1

سلطنت سلیمانی







٧٦٤



MİLLET GENEL KÜTÜPHANESİ

KISIM : H. Alipaşa

ESKİ No. 764

YENİ KAYIT No.

TASNİF No.

دل را بدل ار هیت درین گنبد سپهر قند سیقل

از کینه سوی سینه ز معز سوی مجمع

بخارا خطة الاسلام دینت

قال الله سبحانه وتعالی فی القرآن العظیم انی القی الی کتاب
کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم
سبحانک سبحانک لک السلطان ولک البرهان ولا حول ولا قوة
الا بک یا مستعان لا نشرک بک احدا ولا نتخذ من دونک ملتحدا
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیء لنا من امرنا رشدا ارجمند
ترین کلمه که طوطیان شکرخای سرابوستان بیان فصاحت
مبانی بر اغصان اشجار معانی سرایند و بلندترین نغمه که
عنادل حدایق بلاغت گستری گلستان بدایع نشان انشا را
تحریر آن آرایند حمد مالک الملکیست جلت ذاته وتقدست صفاته
که نشان سلطنت رفیع الشانش بطغرای کبریای تفرد و یکتایی
موشح است لمن الملک الیوم وآیة کرسی ربوبیتش بغایت کمال آگاهی
و دانایی مصحح که احتیاج قیام نظام و انتظام ممالک روی
زمین را بوجود سلاطین تمکین شاهد صدق شاهد صمدانیت
خود ساخت و رایت یکتایی پادشاهان صاحب قدرت
و توانایی را برای آیت وحدانیة خود برافراخته بیت
ز هر شمعی که جوید روشنایی / بوحدانیتش یابی گواهی

در
مصحح

مرآت ذات خورشید صفات هر شاه عظمت دستگاه بموجب
مضمون دلخواه السلطان ظل الله مجلای جمال خدای اویست و منفعت
پرده اطباق عالیات با این همه طول و عرض وسع ملکه السموات
والارض ذیل سرادقات کبریای او لمؤلفه اگر ماه گر خور بچرخ بلند
که آیینه دار صفات تواند یک کاف کنش برای ایجاد دو کون
کافیست و قوس نون آن تکمیل دوایر افلاک [illegible] وافی
وجودی که بصدای صدا زدای مغفرتش ناله داودی نواله حکمت
و خلافت مقام شهودی گردید که وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة
وفصل الخطاب مثال که کلک فلک مابهنت و سلطنت سلیمانی
در عمان نبوت و بحر سلطانی بهبوب نسایم عنایتش در مواسم
کفایت بمقصد کمال جلال شانی رسید که فسخرنا له الریح تجری
بامره رخاء حیث اصاب

نظم

دولت تو دهی بهر که خواهی / از قیمت بنده گی و شاهی
صاحب تو و دیگران غلامند / سلطان تو و دیگران کدامند

تیغ یکرخی اشراق سلطان
خاوری آفاق را بسبب انعدام ظلام کفر و فجور لیل دیجور گردانید
و کثرت اختلاف اهوا و آرا برایا را که موجب اختلال و اختلال

احوال میشد بوحدت صاحب رتبهٔ سلطانی لباس جمعیت و
مبیات وجدانی پوشانید جوهر عقل گرانبهای انسی را از معادن
جبال جلال قدسیت نور معرفت صفات خود ارزانی داشت و
انامل افکار انسانی را قدرت رفع استار ابکار معانی کرامت فرمود
نظم ای پرده کش بلند بنیان / در باز کن درون نشینان
عقل ار در تو بعمر فرو زد / در پای درون نهد بسوزد
بار خرد خرده دان در پرتو انوار ساختش مانند ذرهٔ احقر در ضیای
مهر انور متحیر است و سرگردان و لسان تبیان بلغای سرزمان
در تعداد نعوت جلالش لال است بی پایان لمولفه
نگنجد بیان تو اندر خیال / کجا گنجد اندر ظروف مقال قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
ولو جئنا بمثله مددا حکیمی که بکمال عنایت افلاک پاک هدایت را
بچندین هزار نجوم مهر رسوم درایت آراسته ساخته بدلالت
ان سلاطین اقالیم رسالت سرگشتگان بادیهٔ ضلالت را از
ظلمات کفر و عما بنور ایمان و استدار سانید که رسلا
مبشرین و منذرین و ختم و تکمیل ان نظام جلیل را بظهور نور خورشید
لمعان رسول آخر الزمان منوط داشته اوضح مناهج دار السلام را

شریعت او و افصح کلام اعجاز نظام را شاهد نبوت او گردانید که
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین لمولفه
خودش نور و کتابش نور منشور / نزول آن بر او نور علی نور
ان سلطان انبیا که آیت عنایت انتمای انا فتحنا لک فتحا
مبینا از حکایات فتوح عالی روایاتش یک داستان
است و مرقات نه پایه پایه اجرام عالیات بر درگاه قصر
رفعتش برای عروج بر حد غایت قربت سریر استان لمولفه
چون براقش دو قدم پیش راند / کون و مکان جمله پس خویش ماند
جمله رهش بود علم بر علم / او بد و جبریل قدم بر قدم
رفت بدانجا که قدم هم نماند / نور قدیم تهجم پرده زخود برفشاند
حدت سیف بی حیفش بر حسب انا نبی السیف حدود ممالک نجات
را بمواید شرایع سعادت غایات مقطع فرمود که تلک حدود الله
و اتحاد اتباع سنتش با اطاعت اوامر ذوالمنن بکمال جاهش
عند الله اشعار نمود که من یطع الرسول فقد اطاع الله
چندین هزار انواع مخلوقات و افراد ممکنات طفیلی خوان ما عظم
اوست که لولاک لما خلقت الافلاک و تسخیر سقف قلعهٔ بلند
رواق سبع سموات طباقا اثر یک سپوز او لمولفه

دو گیسویش دو مشکین لام لولاک	دهانش پی میم ما عرفناک
تنش جانست و جانش جان جانست	همه اسرار ازین پیرک نشانست
ازان رویش نبودی سایه پیدا	که بد خورشید را در سایه اش جا
زشور ملحش شوری جهان را	زنطق افصحش قوتی روان را
علو شان او در چرخ مینا	بود چون مهر در آیینه پیدا
نخست فطرت و ختم نبوت	شهنشاه اقالیم فتوت
زنظم خلقت او بیت القصیده	سراپای وجودش جمله دیده
برو باد اصلات لا نهایت	دگر بر آل و صحبش تا قیامت

اللهم صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین خصوصا منهم علی سیدهم محمد خاتم النبیین رسول مکین مطاع امین وعلی اله الطیبین الذین صار مودتهم اجر الهدایه الی طریق المستبین وعلی خلفاء الراشدین المهدیین ارکان بیت الدارین وعلی سایر الصحابة والتابعین هداة سبل الیقین وسلم تسلیما کثیرا

اساس کلام در ذکر خلق آدم علیه السلام وانقسام امجاد و اولادش

بانبیاء کرام و سلاطین عظام انداختن و قبل ازان بتحریک قلم مشکین رقم که حرکتش مانند دم جنبش مصقله است زنگ خاموشی از آینه طوطی فکرت پرداختن

بیا ای سرافراز نون والقلم	ز ما یسطرون کن حدیثی رقم
فرو شو بظلمات اسکندری	بود کاب حیوان بدست آوری
که هرچند زین عمر شرمنده ام	سخن چون بماند همان زنده ام
تویی خضر وقت ای خجسته نبات	چرا دور مانی ز آب حیات
نکو راه تاریک ناروشن است	بفرزند معنی شب آبستن است
اگر مغز داری بیا هوش دار	چه زاید ز شب بر بیاض نهار
بستان معارک بمعنی تویی	برازنده سر بدعوی تویی
اگر چند نوک تو خار آمدست	بگلهای معنی ببار آمدست
بسی سال ماندی بکنج خمول	ازین خامشی چون نگشتی ملول
کنون وقت آمد بعون اله	که رانی سخن از سپید و سیاه
تو تا کی چنین خامشی تا بکی	برون کش جوانی نخ از جوف نی
حریری ربابان نغمه ساز کن	ز نو پرده دیگر آغاز کن
ببزم شهنشه سرودی رسان	بشاهان رفته درودی رسان
چو نوکت مثال درود آمدست	سزای ثنا و درود آمدست
باقبال زیبنده تاج و تخت شه	فرو کش نقاب از عروس بخت
چو منقار طوطی زبان تیز کن	جهان را سراسر شکر ریز کن

چون حکمت بالغه ربانیه و رحمت سابغه رحمانیه بر حسب

اراده سبحانیه چنین اقتضا فرمود که در فضای عالم انشاء
و فضا و فنای سرای حدوث و فنا سریر جهانبانی عالم جسمانی
را بوجود مستحق سجود خلیفه ایزدانی واصل و منشأ افراد انسانی
مزین گرداند و ذاتی که مجموعه صنایع الهی و مصدوقه کلمه شاهی
باشد از مکمن خفا بمعرض جلا و استجلا رساند آوازه
بانوازه انی جاعل فی الارض خلیفة در ضمن خطابات منفیه بگوش
هوش ساکنان مجمع اعلا و معتکفان جوامع علا رسانید و بعد
تسویه تخت عالی بخت سلطان روح که صاحب امر قل الروح
من امر ربی است بنفخه نفیس نفیس سبوحی برحسب فرموده
فاذا سویته ونفخت فیه من روحی گل مقصود بستان وجود در
صباح شهود شکفت و آن سلطان عالم آرا اورنگ چهار
رنگ قالب آدم قرار گرفت ذات مکرمتش را بموجب صدور صدر
فقعوا له ساجدین سجود صدر نشینان محافل علیین گردانیده
رایت نیابت رتابتش را در بام ظهور سر بر بام نه آشام قصور
که مرج هل تری من فطور در شان آن مقصور است برافراختند
و سکه سلطانیش را بر نقد ابیض و احمر وسخر لکم الشمس والقمر
ثابت و مقرر ساختند خطبه خلافتش بر منبر نه پایه بلند سایه مقصوره

با صفای والسموات العلی سواد شده و به تاج اصطفای تکریم
وعلم آدم الاسماء محلی گردیده و بصفی الله مسمی شد نظم

دست صنعش گل آدم چو سرشت   بخلافت کرمش نام نوشت
تاج تکریم نهاد از کرمش   داد از علم آدم علمش
ساخت محراب ملایک رویش   سجده بردند یکایک سویش
همه را کرد تو ترشیح ز انا   رشح سبحانک لا علم لنا

ذات پاکیزه صفاتش برحسب خلقکم من نفس واحدة
مظهر چندین هزار فایده است مطلع کواکب عالی مراتب اولاد امجاد
و اخلاف کرامت نهاد شد و صدف وجود باجودش معدن درر
غرا حقایق درین اثر گردید و اقتضای آثار دو اسم الظاهر و الباطن
که احکامشان در هر محل و موطن واضح و بین است اشراف این
خلیفه ربانی اوصاف منقسم بود بدو قسم و موسوم بدو اسم گردیدند
قسم اول صدر نشینان محافل دیوان رسالت و نبوت و بدر
سیرتان آسمان هدایت و فتوت قایدان راه هدایت بیدای منازل
وصول و اهتدا مطالع وحی ایزدی و ینابیع حیوات سرمدی که لواحق
بامن نجات و عروج بذروه درجات جز بتصدیق ماثیات و تحقیق
معجزات ایشان میسر نیست و وصول بمحل قبول واهب المسؤل جز

به سعادات نه

بمتابعت طریق مستقیم و مشایعت حقایق سلیمه ایشان معتقد نه
ایمان بجمیع ایشان بر قاطبه امم واجبست و فرض و تفاضل میان
ایشان واجب بر حسب تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض لمولفه
خاک ره این شهان سرمه مردیده شده	در رخ ایشان یقین نور خدا دیده شده
صلی الله علیهم ما دامت السموات والارضون دایرین و ساکنین و
علی آلهم و اصحابهم اجمعین وخص سیدنا محمدا من بینهم بافضل الصلوة
والتسلیم و آله وصحبه المستحقین للتعظیم والتکریم نظم
احمد مرسل کز و چرخ علو یافته	نامه تلک الرسل فضل از و یافته
قسم دوم آنانند که مدار نظام نوع بنی آدم و مبنای انتظام
مصالح عالمند یعنی پادشاهان عالیشان که بمقتضی الملک والدین توأمان
نهال قسم اول لذ سبزه نضارت جهان از حرارت تاخت فیه فتنه
در ظل حمایت درخت تخت ایشان در امانست و فیض مکنت
واقتدار از چشمه سار دایم الادرار میم مالک الملک در بستان
تخت ایشان روان اجرای بنای انتظام احوال انام باجرای آب
تیغ خون آشام ایشان التیام یافته و سواطع انوار سلطنت آلهی
از مطلع آثار خلافت و شاهی بر سطح جهان کیانی تافته نظم
انبیا مرات آگاهی حق	پادشاهان مظهر شاهی حق

و باز از جمله این پادشاهان دولت نشان اسعد ایشان
آنانند که با آنک دست ابداع انشاء تؤتی الملک من تشاء تاج
ابتهاج سلطنت را بر فرق سعادت ایشان نهاده است تشریف
نیابت و قایم مقام پادشاه ملک نبوت و هدایت بدیشان داده
نظم تاج داران پسند تمکین	همه ظل الله اند فی الارضین
لیک ظل مطابق کامل	نیست جز شاه مفضل عادل
بتخصیص سلاطین مجاهدت آیین ملة بیضای محمدی و اساطین
دیانت تزیین امة غرای احمدی که بتوفیق قدرت آلهی و تایید
قوت نامتناهی بمفتاح سنان دل نشان استقامت فتح ابواب
اقامت احکام شریعت حقیقت غایه بر وجه اتم را حکم می نمایند
و بمصقله تیر مشعله سیف قاطع زنگ کفر و شنایع از روی
صفحه زمان می زدایند در فرقان هدایت انجم امر اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مبین وجوب اطاعت
اوامر ایشانست و معین مقارنه و مقاربه رتبه آن شاهان به
پایه سریر رسالت سلطان انس و جن یعنی رسول آخر الزمان
صلی الله علیه ما دارت الفرقدان لمولفه شاه که اولی رو بنعمت
پایه حق است زخور بهتر ایست	و بر سیاهان بجاه حکایات

و تواریخ و پیدا حال اقطار اخبار عالی شمار تاریخ پوشیده نیست
که بعد از زمان پایان خلفاء اربعه راشدین رضی الله عنهم
اجمعین هیچ خاندانرا از خانه‌ودهای سلطنت و خلافت درین
شیوه مذکوره و در بن شیمهٔ مسطوره آن رتبهٔ علیا بر نیامده و آن
ید طولی دست نداده که دودمان ابد پیمان آل ظفر مال عثمانی
بتایید یزدانی گردیده و آنچه در ایام ظفر فرجام این سلاطین
نصرت قرین و این پادشاهان مجاهدت آیین از غزوات
کلیه و فتوحات عظیمهٔ دینیه بظهور رسیده در هیچ دور از
ادوار فلک دوار نه بچشم انجم سیار دیده و نه بگوش ماه کرار
شنیده شعر ولم یحعل من اخبارهم بطن دفتر یبوح بعلیاهم
ولا ظهر منبر چراکه تا کوکب درخشان این دولت جاوید
نشان از مطلع امتنان حضرت منان بر مجمع اهل ایمان تافته
و انوار خورشید آثار صبح این اقبال بی زوال بعون الهی از افق
شاهی رتبهٔ استیلا و استعلا یافته الی یومنا هذا که مدت دویست
و چهل سالست همیشه بر حسب امر مبین جاهد الکفار والمنافقین
ببارقهٔ تیغ فیروز شرک سوز ظلمت کفر شقاوت اند و زرا از
صفحات جهرهٔ زمان زدوده اند و فتح لوای نصرت التوا نموده

معظمات بلاد و حصون و امصار و اقطار کفر و فساد مشحون کفار
فجار و متمردان سرکش آتش وار را بقهر عالم گیر تملک و تدبیر کشوده
اند و در کسر مراسم شرک و طغیان و رفع معالم اسلام و ایمان
روز بروز افزوده چنانچه بلاد معتبره فجار و امصار کفرهٔ اشرار
که بیمن سلف و خلف این سلاطین مجاهدت آیین الیوم مساکن ابرار
و منازل اخیار است فزون از مراز است و کنایسی که سابقا مسکن‌های
اهل ضلالت و اضلال و معبد مکتسبان وزر و وبال بوده و این زمان
بحمد الله السبحان ببرکات این پادشاهان عالیشان مساجد و
معابد اهل ایمان و مدارس و خوانق مقتبسان انوار علوم و عرفان
شده فزون از حساب و بیان است چنانچه انشاء الله المجید در
ضمن ذکر ممالک پادشاهی مرقوم خواهد گردید و من الله التایید
و از جمله خواص این دودمان ابدی پیمان آنست بر وجهی موافق
دین الهی تصرف تاج و تخت شاهی نموده اند و اصلا بر خلاف
شرع شریف تعرض هیچ ملکی و سلطنتی ننموده اند و سوی ممالک
کفره و بلاد ظلمه که عظماء علماء اسلام بدفع و رفع ظلم ایشان از
سرانام فتوی داده اند دست غلبه و تسخیر بر هیچ ملکی دیگر نگشوده اند
ولمؤلفه هزار آفرین از خدای جهان برین پادشاهان گیتی ستان

که دین محمد علیه السلام ازیشان پذیرفت پس انتظام
زدین تاج کردند و اسلام تخت نهادند بنیاد بر اصل بخت
به تیغ یمانی چو برق یمان زدودند زنگ ظلام ازجهان
برفع اذان و بنصب خطیب نه ناقوس ماندند و نه خود صلیب
لقای حیا بادشان از اله بقا باد بر شاه عالم پناه

بعد هذا باز بر رای جهان آرای ممارسان اخبار و انبیا و کبرا و متفحصان آثار سلاطین از متاخرین و قدما پوشیده و مخفی نیست آنکه چنانچه در فرقه مفضله رسل و انبیا و پیشوایان طریق خدا و هدا علیهم الصلوة والتحیة من الرب الاعلی برحسب فرموده رافع السموات والارض که فضلنا بعضهم علی بعض بعضی بسمو منزلت و علو مرتبت بر سایر ایشان موصوفند و آن خورشید و شان فلک رسالت با اولو العزم معروف که ایشان مؤسسان شرایع جدیده و شارعان طرایق سدیده اند همچنین در طایفه مکرمه ثانیه هم که شاهان عالیشان و پادشاهان معدلت نشانند بعضی آنانند که برحسب اراده فاعل مختار که ان ربک یخلق ما یشاء ویختار اعلام ظفر اعلام اشعه نور تدبیر و بارشمشیر ایشان تا فلک اثیر برافراخته و انوار ساطعه السلطان ظل الله بر لوح تخت و تاج

آن شاهان آنکاه بروجه دلخواه بی حجاب سحاب عجزی و قصوری و غایله نقص و فتوری پرتو انداخته بوزر صفت ظلیت در قدرت الهی در جبین مبین سلطنت و شاهی ایشان بغایت ظاهر است و زاهر و ظهور جمال عظمت خدایی در مرات فرمان روایی ایشان بروجه کمال لایحجب و بامر وجود با جود ایشان با سایر نسبت پادشاهان اعصار و ازمان بمثابه خورشید درخشانست نسبت با کواکب تابان و ذات کامل الصفات ایشان نظر به دیگر سلاطین بمنزله بحر عذبست با رودهای روان چندین ممالک بعیده المسالک که هر یکی تخت مملکت نهنب وحدانی بر آمده در تحت تصرف ید قدرت ایشان در می آید و بسی غنچه مشکلات آموز که نزد سلاطین اعصار و دهور انفتاحش در غایت صعوبت و غیر مقدور می باشد به تنسم نسیم صبح اقبال ایشان تبسم می نماید و چون سپهر صدف و ارقنهای بسیار در بحر عذب و اجاج نیک و بد روزگار دوار حکر د تا در جوف او از فیض نیسان احسان محسن وهاب انچنین دُر شاهوار خوشاب بحصول می پیوندد و مدبران عالم بالایی را هر فدایی بسی جمعیتهای عظیمه و قرانهای عظیمه دست میدهد تا انچنین پروری قدم

برروی آوزنک بهی فرمان رهی می نهد انجمن مالک ملک جهانرا
صاحب قران میخوانند ولی غایلهٔ ریب وکمان اکرچه هریک از
ازین پادشاهان [illegible] آل عثمان [illegible] اجمعین
که مذکر کلام مبین وجعلکم ملوکا وآتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین
دیده اند بصفت صاحب قرانی موصوفند و بوصف جهان کشائی
وکفرزدائی وتقویت دین خدائی معروف واخبار [illegible]
جملهٔ ایشان در راه دین مبین در کتب تواریخ مکتوبست ومسطور
آثار آن برصفحات مکان وزمان مشهود ومشهور بیت
ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار
اما بعضی از شاهان جنت مکان بتخصیص متاخرین ایشان
رایت ظفرآیت صاحب قرانی را باوج فلک سلطانی بروجهی
افراشته بودند که انظار اولو الابصار آنرا نهایت رتبهٔ جهان
گیری وجهانداری پنداشته بود و بلماع تیغ لماع سیاست
وبراهی [illegible] ومملکت آرائی را در آینهٔ سکندری پادشاهی بنوعی
جلوه داده که صاحب نظران زمان درجهٔ دیگر را زیاده
بران از قبیل محالات داشته بودند تا آنکه خورشید تایید
مقدر حکیم از افق اعلای والله ذو الفضل العظیم شارق کشته سریر خلافت

وصاحب قرانی را بتمکین واستقرار این سلطان مغارب و
مشارق آراسته ومحلی و درتاج سلطنت وجهانبانی بانوار معدلت
این پادشاه با مکرمت منور ومعلی کردانید ومکنون موادّ
آیت باهرهای ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
بمسامع تصدیق اهل تحقیق رسانید انوار این طلوع برچهار رکن
قصر مشید خلافت مؤیدش چنان پرتو انداخت که صغار وکبار
کالشمس فی رابعة النهار روشن وآشکار کردید که عطایای
والله یؤتی ملکه من یشاء را سرحد وانتها نبوده ورفعت دین
آن سلطان ملک ملک را بمضمون وجب ورفعنا لک ذکرک غایتی
نمی نموده آنچه عالمیان قهرقبهٔ کاخ رفعت شاهان ومنتهای آن
پنداشته بودند اساس قصر این سلطنت بی انتها بوده آنچه اهل زمان
نصف النهار روز دولت واقبال انکاشته صبح عظمت وجلال
بی زوال این صاحب قران برکزیده خصال آمده نظم
وانت وان کنت الاخیر زمانه لآت بما لا یستطیع الاوائل
وهو السلطان الاعظم الاکرم ظل الله وخلیفته فی العالمین سلطان
الغزاة والمجاهدین المؤید من الملک المبین والمؤید للدین المبین امام
المسلمین وامیر المؤمنین الطاهر کوکب ولادتها الزاهره لتایید الملة

الباهرة فی راس المایة العاشرة الذی لم یأت بمثله الاعصار
والازمان السلطان بن السلطان بن السلطان ابو المظفر نصر
السلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان که مقر سلطنتها خورشید سلطنتش در بیت
الشرف خلافت این خاندان نصرت نشان در درجهٔ عاشر
واقع شده و پایهٔ تخت عالم گیری و جهان داری را براوج فلک
تاسع رافع آمده زمان ابد پیمانش بعون ایزد منان محلای عجایب
فتوحات و مظهر غرایب غزوات دینیه آمده و مقصود از تدوین و
تسطیر این کتاب برحسب امتثال امر عالی و خطاب مستطاب
بیان آن حوادث سنیه و شرح آثار دولت فلک رفعت سلطانیه
سپهر گردان که مدتها در راه تحصیل این مطلوب گشته بقلم
اشعهٔ تیر که دبیر انجمست بر صفحهٔ اطلس چرخ نهم بوصف الحال خود
این مقال را نوشته که **نظم** گرد جهان گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
بسیار شاهان دیده ام اما تو چیزی دیگری
چرا که فلک خلافت دوار جهان
مدار چندین هزار بار دوران میکند تا اینچنین ماهی بر سریر شاهی
قرار می یابد و مطلع شمس سکندری بس قرنها خون میخورد تا اینچنین
خورشیدی از جیب افقش می تابد **لمؤلفه** چرخ بسی گشت بگرد جهان
تا که ز دوران تو دید او نشان
مهر بسی رفت بدریا فرو

بخت عالم

تا چو تو دری بکف آورد او
ماه چو پیکان برهت بس دوید
تا شرف بوس رکابت بدید
هندوی شبگرد بسی داشت پاس
تا ابدی روی تو بنهاد اساس
یافت سعادت ز تو چون پرتوی
مشتریش گشت بجان مشتری
ترک فلک چند سلح شور گشت
تا بغلامی تو مشهور گشت
زهره که شد نغمهٔ او دلپسند
گشت بر ... قاضی بزمت بلند
دور شرف چون بعطارد رسید
رفت و بدیوان تو طغرا کشید
هرچند کمال ملکات کامله عالیه
وخصایص فاضله سنیه این سلطان صاحب قران و وجوه کمال
رجحان او بر سلاطین زمان و خواقین دوران ازان ازهر است
که و تزیین خط و خال ارقام احتیاج داشته باشد و ازان اظهر
که موقوف باعلام اعلام اقلام گردد و رفعت پایهٔ اورنگ
شاهین که ایتیست عظمی بر عظمت الهی ازان اعلاییست که انگشت خامه
با بشارت از عهده اشارت بان تعفی تواند نمود و ازان اوضح
و اجلی که توضیح و رسوم بیان بدستیاری نجوم بیان رتبه دیگر
در وضوح بران تواند افزود **لمؤلفه** نیست چه ذرهٔ بی دیت و پا
تا بمدح شه شود داستان سرا
مدح او گفتن نه خورد هر کس است
نام او گفتن همین مدحش بس است
بتخصیص که انچه درین کتاب

لباب برای ابقای ذکر جمیل بر صفحات اعصار و احقاب و تعلیم
و اعلام اخلاف و اعقاب از بیان فتوحات دینیه و تأییدات
یقینیه و عجایب ظهور آثار اقبال و غرایب پر انوار بی زوال عز
و جلال بعون ملک شکور مرقوم و مسطور میگردد شاهدیست
بر صدق این دعوی و قاید است بسر منزل این معنی اما قبل از
از بیان کیفیت جلوس سامی بر تارک تخت جهان پناهی و پیش
از شرح مجاهدات و غزوات و سایر حوادث نامتناهی واجب نمود
از اشعه کوکب ذهن مستقیم قلم پرداخته و به تیزی طبع سلیم تراشیده
و پرداخته و امداد مداد سواد کلمه‌ای چند بر صفحه بیضای املا و انشا
نگاشتن و مقدمه بر حسب و اما [illegible] در بیان بعضی ملکات
جمیله شاهانه و خصایص جلیه پادشاهانه و وسعت دایره ملک
و مال و فسحت عرصه عظمت و نوال و کثرت عساکر و انصار کواکب
منوال بر وجه اجمال پیش داشتن چراکه اجمال قبل از تفصیل بسر
منزل مقصود قاید است و دلیل و چون اعاده ذکر القاب سلطنت
شعارش در هر مقام مؤدی بتطویل کلام میگردد بنابر تفریح
باسم شریفش هم در هر وقتی لایق آداب نمیدید و چنانکه از مقدمه
این کتاب مستطاب روشن میگردد و از سایر جالسان اورنگ

سلطانی لقب صاحب قرانی باین سلطان جلی البرهان اولی و اخری
آنست در هر محل که مذکر نامه نامی و اسم گرامی احتیاج افتد سلطان
صاحب قرآن تعبیر نموده خواهد شد

جهان را تا بلندی هست و پستی   مبادا این نام پاک از لوح هستی
مبارک الالقاب معانا ثانیا   فکانها من صدقها اسماء اسما

و بیان این مقدمه مقرون به تحقیق بر چهار رکن وثیق نهاده آمد
رکن اول در شرح شمه از شمایل سلطان صاحب قران کامل
رکن دوم در بیان وزرای عظام ارجمند و احکام با احتشام
دولت ابدپیوند و کیفیت اقامت خدمات مناصب دیوان سلطانی
و اقامت رسوم قوانین عثمانی رکن سوم در تعداد اقسام عساکر 7
نصرت فرجام و قوانین استخدام این فرق جنود ظفر انجام رکن
چهارم در شرح عرض و طول مملکت غیر متناهیة المسالک و وسعت
دایرهٔ ملک و مال و فسحت عرصه عظمت و جلال و بیان مداخل
خزاین بحر قرین و کیفیت خرج و صرف آن بمصارف شرعیه بطریق
مرسوم و عطیه رکن اول در بیان شمه از اوصاف و مزایای بی‌پایان
سلطان صاحب قرآن قادر حکیم و مالک الملک علیم المستغنی ذاته
عن التعظیم والتکریم چنانچه تشریف اشرف درجات نبوت و بهی افضل

مقامات رسالت بهی را بر حسب اللّه اعلم حیث یجعل رسالته
بصاحب دولتی عطا میفرماید که قامت استقامتش مثل سرو سهی
بر جوی بار ما امن الرسول بما انزل الیه من ربه در جمن انجمن ملک و ملک
بر موجب امر فاستقم کما امرت و من تاب معک را اسارت مراسم کمال ابلاغ
و تبلیغ وظایف اقامت برهان قاطع و اجرای تیغ بر وجه بلیغ قیام
نماید تا اضوای شمس دین و انوار حق مبین فحوای لا اکراه فی الدین
قد تبین الرشد من الغی طالع و ساطع گردید و سطح جهان عالم
امکان را جهان روشن و تابان گردانید که آثار آن انوار خورشید
صفت تا هنگام قیامت انجام اذا الشمس کورت باقی ماند و نجوم
رسوم ادیان و ملل دیگر را محو و معدوم سازد ظلمات کفر عصیان
و کدورات جهل و نسیان را بنور برهان و نار حسام بران از
صفحه زمان و مکان بر اندازد و این صدای بلند ندا را در گنبد
گردون گردان در اندازد که نور محمدیست که عالم فرو گرفت
خوش عالمی که روشنی از روی او گرفت رهین منوال تاج و ملاج اعظم
مناصب سلطانی و اعلای مراتب صاحب قرانی را ید قدرت تایید
تشیر تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شی قدیر بر فرق سعادت سرور
صاحب سریری مینهد که در طریق اتباع و اقتفای آن سلطان سلاطین

انبیا لوای انما و اقتدا را باعلای رتبت سعادت پناه قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله برافراخته در تقویت و تمشیت
مراسم شرایع نیر اللوامع او بر طبق ما آتاکم الرسول فخذوه و ما
نهیکم عنه فانتهوا غایت اقدام جمیل و نهایت اهتمام جزیل بتقدیم
رسانید و برای اقامت تربیت شجرهٔ طیبه دین و ادامت طراوت
و نضارت گلبن گلهای محمدی آیین و لالهٔ سلسال را در بوستان
مجاهده و غزا با دشمنان ملت غرا همیشه در جریان دارد و آب
لطف و مرحمت را که از عین عدالت جاریست در جویبار مشارع
و مشارب عباد الرحمن دایما روانه سازد به قوت سرپنجه بنی
الاسلام علی خمس گردن سرقوی و پست متمرد را بر پیچیده آثار
قوت دین قویم را بقدرت ملک علیم از قاف تا بقاف رسانیده
باشد و بحبل متین شرع مبین دست جباران روزگار را از تعدی
و تعرض باحوال ضعیفان و بندگان حضرت دیان بسته گردانیده
کمال جمال عظمت شاهی و حشمت پادشاهی جمال کمال اتباع دین
الهی جمع نموده و ذات شریفش در میان این دو بحر بر منافع
برزخ جامع گردیده باشد یقین که اینچنین سلطانی فایق در میان
سلاطین سابق و لاحق بمثابه سید المرسلین است نسبت با انبیا و رسل

بتبیین علیه وعلیهم الصلوة والسلام من رب العالمین وحکم
حاکم عقل شریف وتنفیذ طبع لطیف مصدوقه این تعریف ومنصه
این توصیف لی منع وتوقیف جز ذات عالی صفات این سلطان
سلاطین زمان وشاهنشاه صاحب قران نتواند بود بیت

گر بگویم وگرنه داند عقل   کین طراز قبای دولت کیست

این جهان پناهی ظل الهی که حائز اعلای مراتب سعادات
دنیویه واخرویه است وفایض باقصای مدارج کمالات صوریه
ومعنویه قیام بمراسم نبوت وتمشیت ملة بیضا رامطمح نظر همت علیا
داشته واقدام همت بلند مرام رابر اعلای اعلام شریعت غرا گماشته
بحمد الله که رایات هدایت غایات دین متین ببرکات اهتمام
وعنایاتش سر باوج علیین کشیده ورفق تربیت صاحب قران
علیه الصلوة من الملک الرحمن بغز قدس رسیده بافر فریدونی اقبال
خسروی را بهم اورده وباحشمت جمشیدی عظمت سلیمانی راجمع
کرده بلکه حسن جمشیدی جام نموده از اسباب کام بزم پادشاهی
او وعالم گیری سکندر ایینه نموده برای تمثال تیغ کشایی او لمولفه

لوای فتح برین باوجود این عظمت   به پیش رایت او همچو پشه با عنقا

اقبال این خسرو صاحب قران خود کی خسرو را بود وجمال صفوبین

زیبایی کجا در آینه اسکندر روی نمود صفت ظلیت اله در ذات
جهان پناهش بروجه اتم ظاهر نموده وقلم تقدیر مالک قدیر چهرهٔ
پادشاهی بر لوح سریرش بخوبترین صورتی کشوده سریر واجب
التوقیر خلافتش بقوایم اربعه کمال عدالت ودیانت وسخاوت
که نتیجه حکمت وعفت است مشید است ومستحکم وحقیقتا نام سلطانی ووصف
صاحب قرانی از میان خاقان اورنگ جهانبانی او را ثابت ومسلم

لمولفه

ایا خان بن خان که در نعت شان   فزون تر بعدشان
زجح برینی بعدل وشجاعت بعقل وسخاوت   امان زمانی امین مبنی
چو ابر در ربار در وقت جودی   چو برق شرردار هنگام کینی
بروی چو خورشید ظل الهی   برای چو جمشید خوش پیش بینی
چو داود در شکلی نرم بهشت   بتایید یزدان سلیمان نگینی
محمد چه پیدا سید المرسلین هست   تو هم در میان سلاطین چنینی

ذات کامل الصفاتش برعایت جمیع اقسام عدالت ومراقبت
همه انواع ان باقصی الغایه اراسته ومحلی است وجمال این خلق
جمیل در اینه نفس قدسی نقشش بغایت روشن ومجلی تخصیص
در قسم تعادل اعمال نسبت با محکومان ورعایت رعایا وزیر
دستان وترحم بر ضعیفان بمرتبه ایست که تا بحکم قدم سعادت

قدم بر سریر سلطنت نهاده و چتر فلک رفعت جهان بانیش
دامان ترحم و مهربانی بر اعلی و ادنی گشاده و بنده گان خدا را
که ودایع سبحانند در ظل حمایت خود جای داده خنجر خورشید اوتیغ
تعدی بر سر سایه هیچ ضعیفی نزانده و پنجه تعدی نگشاده و هیچ
فرد از ام از خوان نعم معدلتش بی نصیب نمانده تا آنکه در ایام
ابد فرجامش اکثر بلاد و تلال مرابع که مواطن و مراتع وحوش
بیابانی بود مساکن و مجامع افراد انسان و مواضع عیش و گشت
و کامرانی گردیده چنانچه در هیچ دوری دیدهاء فلک الکواکب
عمارات سطح زمین را چنین متقارب ندیده **نظم**

بنا د ملک و دین بتو معمور شد چنانکه — با سقف آسمان ز بلندی برابر است
روی زمین ز رونق عدلت مزین است — مغز فلک ز نکهت خلقت معطر است

صفحهٔ مرات عدالتش که جمال نمای صورت زیبای **من عدل ملک**
واقع شده است مثل اینه خورشید خاوری از آه مظلوم می
بترک عدل و داوری تیره میگردد و از سد حسام انتقامش
یاجوج ظلم خسارت انجام بملک عافیت راه نمی یابد نوشیروان را
در معدلت مثل است زنجیر عدل از بارگاه و ستون آن از سطح
زمین تا سقف خرگاه بود بحمد الله المنان سلسلهٔ عدالت این سلطان
صاحب قران از آذربایجان تا ارض لهستان ارباع المان و از حدود
دیار عراق تا حدود دشت قبچاق و از اقاصی ممالک یمن تا نهایت
بلاد ارمن و از مصار مغاربه تا اقطار صقالبه ممتد است و کشیده
و عموم احکام معدلت انعکاسش از ماهی تا ماه رسیده که **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ لمؤلفه**

عین عدل تو که شد چشمهٔ دین — بهتر از آب حیاتست یقین
که همین خضر از آن بهره ور است — زاب این چشمه جهان سبز و تر است

همچنانچه روح نفسانی در ملک بدن انسانی بر حسب امر ربانی هر عضوی
و قوتی را بر وجهی که لایق و سزاوار است ترتیب میفرماید و در کمیت
و کیفیت آن بر وجه مناسب و سویت میفرماید این سلطان صاحب
قران هم هریک را از اهل استحقاق از احرار و عباد بر حسب استعداد
ایشان استعداد بحظی در خور و نصیبی اوفر میرساند و هیچ کدام را
از بنده گان و سایر زیر دستان ضایع و عاطل نمی گذارد و اجرای
احکام الهی و اقامت حدود بر اهل فساد و قطع اعراض اغراض نفسانی را
باقتضای دین قویم شریفه ملک و سهیم نمیگرداند **نظم**

ملک و دین را بنوی داده نظام دیگر — شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر
وارث ملک سلیمان ملک حیدر دل — که بگسترد در آفاق جهان عدل عمر

اشارت بکمال شجاعت سلطانی

اما آثار شجاعت و شهامت این سلطان صاحبقران زیاده بر آنست که
تیغ بران زبان قلم که قلعه‌گشای ممالک بیانست از عهدهٔ فتح مسالک
آن تواند بیرون آمدن یا تاثیر پاکیزه خامه صاحب ارقام را صدر
نشین مجالس کلام است شرح کلمهٔ از آن میسر گردد و مع هذا بر
ناظران متفرس و دانایان متحدس که از انوار کلام قدیم غیر منتهی که
قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِه معتقدند بفضیلت علم قیافت و ملکهٔ
فراست که عطیهٔ است وهبی نه معرفتی کسبی موصوفند و باستدلال
از اوضاع هیئت و جمال بر کیفیت خصال و احوال مشغوف بسی
ظاهر و نمایانست که انچنانچه محیای دلگشای سیمای عالم آرا و سایر
اوضاع جوارح و اعضای جاوید بقای این سلطان صاحب قران
عالی لوا هر یک دلالت تامه بر دارند بر کمال فطانت و جمال دانش
و دیانت و علو همت و اتصاف باعلای مراتب حلم و وقار و تخلق
باقصای مدارج صبر و قرار در ملاحم و معارک پیکار همچنین با ز
پیکار در مجموع هیکل انسانی و هیات مهابت مبانی این ظل سبحانی
شواهد غایت دلیری و شجاعت و قراین نهایت توانایی و شهامت
و اصبحت و عیان و نور عظمت شاهی و آثار فر الهی در جبین
مبینش که مرآت تحقیق و تعین است تابانست و درخشان الحاصل در

کیفیت صوری این اورنگ نشین سریر داوری که بهترین
سرویست برلب جویبار سروری لمعات صفات جمال و جلال
که نزد اهل تحقیق لفظ یدی در حدیث قدسی که خَلَقتُ طینةَ آدم
بیدی اربعین صباحا بان دو صفت کمال مشعر است از
صباحت رخسار پر انوار و از مهابت نهایت تمکن و وقارش عیان
و آشکار است و با طول باع و سیاق مبارک و اعتدال قامت
عرش تارک بر کمال اقتدار بر استعمال آلات قتال و سهولت کار
فرمائی اسلحه و سیار و سلب جدال بغایت بین الدلالت بیت
هزار سرو که در حد اعتدال برآید بقامتت نرسد گر هزار سال برآید
و آنچه در طی این کتاب بعون ملک الوهاب سمت تحریر و تقریر یا
از شرح غزوات غریبه و مجاهدات عظیمه و فتح حصون محصنه و ممالک
و ارتکاب اسفار پر مخاطره بعیدة المسالک خود شاهدیست عدل
بر صدق این گفتار و بر همه اهل نظار ظاهر و آشکار است که این سلطان
صاحب قران تا مثل نیر اعظم قدم بر سریر خلافت عالم نهاده بهر
جایی که تیغ جهاد از نیام اجتهاد بر کشیده ظلام خون آشام اهل
کفر و فجور مثل ظلمت شب دیجور از پیش اشعهٔ تیغ نیر شعله‌اش رمیده اند

وجهان از شر اهل طغیان در ظل امن و امان آرامیده و تا
اقدام سیادت بخش را در رکاب رخش اقدام بر غزوات نصرت
فرجام درداورده و عنان کامرانی بدست حصول امانی کرفته جمیع
سلاطین اقطار بتخصیص اساطین شیاطین کفار از بیت مراد خویش
پیاده مانده اند و عنان ضبط معظمات امصار و بلاد و حفظ قلاع
سموات را از دست داده سلسال تیغ آبدارش در جویبار معارک
عزار کارزار روان کردیده است اعدا سرهای خود را از بیم سموم
قهرش دران انهار در کشیده اند بلکه تیغ کوهردار کینه گذارش
نهنگ رزم نکاهیست که از جوهر او چندین هزار اژدرهای خون خوار
در روی در وی صف کشیده اند لمؤلفه پیلپال حسامت فکند

سپه عدو را ور خود بمثل ماشدش از بند پیلاپیل خصم این که
شود مثل تو ان فکر محالیست نقشیست بر آب انکه شود با تو مقابل
طنطنه صیت جهان کشایش و لوله در کنبد کردون کردان و از شدت
باد حمله و صولتش بر اندام اعلام شاهان فتاده

نظم

حنیت جو در زیر ران اورد تنزل بهفت آسمان آورد
سلاحیش مریخ شمشیر بند علمدار او آفتاب بلند ازبیم عقد

رایت اژدها پیکرش آب روان در کام نهنگان بحر و بر وسه
مکان خشک و تر کرده می بندد و غنچهای کلبن ظفر و فیروزی
با نسایم اقبال روزی در کلستان فتوح ملک ستانش بر ازهار
بر خار شاهان جهان در بر فتحی بی اندازه بر رنکی تازه میخندد
تیغش عجب خورشیدیست که چون از مشرق نیام زرین فام بیرون
می آید روز روشن در چشم دشمن مثل کلخن سیاه و تاریک
میشود یعنی چشم فتنه را هنکام آرام و خوابست و چون بسمت الراس
اعدا میرسید جهان را چون مطلع فلق در خون می نشاند یعنی هنوز
صبح اقبال این سلطان فلک جنابست و لهذا اکثر باوشاهان
اقطار و اساطین ممالک کفار سر عبودیت و خراج گذاری و
تسلیم بر آستان درکاه سلاطین پناه نهاده اند و زبان تضرع
بمضمون این مقال کشاده که لمؤلفه کر تاج خواهی و افسر و کلهیم

همه ما بنده کان پادشهیم هر که دل زشاه در زیج است
بر سرش خاک اگر همه کنجیست وانکه در راه خدمتش چو لوا
راست شد جای او بر عرشها مال و ملک همه فدایش باد
سر جمله بزیر پایش بود شرح بحر جود و سخاوتش

اشارت بسخاوت سلطانیه

که از امتزاج نهر روان عفت و شط تیغ بران شجاعت ترکیب یافته ازان بیکرانتر است که بسفینهٔ سخن بسواحل آن دریای بی بیرون توان رسیدن و یا بدستیاری بادبان بلند علم قرطاس و قلم بگرد آن توان گردیدن اما قطره ازان دریا و شمه ازان شمهٔ زیبا آنست که بخلق جود و احسان مثل آفتاب درخشان بر جمیع جمهور از نزدیک و دور نور بسیار و سرور میفشاند و هیچکس از اهل استحقاق لطف و امتنان و زیردستان از احسان و انعام عامش بی نصیب نمی ماند کان لعل و یاقوت را از رشک جودش آب در جگر خون است و دریا را با امید نوالش کف سؤال از جیب خرقهٔ کبود بیرون

لمؤلفه

ناله ابر ز رشک کف دربار تو شد
سختی کان ز در از بخشش بسیار تو بود

در میزان علو همتش مثل میزان سپهر که محل مساوات روز و شب است شبه و زر و سنگ و گوهر یکسانست و آوازه جودش در گوشهای صدف وار طالبان بسان مانند صدای ابر رعد نیسانست چتر خورشید افضال بی زوالش لا یزال ظل جود سحاب نسق را بر فرق جمیع فرق از متمکنان مشکوی دلجوی غنی و مکنت و ساکنان گوشهٔ فقر و مسکنت گسترانیده و مثل

بحر

بحر اخضر کفهای طلب هر طالب را از کهتر و مهتر غرق دریای عطای بی عطا گردانیده

نظم

گشوده سر بسر گنج درم را
کلیدش داده گنجور کرم را
ببخشش بر کفش معمار عالم
ز انگشتش کلید کار عالم

خطوط موج بستان راحت سماحت نشانش خط نسخ و بطلان بر جود حاتم کشیده و از سر انقباض و انبساط آن بحر مواج امواج کرم با ابتهاج تشنه لبان ساحل احتیاج رسیده

نظم

کفت زبس که بگردون زر و درم بخشد
فلک رسم و زر افکنده خشت ایوانست
خرد چو دید کفت گفت این کف بحر است
سپهر گفت که کف نیست بحر عمانست

ابر بهار را بکف گهربارش چگونه نسبت توان نمودن که او گاهی بارد و گاه باز میدارد و سحاب سخاوت این سلطان مفضال بعون فضل ملک المتعال لایزال و بی انفصالست و بحر زخار را بدست و دل افاضه شعارش کی توان تشبیه کردن که او کفهای متوالی را از در و لآلی تهی و خالی باز میگرداند و از دریای بی انتهای اعطای این شاه کفهای سؤال هر حاجتخواه از درهای نعمت و نوال همیشه مالامالست

لمؤلفه

بحر چون با کف دربار زند لاف صلف
که مرا و را نبود هیچ بجز باد بکف
کف جوانمردش

دست منع ورد بر سینه طلب طمع هیچ احد ننهاده بلکه بی تعب سؤال

وطلب ابواب بلند اوازه شهرستان چهار دروازه ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة ابر روی خلق عالم کشاده ولولئه
کشاده زوست دایم خوان جودش ازان ارزند مهره بجود دستش
امواج دریا نزد افواج عطای او حکم نعشی براب دارد و درم ریزی
پنجه خورشید مثش گنج بخشی دست بی بدیلش که کس مثل آن ندیده
رتبه براب امواج بحر جودش چون کف بر آورد تنظیف کافی ارزاق عبادست
وقمقام صمصام انتقامش چون موج براندازد خارق بیضه حیات
اعدای بی دین وداد صبح امید اهل امال از مطلع یمین بانوالش بر
سائلان بسیار همیشه طالع و در خساینت وامطار جود وایثار راسمای
بیماجت فلک مساحتش برکشت زار طالبان ادرار برقرار ریزان
به فیضان نیسان احسان وهبوب شمال افضال یمین وشمالش گلهای
درم ودینار بی شمار در بستان مستحقان از صغار وکبار خصوصا
برگلبن امید رخسار اهل افتقار دایما شکفته وباد وزان سحاب سخای
مدار مدار گرد وغبار فقر وخسارت از رخسار اهل روزگار رشسته با
آنکه نثار گنج درم ودینارش برسایر سلاطین روزگار تمام بار است
تاج بخشی او که دینچه خورشید شعارش برفرق سعادت چندین شهریار
نهاده سربار است از کثرت باران احسانش تیغ اشعه خورشید

چنان زنگ گرفته که قطعا قطع ماده حیوة هیچ نباتی نمیتواند کرد و
از دست جود بی دریغش دراز قعر بحر وزر از جوف کان سر برون
نمی تواند آوردن نظم الدر والدری خافا جوده فتحصنا فی البحر
والا فلاک تا آنکه کحاشکان معادن سلطانی وغواصان بحار
امانی مرد ورا بجبر وقهر از کان وبحر بیرون می آورند وعلی رغمها
بروی خاک می باشند یکی را بنوک الماس گستاخ جگر سوراخ و
دیگری را بطرب مطرقه ساخ ساخ می سازند نظم بیا لها حاصل
کان گرهم ارد خورشید کم زیک روزه عطای تو بود بسیاری
اگرچه حقیقتا این نوع عبارات واین طرز استعارات در شرح جود
سلطان عالی رایات نسبت بواقع از نهری رشحه واز گلستانی
نفحه بیش نیست اما چون بعضی مطالعه کننده کان در اعصار و
ازمان دیگر این حمل بر سیاق اغراق وسخن آرایی ورجوع بمشاق
محمدت ومنقبت سرایی نمایند لازم نمود فردی از جزئیات این
معنی بازنمودن وزنگ شبهه را از آینه تصدیق این دعوی زدودن
واگرچه امثال این واقعه که حالیا مسطور میگردد بسیار بظهور رسیده
اما آنچه ازان جمله در حین ترقیم این مراسیم بخاطر راقم میرسد آنست
که چون در شهور سنه عشرین وتسعمایه والده جنت مکان سلطان

صاحب قران یعنی پادشاه معدلت نشان اقلیم کشای گیتی ستان
سلطان سلاطین جهان المستریح فی جوار رحمة الله الملک المنان
السلطان سلیم خان علیه الرحمة والغفران بقصد دفع شر و طغیان
شاه ایران بجانب تبریز و ممالک آذربایجان توجه فرموده در
معرکه چالدران مثل صبح رخشنده تیز و تیغ درخشنده شاه شرق
را بگریه خون ریز مبدل گردانیده و تاج و تخت و ملک و بختش را
مثل ابر پراکنده ساخته و اکثر اعیان دولتش را بضرب تیغ بران
پرداخته اعلام نصرت و فتح دار السلطنه ممالک ایران زمین را
باوج چرخ برین رسانیده و بنابرین که آن دیار را تاب آن نبود که
عساکر انجم شمار تیغ گذار که از حصر و انحصار برونند آن زمستان
انجا قشلاق نمایند و معدلت سلطانی هم روا نمی دید که بر مقتضای لازم
الامضای کلام انذار انجام که ان الملوک اذا دخلوا القریة افسدوها ضعفا و
فقرای آن دیار در تحت اقدام ستور عساکر متعرض و آزار گردند بعد نصرت شعار
ازانکه پرتو ماهچه رایت ظفرآیت ده روز در شهر تبریز تافته بود و از
شاه گریخته اثری و نشانی نا یافته عزیمت مراجعت بممالک رومیه
و عود بجانب دار السلطنه محمیه فرموده چون شاه مذکور منهزم و مقهور
بهزار جهد و حیله جانی از معرکه جهاد بیرون برده بود و چشمه حیات

ارسیل

از سیل سیل شمشیر آبداران عساکر خون خوار خلاص نموده حسن
تدبیر سلطانی مقتضای آن گردید که هیچ احدی بتخصیص جماعت تجار بجانب
عجم و آن دیار آمد و شد ننمایند تا اسلحه و آلات طعن و ضرب و اسب
و اسباب جنگ و حرب که اکثر از جانب دیار روم بدان مرز و بوم
نقل میشود من بعد نرود و او بر همان حالت انکسار و ذلت و خسار
بی یراق باقی ماند و برین موجب فرمان لازم الاذعان بامرای
سرحد دیار بکر که فتح آن نتایج آن تیغ ظفر اثر بود مرقوم و مرسل
گردید چون بعضی تجار دیار عجم و غیرهم از غایت طمع و شره بر
کسب و مال از وبال مخالفت آن سلطان عظیم الاقبال احتراز ننموده
بر دستور سابق در آن مسالک و طرایق آمد و رفت میکردند و در آن
مشارع مسارع گردیده دل رامی نموده و از راه و بیراه خلاف مقتضای
امر قضا دستگاه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را بعمل می
آوردند حمیت پادشاهی برای تنفیذ حکم قدر تایید که اوجب واجبات
بر ذمت همت سلاطین مستدعی آن گردید که احکام قضا احکام بامرای
حدود و ممالک و حفاظ مسالک همت صدور یابد که هر کس من بعد
مخالفت امر لازم الاطاعه نمایند و طریق آمد و شد را مفتوح داشته
از عصیان متبوع احتراز ننماید اموال و اسباب تجارت او را بهر

جا یابند برای پایند صاحب کرفت نمایند بنا علی ذلک مستحفظان
شوارع ومسالک وامرای سرحد ممالک اجال واوزار ودرم
ودینار بعضی تجار را وران ولامسل اوراق کلهای جرا که هنگام
استیلا حرارت وتندی جمشید خورشید والا بدست راه داران
شمال وصبا بر باد فنا رود وبرخاک غبرا ریزد تصرف نموده
عرصه تلف وعرصه ضیاع کردانیدن وان جماعت تجار خسار
بدرگاه معدلت شعار امده از کناه خود اعتذار جسته عرض
افتخار نمودند مرحمت سلطان مرحوم ایشانرا وعده فرمود که
انشاء الله الاکرم بعد از فتح ممالک عجم جبر نقصان وتلافی خسران
ایشان بفرمایند وبعضی را لیاقت بود باعطای مناصب واجرای
مرات ووظایف سرافراز کردانیده اند وبعضی دیکر در ظل معدلت
وداد سلطان سکندر نهاد بکسب وکار وداد وستد مشغول
شده اضعاف انچه از دست داده بودند اکتساب نموده مرفه
الحال میکذرانیدند واین ندای شوق انکیز را بکوس غایبان دیار
خود میرسانیدند که **شعر** ولا عیب فیهم غیر ان ضیوفهم   تلام
بنسیان الاحبة والوطن   تا انکه برحسب حکم الهی ومقتضای حکم
نامتناهی نوبت خلافت وپادشاهی بحضرت سلطان صاحب قران

رسید وپایه اورنک جهان پناهی را از مرتبه فلک تاسع در کذرانید
نظم انکه نامش می زداید جهره هر سکه   وانکه ذکرش میفزاید پایهٔ
هر منبری   بنابر تعارارا شاهان خورشید رای وتعدد
مسالک تدبیرات جهان کشای که از مضمون شبه زدای این کلام
صدق سیما که **وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ** إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ
غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا
مستفاد میکردد سلطان صاحب قران بمنع تجار از ان دیار
التفات نفرمودند بلکه مستحفظان شوارع ونکاه بانان مشارع استشمام
رخصتی نموده طریق آمد وشد را کشودند چون کمال لطف ومرحمت
وجمال جود وعلو همتش مشهود اهل شهود ملحوظ سالکان خطهٔ
وجود کردید جماعت تجار مذکور را که بعضهم همیشه طالب برکتند
قوت طامعه در حرکت آمد **لمؤلفه** بر پیر شاه راه سلطانی
صف زدند انجنان که میدانی   بزبان مقال حال بلند
طلب جبر نقص خود کردند   اکرچه بعضی ارکان دیوان
فلک بنیان حصول مامول آن جماعت را معقول ندیدند وکفتند که
جزی در زمان پادشاه ماضی در اطراف مملکت تلف شده باشد
وبرای اجرای احکام سلطنت وجزای مخالفت حکم قدر رتبت بوقوع

مستحفظان نه

رسیده و استخراج و تحصیل ان از محال ضیاعش محال گردیده چگونه
از خزانه عامره عوض ان مال بی شمار را بتجار رسانند اما سلطان
صاحب قران بعد از تحقق صدق گفتار تجار بمقتضی علو همت قبول اموال
ان جماعت فرموده امر قدر اثار شرف اصدار یافت که محاسبان
دیوان عالی ارکان انچه از اموال و بضایع جماعت مزبوره تلف
شده باشد حساب نمایند بعد از انکه باز دید نمودند مبلغ نود خروار
اقچه عثمانی بود که هر خرواری صد هزار اقچه باشد و بحساب محاسبان
ذ پس چهار هزار و ششصد تومان تبریزی میشود چون دفتر
باتمام رسید و معروض پایه سریر عدالت مصیر گردید محضا از
مقام کمال ملکه سخاوت و مروت و رعایت حقوق ابوت و
بنوت تا بهیچ دل ذره غبار از ان پادشاه مرحوم دین دار نماند
و جمیع السنه بدعای ترویح روح پرفتوحش مشغول گردند
حکم حتم و امر جزم صادر گردید که عوض نقصان مذکور را بالتمام
از خزانه برکه فرجام بتجار رسانند و اصلا خبر کم نگردانند بر حسب
امر واجب الاطاعت جمیع مبلغ مسطور را بمیزان دو کفه عدالت
و سخاوت سنجیده تسلیم تجار نمودند نظم بسختی کشد گنج شاهان زمان
نبر می کند بر گدایان نثار   نگاه عطاران کف بحر جوش   زر

زر صامت از ریختن در خروش   عجب صامتی بین که فریاد کرد
زبی قدریش بس که شه داد کرد   چنان باد برسیم و زر جور شاه
که فریاد عدلش براید بماه   اما رشحه از زلال اتصافش بخلق

اشارت بکمال عفت شاه

صاف صبر و عفت قدسی اوصاف انکه با وجود کمال سن جوانی
و کثرت دواعی قوای جسمانی و نهایت مقدرت بر تحصیل مقتضیات
طبیعت کمانی عنان توسن سرکش نفس اتش وش را امید وعد
کریم رب اعلا که وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى   چنان باز کشیده و مقتضیات قوای
حیوانیه و شهوانیه را بمیزان عدالت نشان دو کفه شرع ربانی و عقل
نورانی چنان راست بر سنجیده که از طرفی شره و فجور مثل دامان
افلاک از الوده گی خاک پاکست و ذره ور خاک پایش در دیده
اهل ورع و تقوی بمنزله ماء طهور پاکی ذیلش در میان خدام
و خیلش بمثابه ایست که قلم اشعه خورشید پاکیزه علم باید که هر روز
چند بار زبان باب آن چشمه پر تاب بشوید تا حرفی از ان باب
بگوید و نسیم باصفای صبا باید که مشام از ساکنان گلشن معلی
استعاره نماید تا گلی از گلزار این خلق رضوان شعارش ببوید
پاکی دامان لطفش گر ببند آفتاب • صحبت خاص مسیحا را نشاید بعد ازین

چنانچه تیغش حصار ریست آهنین بر گرد ملک برای حفظ و پاس
غیرتش هم سکندری برای صیانت اغراض ناس اگرچه همیشه جمیع
سلاطین سکندر تمکین این خانه دان معدلت این شیمه حفاظ و پاس
اغراض ناس بهترین و پاک دامن ترین سلاطین روی زمین بوده‌اند
و اذیال لباس با طهارت خلافت را بشمه کل الود متابعت نفس بی
آب رد که إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ بسوی او اشارتست نیالوده
اما این سلطان صاحب قران درین صفت فتوت بنیان بر همه
سلاطین جهان فایق است و افعال استقامت منوالش با مقتضای
شرع مطهر موافق و مطابق چنانچه بحمد الله تعالی میامن اتصافش
با متثال اوامر الهی و اجتناب از ملاهی و مناهی در اکثر ارکان
دولت و اعیان حضرت تاثیر کرده و بر حسب فرمودهٔ خلیفهٔ
ثالث که انتم الی امام فعال احوج منکم الی امام قوال بالطوع و الاختیار بی
اکراه و اجبار در متابعت و اقتدار با طوار شریعت شعارش نموده‌اند
و زنگ ارتکاب معاصی از مرات افعال و احوال خود زدوده

مثنوی
شاه حوضی دان حشم چون لولها   آب در لوله روان از کولها
چونکه آب حوض پاک و صاف شد   لوله‌ها هم سلسبیل او صاف شد

و اما ملکهٔ دانش و حکمت در نفس خورشید همتش چنان ثابت و راسخ

اشارت بکمال درایت سلطانیه

است که نقش وصف آینهٔ سکندری ثانی و نایبخت نظر بخش او ار
استقامت اشعهٔ انوار تدبیرات متین مطلق نور حق و یقین آمده
و جیب تدبر و تفکرش برای طلوع خورشید رای جمشیدی افق مبین
گشته

نظم
شهنشاهی که میخواند بچشم عقل رای او   ز روی تختهٔ امروز نقش حالت فردا
شد بسبب ازینت ار بهر صافیش آب ملک روشن   گرفت از رایت عالیش کار سلطنت بالا

راستی رایت دین از درستی درایت صواب نمای اوست و
تمثال جمال بی نقاب وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ
از نگاه نمایان در آینهٔ ضمیر با صفای او اساس ارکان پادشاهی را
بر زمین متین حد حکمت و دانایی نهاده و تیغ اجرای احکام جهان
بانی را از جوی بارهای علم آب داده و تا آنکه درگاه دانش پناهش
درگاه و بیگاه بعلماء آگاه و فقهاء دانا انباه محفوف است و عنان عنایتش
بتحقیق مسایل شرعیه و احکام دینیه معطوف و در روزهای انعقاد
دیوان عدل و داد بشرف آستانه بوسی میرسند و عرض قضایای
شرعیه می‌نمایند اما در بعضی امور کلیه مثل حکم قصاص و دیگر احکام
مخاطرات اختصاص خود بالذات تحقیق و تفتیش احوال ایمه و فقها هم
التفات می‌نمایند و بعد از احتیاط تمام و ملاحظه تام حسب القول الاقوی

عمل مینمایند **نظم** ساعد سیفاش در منایح دین تا اثر ل

موبیت در معارج طور و بیان تدبیرات عالم مدار شرح آرا

و انظار فتوح آثارش که درین نسخه بدایع نگار انشاء الله الغفار

سمت اصدار خواهد یافت آیینه ایست برای نمود صورت صدق

این گفتار **نظم** رای تو در یکنظر مشاهده کرده نقش قضا و قدر

رتبه ابجد اگرچه مناقب سنیه مخصوصه و مراتب علیه مخصوصه که

مبدع و خالق اشیا جل شانه و تعالی برحسب **وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ**

بذات سعادت اقتران این سلطان صاحب قران عطا فرموده

برون از حد و عد و بیان است اما از جمله آن خصایص بی شمار و آن

شمایل بی انحصار طلبا للاختصار درین نسخه دلپذیر ده وجه سمت

تحریر می یابد و علی الله التکلان و منه المداد **نظم**

بحر بجوش جوشد و موج شکال چشمه احرف بود تنگ مجال

کوزه از بحر جو دریوزه کند بحر پیداست چه در کوزه کند

خاصه اولی بر صحیفه خاطر عارفان اسرار اسالیب اعداد و بر

لوح ضمایر محققان خواص ترکیب احاد مرقوم و مرسوم است که مجموعه

مراتب اصول اعداد ده است زیرا که جامع جمیع انواع است که

از فرد و زوج و فرد الفرد و زوج الزوج و فرد الزوج و زوج الفرد

و چون باتفاق محققان حکما و التحاق آراء علما محقق و بهویدا گردیده

که کمال زوال هر موجودی است که بعد از حصول جمیع مراتب ممکنة

الوصول باز آن شی رجوع بمبداء اعلی و اصل معلای خود نماید لاجرم

حصول تکمیل این اصول عددیه است که وصول و انضمام یابد بمبداء

و مصدر جمیع اعداد که واحد است و ازین و ازین وصول عدد ده

که اکمل مراتب است بحصول می پیوندد و تا مایه جمیع درجات بتالیف

و این ضمام این رتبه با اصول مذکوره و بتضعیف او رتبةً بعد رتبةٍ

و مرةً بعد مرةٍ صورت می بندد و باز مایه بضرب این عدد در

نفس خود حاصل میگردد و تا الف بر همین قیاس تالیف

می یابد و همچنین باز الف باتصاف مایه بصفت عشریه بظهور

می آید و بعد از آن درجات غیر متناهیه بترکیب مراتب مراتب

اصول با اکمل درجات که ده است و التحاق نتایج آن که مایه

و الف است حاصل میشود بنابرین مقدمات مقرره مفهوم اهل علوم

گردید که مرتبه عدد ده بر جمیع مراتب عددیه در کمال فائقیت

و آیه شامله **تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ** بکمال این رتبه منطبق و بلی طلق

و لفظ تمام در آیه کریمه کلیم سالک که **فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ**

بمؤیدات این معنی لاحقیت و باز عنصر آب شانش پاکیزه

کیت وقتی عدد او کثیر شده دور از آلوده گی میکرد که مساحة
سطحش بصفت عشر فی عشر متصف باشد والله اعلم در تعیین نمودن
بعضی ائمه دین رضی الله عنهم اجمعین مقدار مذکور را دور نمی نماید
که همین نکته ملحوظ شده باشد و همچنین کمال رحمت رحمانیه بتضعیف
ثواب در مقابل عبادت انسانیه و بتعیین این رتبه تبیین یافته
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا و وقوع مراتب عقول بمسلک
حکما مبادی و اصول‌اند برین عدد کامل متمم تحقق این مسایل است
و دیگر غوامض اشارات و لطایف نکات درین مسئله که
تفصیل آنها مؤدی بتطویل میکردد بسیار است و اولی و الیق
واختصار برهمین گفتار و باز اکمل عقول عشره علی مذهبهم عقل
عاشر است که بافاضه صور و هیأت بر بسایط و مرکبات
تدبیر نظام و سداد عالم کون و فساد را باذن الله القادر
مباشر است چراکه استکمال آفرینش بوجود و ظهور اوست و
ظلمت آباد عدمیت کاینات روشن بنور او و اگرچه عقل اول
را از حیثیت مبدئیة افضل گفته اند والله اعلم بعد از ظهور و وضوح
این مقدمات بقراین عقلیه و شواهد نقلیه مخفی نخواهد ماند که
مراسم سلطنت و شهریاری و لوازم معدلت و جهانداری بر طبق

اشارات صدق سمات وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ
وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ازان باقصی مراتب رونق
و نظام و اعلی مدارج حسن نسق و احکام رسیده که ذات
شریف این سلطان صاحب قران در میان خانان آل عثمان
افاض الله علیهم سحاب الغفران در مرتبه دهم واقع شده بمثابه
عقل فعال است و بدین خاصه افضل و اکمل جمیع سلاطین ماضی
و حال چراکه رجحان این خانه داده با افتخار بر سلاطین اعصار
و خواقین روزگار در تواریخ صدق نگار ایشان مسطور است
و شمه از آن در ضمن دیباچه سابقه مذکور و سلطان صاحب
قران شاه بیت بی ریب این قصیده شاهی و درة التاج بی
قیل اکلیل پادشاهیست و رتبه فلک منقبتش نسبت بجد اعلی
یعنی پادشاه عوالم حقیقی و مجازی سلطان عثمان خان غازی
که مجدد مطلع خورشید این سلطنت بی زوال و غره ماه این
اقبال لایزال است بحسب نسب جاوید بنیان برین منوال وعنوانکه
مرقوم اقلام صدق اعلام میگردد و در مرتبه عاشر واقع
شده السلطان الاعظم فی الزمان الغازی فی سبیل الرحمن
خلیفة الله الملک المنان السلطان سلیمان شاه خان بن

السلطان سلیمشاه خان بن السلطان بایزید خان بن السلطان
محمد خان بن السلطان مراد خان بن السلطان محمد خان بن السلطان یلدرم بایزید خان
بن السلطان مراد خان بن السلطان اورخان بن السلطان عثمان خان
مکن الله اسلافهم علی ارائک الجنان وادام اخلافهم ممکنا علی سریر
السلطنة امانا للزمان وکهفا لاهل الایمان وسلطان نسب
عالی حسب ابو السلاطین وسلطان المجاهدین المقاتل فی سبیل الله
الناصر لدین الله لیث المعارک والمغازی السلطان
الغازی در کتب تواریخ این خاندان عالی تماریخ برین گونه که
مذکور میگردد مسطور است وهو هذا السلطان عثمان خان بن
ارطغرل بن سلیمان شاه بن قیا اولپ بن قزل بوغا بن
بایتمور بن قتلغ بن طغرا بن قرایغو بن باینغر بن بلغای بن سونقور
بن توقتمور بن یاپاق بن حمد بن قتلق بن دورلق بن
قراخان بن ناشو بن یلواج بن بای بک بن طغرا بن دواعش
بن کوج بک بن اورتوق بن قماری بن جلتمور بن طوریخ
بن قزل بوغا بن یاق بن یاشوغه بن خورمز بن بایسو
طغرا بن یبوغج بن جاربوغا بن قورلمش بن قورخادم بن بالجق
بن قاش بن قره اغلن بن سلیمان شاه بن طرخلو بن بورلغان

بن بایتمور بن تورمش بن کوک اولوب بن اغوزخان
بن قراخان بن قایی خان و بعضی از مورخان که در تبیین انساب
سلاطین بلند جناب کوشیده اند چنین نموده اند که این قایی خان
که جد ابو الملوک اغوزخان است حضرت عیص ابن اسحاق بن
ابراهیم خلیل الرحمن است صلوات الله وسلامه علیهما وعلی نبینا که
بعد از افاضه برکات الیه در اولاد واحفاد و امجاد و عبید و دواب
وانعام و خیل و حشم صحاری بلاد عرب برایشان تنگ و پر
تعب شده برای وسعت معاش بجانب بلاد ترکستان و ممالک
توران نقل نمودند و پادشاهی آن بلاد و بروی و بر اولاد او قرار
یافت و دران کشور باین اسم مشهور گشت و بعضی دیگر میگویند
که قایی خان مذکور پسر دیپ باقوی بن اولجه خان است و از
نسل یافث بن نوح است علیه السلام القصه در زمانی که سلاطین
شوکت آیین سلجوقیه از ممالک توران بکشور ایران در آمدند
یکی قبیله قایی خان بود که اجداد عالی تبار رحمت شعار ابو السلاطین
عثمان خان علیه الرحمة والرضوان حاکم و سردار آن قبیله بودند
وچون اراده سبحانیه برفع ظلمات کفر و عصیان و نشر مناشیر
نور ایمان درین بلاد و ممالک غیر متناهیه المسالک تعلق یافته بود

تعیین م

و خدم م

وانوار مهر رحمت ایزدی برین دیار تافته سایق فضل سابق
ربانی آن قوم مبارک آیین را که آیت بشارت رهین فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
در بیان شان ایشان ناطق است بر بلادی که شرح آن انشاء الله
مذکور خواهد شد مظفر و منصور گردانیده توفیق فتوحات اسلامیه
و غزوات دینیه کرامت فرموده و چون تفاصیل این حکایات
در تواریخ عالی روایات ایشان مزبور است و مشهور بهمین قدر
اکتفا نموده رجوع بما نحن بصدده می نماید نظم تاج داری بزای
گوهر تست   که مرا فسر شهی پر زینت   نام دارا ز تو شد سر بر کلاه
میرود نسبت تو شاه بشاه   خاصه ثانیه آنکه از روی نوبت جهانبانی   وخلافت هم
برهمین اسلوب و مبانی مذکور گردید سلطان صاحب قران قوم ست
ازین پادشاهان معدلت نشان که بی واسطه جوانب و اقارب
و بی انفصال و انقطاع سمت سلطنت عالی مناقب هر خلف سعادتمند
بعد از والد بزرگوار ارجمند بطریق ارث و استحقاق بر اورنگ
خلافت و پادشاهی آفاق جلوس فرموده اند و در قیام بعبادت
غزا و جهاد و تقویت و تربیت دین بارشاد و فتح و تسخیر بلاد و
قلع و قمع اهل شر و فساد و اقامت مراسم عدل و داد بر آباد

اجداد

و اجداد فریدون نهاد خود افزوده اند و اتصال سلسله
سلطنت و ترتیب رتبت خلافت در خانواده هیچ یک از
سلاطین ماضی و حال برین ترتیب و منوال واقع نشده   لمؤلفه
ز شاهان عالم سرامد توئی   همیشه بود دولت سرمدی
از آن یافت دولت بدور کمال   که چون عقل عاشر دهم آمدی
خاصه ثالثه آنکه طلوع طلوع این کوکب دری شاهی از
مطلع رحمت الهی و ظهور این در فیروز عالم افروز بحرین
سلطنت صوری و معنوی از اشرف آبای علوی و امهات ارضی   صدقه ؟
یعنی ولادت مبارک و میمون و بروز وجود با جود همایونش
در شهور سنه احد و تسعمائه که راس مائه عاشره است واقع شده
و ذات شریفش بحقیقت مصداق مضمون این حدیث با بهاگه
ان الله یبعث لهذه الامة کل مائة سنة من یجدد لها دینها   علی راس
گردید چرا که بعث که معنای آن ارسال است از جمله اصدق مصداقش
آنست که با مر صانع بیچون شی از نهان خانه عدم و کمون مرسل
گردیده تا صحن صفه ظهور و نمود خرامد و در بستان سرای
رحمن نشو و نما یافته بر حسب کل میسر لما خلق له کار ثمره وجودش
بار ثمار را ثمار ما خلق له انجامد و بنا برین مقدمات سابقه که در بیان

کمال رتبهٔ عاشره مؤدّا گردید بظهور رسید که این مایهٔ ازین
حیثیت افضل ماتست و این معنی هم از جملهٔ شواهد بین الدلالتست
برین که این سلطان صاحب قران از جمیع سلاطین ماضیه که در
رؤس مات ماضیه مبعوث گردیده اند افضلست و اکمل و با وجود
وقوع سلطنت و نسبتش در درجهٔ دهم این معنی هم از غرایب اتفاقات
و عجایب حالاتست و بدین اشارت که محصلش عشر فی عشر است
امیدواری تمامست که انشاء الله الاحد ایام عمر و دولت ابد مهد
فرجامش بعد سال بسال میرسد ص هزار سال تمامی که جای آن داری
که کردگار ترا عمر با بقای دارد خاصهٔ رابعه آنست که چون منشی
دیوان قضا و قدر منشور سعادت نشور سلطنت بحر و بر و سجلّ
حکم خلافت جهان خشک و تر بخامهٔ همایون رقم ن والقلم
بر صفحهٔ مسطر کشیده اقالیم عالم بنام این سلطان عالی علم مرقوم
گردانیده و آوازهٔ نوبت رتبت شاهی را از درگاه جهان پناه
این صاحب قران ظل الله بگوش خورشید و ماه رسانیده از
روی ارث و استحقاق مثل خورشید بی ندید که جمشید طاق سدید
است یکتا و طاق بود و از برادر و اقارب مبرا و منفرد و بی
شریک و متوحد واقع شده نظم مثل ندیدش فلک از خواب هم
مثلش فلک ندیده بظاهر بخواب هم

بلکه در آینه و در آب هم   و چون جمال ظلیت اله
در مرآت خلافت این شاه بر وجه اتمّ و دلخواه ظهور نموده
صفت توحّد و یکتایی که اقوی وجوه تسمیهٔ سلطانیت بظل خدایی
در ذات بی مثالش بمرتبهٔ قوت و کمال دارد که شریک بالقوه
هم نداشته و این صفت منضماً با آنکه در حق خود ع سلطنتیست منتهی
مرتبه ایست بابها خاصهٔ خامسه آنکه بر مطالعه کنندگان اخبار شاهان
ظاهر و عیانست که همیشه پادشاهان عالم مدار از روی فرط اضطرار از برای
تسکین گرد فتنه و آشوب و نضارت بوستان ملک و ملت بر وجه
مرغوب آب شمشیر فتنه نشان را در جوی حیات اقربا در هر زمان
و دوران جاری و روان ساخته اند و برای انتظام احوال انام
بر حسب الملک عقیم بارتکاب این امر عظیم بالضروره پرداخته
نظم بیک تاج و تخت با شد بلند   چو افزون بود ملک یابد گزند
یکی تاجور بهتر از صد بود   که یاران چو بسیار شد بد بود
اما هنگام جلوس سلطانی گردی ازین معنی بر ذیل سعادت
جاویدانی این سلطان صاحب قران نرسیده و بنا بر تفرّد
مذکور در استقلال و استقرار بر تخت خلافت منصور اصلا بارقهٔ
دمی و اصابهٔ المی نسبت با خویشان و اقارب بلکه بر نجانید نفسی

نیست چون مثل و شریکت در جهان نیک و بد
سایهٔ حقی بحق قل هو الله احد

و ملاحظه کنندگان اوضاع مرزبان هم

از پیکانکان و اجانب هم محتاج نگردید **نظم** صدف را که
بینی ز دُر دانه پر ... نه ان قدر دارد که یکدانه در ... تو آن در
مکنون یکدانهٔ ... که پیرایهٔ سلطنت خانهٔ ... و این موهبت
عظمی و عطیه ایست کبری که اگر جمع السنهٔ سیوف و رماح
بوادی شکر حصول این صلاح زبان گویا گردد و تیغهای پر صفهای
نام در کنج صومعهٔ نیام سکون و آرام یافته حمد و ثنا سرآید و کمان
قرنها در مقام عبادت پشت راپت کرده قیام نماید و سهام
وشتهٔ انتظام در معبد جعبه جمعیتها نموده یکبار سر فرو آورده
در سجود بمانند و السنهٔ پولاد و حدید مدتهای مدید طول
اللیل و النهار روی تضرع و افتقار بر خاک تذلل و انکسار
نهند و کمند ارجمند کمر عبودیت بر میان جان بسته زمانهای
دور و دراز از پی انحصار در حلقهٔ زاهدان باریک کار حاضر
شود و سپر با دل روشن بر لبه صفا کف حاجت گشاده روی
در محراب دعا آورده هنوز از عهده شکر این نعمت بر دن
نیایند **نظم** زر بکدار توکی بر دل نشیت غباری ... مگر غبار
رمت کان نشیت بر دل اختر **خاصه سادسه** انست که هم بنا بر
تفرد و یکتایی و مبنی برین توحّد و بی همتایی و استقلال در جلوس بر

تخت پادشاهی قطعا بمعاونت امرای پر زور و معاضدت
عظما و لشکر محتاج نگردید و غبار عار منت هیچ احدی بگوشهٔ بساط
سلطنتش نرسید **بیت** جهان گیری او بحق بود و بس ... نبود شش
دران منت از هیچکس ... بلکه رقاب جمع گردن کشان درگاه محتشم ... و سرداران خدام و
و بندگان مکرّم و تمام رعایا و امم بطوق منت این سلطان عالم
مطوق و حق محافظت بر همه جهانیان ثابت که که بگوشهٔ چشم ... و مبانیش هم
بلند نظر ملتفت تاج و تخت سلطنت مقرّر گردید و جمیع امم را در ... و محقق هم
ظل چتر معدلت و حمای حمایت خود کشید **بیت** آیند خسروان همه
در سایهٔ همای ... اینک بسایه تو در آمد همای ملک **خاصهٔ سابعه**
آنکه بناظمان عقود ملک و دولت و مدبران امور جاه و حشمت
پوشیده نیست که پادشاهان عالیشان چون بر سریر فرمان تمکن یابند
برای جذب قلوب انام و امالهٔ خاطر خواص و عام در خزانه جود و سخا را
میگشایند و جمیع افراد بندگان و خیل و حشم را از فقیر و محتشم غرق
نعمت و امتنان میکردانند چرا که برحسب این بیان **الانسان عبید الاحسان**
از جملهٔ تدبیرات تقریر ارکان سریر سلطنت و شاهی آنست که جذب ... و تکثیر اعوان دولت پادشاهی
قلوب باین اسلوب نمایند تا خاطر عسکریان مشوّب از مقام اضطرار

وآشوب یکسو شده در مقام جان سپاری یکدل و یکرو ی
کردند چنانچه عرب گوید ع والی الذی یعطی الرغایب فارغب
و هنگام سعادت انجامی که لمؤلفه این کوکب اقبال زا فاق برآمد
در گلشن عالم گل شادی برآمد یعنی سلطان صاحب قران برتخت
کیان جلوس فرمود چون وراثت ملک سلطانی علی الاطلاق برو جه
استحقاق هم منحصر در ذات خورشید مثال بی مثالش بود اصلا احتیاج
بصرف مال مرغوب جهة تالیف قلوب نبود بلکه صورت اطاعت
اهل عالم طوعاً و کرهاً در آینهٔ ظلیت الهی و مرآت استغنای پادشاهی
اش اظهر من الشمس می نمود و جمیع صنادید و سرداران خواه و ناخواه
سر بندگی بر درگاه اطاعتش نهادن لازم بود و هر فردی در
اقامت مراسم یکجهتی و جان سپاری عازم و جازم اما سلطان
صاحب قران برحسب مقتضای جود و مروت بی پایان ابواب
خزانهٔ جود عمان نشان راکشود و اضعاف انچه معهود شاهان
پیشین و آبا و اجداد رحمت قرین بود بر ارکان دولت سپهر بنیان
و خدام و عساکر بی شمار و بی پایان انعام و احسان فرمود تا انکه
ذیل خلافتش از آلودگی غبار منت غیر حق پاکست و مطلق بار

منت

منت احسان بی پایانش بر جمیع سرداران و بندگان ثابت باشد
و جهی محقق و آنچه در آن بخشش تام و انعام عام و عطای لاکلام
بود آن بود که بیست هزار عسکر خاص را که بنام قاپو خلقی اختصاص
دارند و همیشه مجاور و ملازم درگاه فلک اشتباه هستند هر نفر را
از سوار و پیاده و آزاد و بنده دو هزار اقچه عثمانی و بعضی را زیاده
رسید چنانچه مجموع مبلغ مزبور تخمینا مشتمل بر خروار اقچه عثمانی فضه
خالص باشد و بحساب دیار فرس سی و دو هزار تومان تبریزی
میشود و اما انچه سوای این مبلغ بوزرای عظام و امرای کرام و ار
کان دولت با احتشام و علمای اعلام و فضلای ایام و فقرا و انام
و ضعفا و ایتام از نقود و جنس انعام شد نه چندان بود که عطارد
محاسب با اقلام اشعهٔ کواکب از عهدهٔ حساب آن بیرون آید بلکه از
دوایر انجم بشمار افزون آید لمؤلفه رایت ز حذمت تو بدولت علم شدست
وز بار منت تو قد چرخ خم شدست در پیش همت تو که زر قدر خاک داشت
خورشید کیست کو بدرم محتشم شدست جود تو جهان زبخت بر اهل وجود زر
که نقد و جنس زبان علم شدست خاتمه انکه بر رای درخشان خورشید
و شان فلک از نیش که اهل دانش و بینش اند روشنست که حدیث دلخواه
السلطان ظل الله مبتنی برین معنی تشبیه سماتیست که ذات شاهان برگزیده

و سزاوار شهریاری آفاق هم

مستحقین هم

صفات مجلای قدرت وعظمت خالق الارض والسموات است چرا
که آثار وآنموذجات صفات کبریائی که تفرد وعظمت وجلال وقدرت
ومکنت برکمال ونفاذ فرمان وسطوع قهرمان وامثال آنها است در
ذوات کامله تخت نشینان خلافت شامله ظاهراست وهویدا
واستیلا واستعلای رتبهٔ شاهی برای شناخت قدرت وعظمت الهی
آیتیست کبری **نظم** تا اگر تو شوی شناخت پذیر ره بری زین قلیل سوی کثیر
وازینجا مفهوم گردید که در هرکدام پادشاهان معدلت گستر که این
مواهب کریمه بیشتر ظهور می یابد رابطهٔ نسبت او با مالک الملک تعالی
جل ذاته عن الشبهة والمثل اتم واحکم خواهد بود وآثار قدرت و
کبریا در آینه جبین جهان داری او بروجه اکمل و اشمل خواهد نمود وآثار
قدرت وبی نزاع منازعی ومنع مانعی آنچه سلطان صاحب قران را
از بسط ملک وعرض جاه وکثرت عساکر وسپاه ووفور
خزانه ومال ومنال بعون ملک متعال میسر گردیده هیچ یک از
سلاطین ماضی وحال را دست نداده است دایرهٔ نگین خاتم نقش
خاتم حکم قدر نشانه اش بروفق نقش **وآتیناهم ملکا عظیما** سه ساله راه
است بلکه بیشتر وشمار عساکر نصرت مآثرش که اکثر مملوک ومملوک زادهای
این درگاه اند ووجوه ارزاق ومعیشت مجموع از خزانهٔ بحر نشانه
بایشان آنده

معین است ومقدر وفزونتر از کواکب چرخ اخضراند وفی الجمله چون
بیان آن برحسب واقع در رکن ثالث ورابع انشاء الله الواسع
مسطور میگردد باکتفا برهمین ایما نموده شد **لمؤلفه** چندان فزود ملک تو
از هر جهة که چرخ تنگ آمد وز هر طرفی خویش را کشید آن نیست
گه گشاکی نمودست بر فلک قدر تو خط نسخ بر اوج سما کشید **خاصه تاسعه**
فتوحات عظیمه دینیه وغزوات عجیبه سنیه است که در زمان نصرت
بنیان این سلطان صاحب قران بظهور رسید چنانچه در هیچ دور
وزمان گوش مردم صاحب هوش مثل آن نشنیده وانظار
کواکب نظیر آن ندیده واز مطالعهٔ این کتاب نقاب خفا واحتجاب
از چهرهٔ صدق این مدعی میکشاید وخوانندهٔ البته بتحقیق این گفتار
اقراری نماید ~~خاصه عاشره~~ که مثل فلک ثامن عالی مراتب مشتمل برچندین
کواکب مناقب آنست که در زمان والد بزرگوار اقالیم ستان جم
فرمان **سلطان سلیم خان** سبغ الله علیه من انوار الجنان که دو نوبت
آن پادشاه بر سبیل نیابت جمیع ممالک روم ایلی را با تمام خزاین
عثمان قراین تسلیم سلطان صاحب قران نمود وقایم مقام خود
گردانید که خود بسعادت واقبال نوبت اول برای تسکین آتش
طغیان شاه ایران تاب تیغ بران بجانب آذربایجان پیش ظفر نمود

وفور ملاذ ... کثرت در آمد و ... خود از بیان عطایای شاهانش که قبل از ... تتمه ... است
دو بندی دیگر در طی کتاب مسطور ظهور می رسد
تیغ ... آن ...
خاصه عاشره
ملت پناهم
کوانا الولی هم
هرائی

و نوبت دوم بجانب ممالک مصریه از برای چراکسه و دفع ظلم و عدوان
ایشان از پیر مسلمانان سفر نمود و دو سال تمام دران سفر فتح انجام
توقف فرمود و دو امر عظیم که بر نهایت عدالت و شجاعت و غایت
امانت و دیانت سلطان صاحب قران دلالت دارد بظهور رسید
اول آنکه با وجود که جمیع خزاین و سایر اسباب و یراق تسخیر
عالم در تحت تصرف آن حضرت بود و عساکری که از انجم فلک زیاده
در ممالک مذکوره حاضر و آماده و سر بر خط فرمان نهاده و از مشاهده
کمال آثار دولت بی زوالش جنان منقاد و مطیع و منجذب ولای — م فروغ اقبال بر چهره م
این دولت بودند که در هیچ امری از امور مخالفت فرمان واجب
الاذعانش نمی نمودند بلکه منتظر یک اشارت بودند اما قطعا چیزی که
قاطع طریق امانت و رافع رعایت باشد در ضمیر منیرش خطور رسم — تو فنون م
نکرد و تکلف که از قوت بفعل آید و یا خود نعوذ بالله از مادر دهر — حقوق ابوت و بنوت م
عقیم فرزند الملک عقیم زاید و این دلالت بر کمال دیانت و
استقامت آن حضرت می نماید بیت جون نقره خالص دل تو صافی و پاکیست
کار تو درست ازلی آن بجوز آمد دوم آنکه بعون الله الملک
بر وجهی ضبط آن ممالک نمود و مراسم عدل و داد را بر زمانهای
دیگر افزود که از نهیب شمشیر عالم گیرش سرکشان فرعون آیین

وحشت م

و اعدای عداوت قرین غرق بحر خوف گردیدند و در ظل شجره
جهانبانیش اهل زمان بر بستر امان آرمیدند عالم مثل صحن — عافیت م
گلستان بود که مانند گلهای حمرا زرهای صفرا را بر طبق نهاده هر
کس هر جا که می برد آیینه دوستی و دشمن را مثل زبان سوسن
یارای نبود که بپرسد از کجایی بلکه مملکت مانند سطح آسمان گشته بود
اگر کسی مثل خورشید نقد خود بر داشته فی المثل از مشرق بمغرب
میرفت هیچکس را زهره نبود که گوید چنین تنها چرایی چنخ
گذاران اقطار و بی دینان ستمکار از نهیب صرصر حمله اش مثل — خلاف بغداد م
برگ بید میلرزیدند و از هراس دراز دستی سنان جان ستانش
پای فضول در دامان خمول میکشیدند و زمره خواص و عوام
زبان محمدت قیام را باداى این کلام می کشودند که بیت
نهال دولت را باش استحکام کار آید که از تیغ تو سرسبزیش اکنون
میشود پیدا الحاصل که مقدر علیم و مدبر حکیم ذات کریم صاحب
قرانرا با نواع شتی و وجوه مختلفا بر جمیع سلاطین جهان آرا مزیت — م واجب التعظیم م
فضیلت کرامت فرموده و قلم تقدیر چهره کمالات سلطانی را
بر صفحه کتاب جهانبانی او از بهر و با چنین وجوه عدلش معمار — م دنیا تفویض بربانی م
زرین کار قصر سلطنت فلک معادل عقلش خورشید پر انوار

سپاه جان و دل دیانتش مشابه عدالت عمری شجاعتش مماثل
صولت حیدری نسلش ارفع انساب سلاطین حسبش اجمع احساب
خواقین عالم گیری او ناسخ داستان دل نشان سکندری جهان پروری
او مبطل حکایت خوش روایت کیخسروی رایت اش مطلع آیت فتح
و ظفر رایش موافق حکم قضا و قدر صمصامش بر باقی انفاس تشنه
لبان احتیاج را ساقی سمندش مثل دولت بلند کمندش حبل متین شرع دیو
تیغش صبح نصرت تیرش سهم الغرب سپهر جرات خنجرش سوسن بستان
شاهی سپرش حفظ الهی کمانش ذوالقرنین جهان پیمانش ستون خیمه
جهان زرمش وراثت ملک داری خودش دعای خیر اهل عالم
و خشنودی عساکرش مظاهر وان جندنا لهم الغالبون مآثرش مصادق لمثل
هذا فلیعمل العاملون سیاستش شحنهٔ ملک داوری عنایتش مربی بیراوان
سروری فتوحاتش آیت کبری احدی وجودش ثمرهٔ الشجرهٔ جود بود شش
موجب شکر و سجود لمؤلفه سکندر رمش شاه بیدار بخت برازنده ا
ملک و دیهیم و تخت دلش همچو کوهیست هنگام رزم فریدون
شکوهیست درگاه بزم فریدون فرخ جو او خود کیست که
سربنده اش مثل نفور کیست جهانا سپر بر خاک پا رمش
شهان کمترین بندهٔ درگهش حیات جهان ز آب شمشیر اوست

۲ حسامش حاسم مراسم جود و عناد و
تیغش کافی ارزاق و افی عباد
غزاوانش نشانهٔ معجزات احمدی

موافق شده بر تقدیر اوست | بشمشیر چو فرق عدو را بخست
ره شور و فتنه زرمش سو بسبست | بکف تا که تیغ یمانی گرفت
زآتش جهان زنده کانی گرفت | کفش کفهٔ های ترازوی داد
یکی را گرفت و یکی را کشاد | گرفت این یکی قبضهٔ تیغ را
نمود آن دگر جوهر تیغ را | شده زین یکی دو دست آراسته
وزان دیگر اعدای دین کاسته | بدین ابر باران درفشانی نمود
بدان یک ز خورشید ظلمت زدود | ز تیغش جهان را بود روشنی
ز رایش درخشنده نورسینی | چو دستش در افشان شود در عطا
چه باشد سحاب که باشد سما | دگر چون برد دست خود را به تیغ
بیندازد از هیبتش کوه تیغ | چو ظلمت بملکی روایی گرفت
ز شمشیر او روشنایی گرفت | ز رمحش سر فتنه در خواب شد
دل کان ز رشک کفش آب شد | سر سرکشان جهان پست او
کلید جهان تیغ در دست او | رکابش که تاج شهان زاب سر
دو دروازهٔ نصرت بابت و ظفر | ز عدلش فلک چون که میزان گرفت
بروج سماوات را زان گرفت | تواند چو خورشید مشرق خرام
بیک تیغ گیرد جهان را تمام | بهای جهان گوهر تیغ اوست
کف دست دریاش او تیغ اوست | ازان بحر شد دست عمان او
که غرق اند عالم در احسان او

ولی آب این بحر آب حیات … که عرقش در آرد بتنها حیات
برش در ینجا ابر بنمود زرق … برو بانگ زد رعد و خندید برق
زلطفش بهم کر رسد رشحه‌ای … نشود بحر شیرین بیک لحه‌ای
کند کر بموشش بدریا گذر … همان بحر کردد بیک لحظه بر

خطاب زمین بوسی بروجه اشارت بخواص سلیمانی آن و حصول آن در در حضرت

ایا پادشاه سلیمان نشش … زعدل تو دارد جهان پرورش
سلیمان وقتی درین نیست شک … مطیع توانیست و جن و ملک
زروزی که عزم جهان کرده‌ای … تو این نام را با خود آورده‌ای
چنین گفت دانای معنی نما … که نازل شود نامها از سما
ولی باز این نام با زیب و فر … برآمد ز تو بر سمای دگر
اگر گوهر خاتم مهتری … گرفت از سلیمان بصنعت پری
توانی که با گوهر تیغ و ریو … بردن آوری خاتم از دست دیو
بسی خاتم ملک را در جهان … گرفتی ز کفار عفریت سان
همه مرغ دلها که صید تو اند … زلطف تو در بند قید تو اند
فرازی سریرت بروز و شبان … شوندت بپر دعا سایه‌بان
جو پر دعا را بهم بافتند … نوید قبول از خدا یافتند
هدایت جو هدهد برت رهبر است … هم از قاف قدرت ترا لشکر است

شها چون منی را چه حد ایت ثنا … کند مدح مثل تو شاهی ادا
ولی قصه مور و پای جراد … جه نسبت دیرینه دارم بیاد
همه چیز بودت بجز مور خورد … که آن تحفه را پیشش آن شاه برد
پس آن مورم اکنون که اندر کلم … جو پای ملخ آمده است این قلم
جه اید ز پای ملخ در ظهور … بجز آنچه باشد سزاوار مور
اگر چند پای جراد آمد این … سزاوار سلطان کجا باشد این
ولی گر قبولش کند لطف خان … شود قوت مرغان عرش آشیان
زبان ملک در ثنای تو باد … سر دشمنان زیر پای تو باد
همیشه بمان در جهان کامکار … مطیعت جهان و معین کردگار
دگر نور اعیان شاهنشهی … ثمرهای اغصان دوح بهی
که درهای عمان سلطانیند … نجوم سموات عثمانی اند
بمانند در سایه‌ات تا ابد … خداشان نگه دارد از چشم بد

داستان جلوس فرخنده فال حضرت سلطان صاحب قران

عظم الاقبال بر اورنگ فلک سلطنت بی زوال
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه ما دامت الارض سا ترة و السماء
دایرة و این داستان مشتمل بر چهار گفتار گفتار اول
در ارسال الاغان تیز رفتار و اخبار سلطان صاحب قران

بفوت والد بزرگوار پادشاه مرحوم مغفرت دثار روح
الله روحه فی دار القرار **نظم** دو در دارد این باغ آراسته
در و بند ازین هر دو برخاسته   درا از دری باغ بنگر تمام
ز دیگر در باغ بیرون خرام   برحسب اقتضای حکمت الهی
وانقضای تقابل و تبادل آثار اسمای نامتناهی حکم ختم سلطان
ازل صاحب امر لَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ بران جاریست که همواره بر
قرار دو چشمه سیار دایم الادرار دو میم مَالِکَ الْمُلْکِ
از یکی عذب فرات حلاوت سیمای مؤدی تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ در
جریان باشد و از دیگری ملح اجاج مرارت ازدواج مقتضای
وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ روان باشد چرا که مجاری این عالم مجازی بر
اسلوب سیلب مرتحل و بر نهج تبدل و تحول جاریست و این معنی که
یک نکته از سایر مواعظ معنی می نماید بر سبیل عموم و تساوی در
مجموع افراد انسانی ساری تا آنکه صدرنشینان ایوان گلشن قبول
را چندان گلهای مأمول ناشکفته و ناچیده ذبول یافته و بدر
سیرتان آسمان روشن وصول او در مغرب اختفا و افول از
همه رو برتافته اند چه جای انست بلکه آن اصول بر موجب وَمَا مُحَمَّدٌ
إِلَّا رَسُولٌ با آنکه این همه سور و سرور جهان ظلمت و نور از شهود

انا الملح اوست او هم ازین شربت مالح غرقه ای چشیده و ازین
شربت جرعه کشیده و حقیقت آنکه نفس قدسی نفس انسانی چون
برای تکمیل سعادت جاودانی بر این منزل و جای دانی نشیب
نموده بازگشاید و تسبب با شتاب اسباب از هر باب برای تحصیل
شناخت مبدا و مآب خود نماید هر آنچه در نهاد استعداد او نهاده
باشند چون تمام بظهور آید و ماده فطری او که از بخش بخشایش
باو رسیده بقدر قابلیت و گنجایش صورت پذیر گردد و بگوش
هوش از زبان سروش این گفته را گوش کند که **لمؤلفه**
ازین تنگ دایره بگذر که پست این منزل ادنی   چو بگذشتی ازین پس قاب
قوسین است او ادنی   بر آینه آن باز نفس بلند پرواز بموجب
سوق شوق و اهتزاز بال استقبال را باستقلال گشاید و برحسب کلام
حقیقت انتها که وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بمعاد اصلی و میعاد وصلی رجوع نماید اما
بازاء انفصال بی زوال ازلی و فیض بی تقصیر لم یزلی برای ایقاع نوع
دوام انتظام و اخفای روع از قلوب انام بمقتضای آیت تجدد
نشان کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بار از دولت سرفرازی عالیشان دیگر تعلق
گیرد و نقد وجود از ید تا بید جود ناجدود بنام صاحب سعادت
دیگر سکه سعادت پذیرد کوس نوبت خلافت و شاهی را بر بام کنند

خرگاهی در بام وشام وسحرگاهی بنام خورشیدوش دیگر فرو کوبد
وکوش مراد وکام را در دور قایم مقامی دیگر بکام انام فرو ریزند
نظم چنین است این گذرگاه را که دارد باید شد این راه را
یکی را درآرد بهنگامه تیز یکی را بگوید ز هنگامه خیز
یکی تاج اقبال بر سر نهد یکی رخت ازین خانه بر در نهد
مقصود از تمهید این کلام ومراد از ایراد این مقدمه انتباه انجام
آنکه سلطان دادگستر دین پرور سکندر ظفر فریدون فر قدر توان
گیتی ستان سلطان سلاطین جهان الغریق فی بحار رحمة الله الملک
الرحمن سلطان سلیم خان ابن بایزید خان انار الله برهانه وادا علیه
غفرانه در حین که بقصد قشلاق از دار السلطنه جهه قسطنطنیه بصوب
دار النصر ادرنه محمیه عزیمت توجه فرموده بود مزاج شریف و
عنصر لطیفش بواسطه عروض مرضی از امراض حادثه از جاده نا
پایدار اعتدال بمسلک ناچار انحراف انصراف نمود نظم
دمه پیر دو شه با دم سرد بود جهان گرد را با جهان گرد بود
جو جهه بنیاد دولت بسستی رسید توانا بنا تن درستی رسید
و آن شاه جهان پناه در موضع اوغرش کویی که وسط راه است
پیش از یک ماه بواسطه استیلای آن مرض جایگاه توقف فرمود

م رواج

م بند و هشتکیان چاره چه چیست باز
جه چاره که جو رحلت آمد فرمان هیچ

اطبای حاذق وبندگان صادق در امر علاج واصلاح مزاج
چندان سعی وکوشش نمودند که همه را جان بلب رسید اما آن
متاع بی انتفاع علاج در بازار پرآزار مرض نیافته موافق غرض
نگردید نظم طبیب عجب از چه داند مداوا نمود چو مدت نماند
مداوا چه سود بچاره گری نامدآن در بجنگ که پوینده
باید زمانی درنگ القصه بمقتضای کلام کلام فصل الخطاب
لکل اجل کتاب آن سلطان مغفرت مآب در همان مقام آهنگ
رحلت ازین خاکدان پر آلام بسوی روضه دار السلام نموده
بتاریخ تاسع شهر شوال سنه ست وعشرین وتسعمایه ندای جان ربای واجب الاطاعه
یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش شنید وازتخت سلطنت معدلت
آیین بر سریر دلپذیر علی سرر موضونه متکئین علیها متقابلین خرامید وخورشید
زمان دولت آن جمشید مکان شیر صولت بوقت زوال رو بر
بیم یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم جو رخت از بر کوه بر د آفتاب
سر شاه شاهان در آمد بخواب شتابنده مرغان جهان بر پرید
که تا آشیان هیچ مرغش ندید ازین دایه هایله وازین جادوی
پر غایله لمولفه غبار شد گلشن زمین و زمان تار شد روشن
همین و همان تخت بر جای خویش خشک بماند تاج از دیده خون
لعل افشاند

فلک آیین بند کانه نمود   زین مصیبت بگرد جامه کبود   حایش
گر نه ظل شاه شدی   عالم اندر زمان تباه شدی   آن تهی
کین زمان دولت اوست   تا بدامان حشر خلعت اوست   نسل
از نسل شاه بن شاه است   دیگران کوکب اند او ماه است   بی غلط
گفته ام که خورشید است   بر سر تخت ملک جمشید است   نه پذیر
همچو نه سپهر آمد   ذات عالی او چو مهر آمد   همه در گردشند
تا خورشید   بر نشیند بتخت چون خورشید   حاصل کا جاودنه
تو لی بیقین   شش دمعت از تو یافت آیین   فر تاج شهی
ز گوهر تست   معدن عدل کان جوهر تست   ~~شقه اطلس تو~~
شقه رایت تو اطلس چرخ   سکه تست بر مطلس چرخ
شاه پیشین اگر چه رفت ز دست   شکر حق چون تو لی بجاش نشست
گر شجر رفت خود ثمر باقیست   معدن از دست شد گهر باقیست
تو بمانی که جای آن داری   که کنی قرنها جهان داری
تا خور و ماه را بقا باشد   کار املاک ار تقا باشد
ظل محمود شاه باقی باد   دولتش نیز در ترقی باد
وزرای عظام از رای صواب انجام بحسن تدبیر و موافقت
تقدیر آتش این واقعه جگرسوز را نه شبانه روز در کانون سینه را

ای انس و جنی مطیع امر و نهید
او جوهر گنج و هم طلسم و بند
کو در بخشی جهان از او دم اوست
نفس روح قدس هم دم اوست

ماه کوه را بر تو باقی باد
دولتش نیز در ترقی باد

مخزون

مخزون مستور و مخزون گردانیده و بریدان باد رفتار و الاغان
صرصر شعار بدرگاه عالم پناه سلطان صاحب قران دوانیدند
گردنهای انتظار را مثل لوای سعادت بجهة رجا بر شاه زاده
مقدم سلطان جهان پناه برافراشته علم آه را در سینه تباه
فرو میکشیدند و پرده ستر و اخفا بر روی این حادثه عظمی کسترانیدند
طعم مرزه الانتظار اشد من الموت را بچشیدند اگر چه بعضی از زردیگان درگاه
و غلامان با انتباه که در بیرون بودند از اوضاع بندگان درون
سرا و اسلوب پریشانی اطبا و وزرا بنوک شوک خارخار و حدت
فراست و دانش مدار شبه این شبهة را گاهی می سفتند و بلسان
حال بایشان میگفتند که   نظم   فالعینک ان قلت اکففا همتا
و ما لقلبک ان قلت استفق بهیم   بس حیات جسم را که نیارامد از بکا
دل را چه شد که باز نیاید ز شکر غم   اما بحمد الله تعالی که خبر این حرز
و اثر این شرر در میان عوام خودکام شایع نشد و آنچه از فتنه
و فساد در حین حین واقعه بی بیداد مترتب می باشد واقع نشد
و این اول اثری بود از آثار میمنت سلطنت سلطان صاحب
قران با مکرمت که چون عطای عظیم العرض انا جعلناک خلیفة فی الارض

مجددا از افق توفیق ساطع گشته رتبهٔ خلافت و جهانبانی بجانب
جلالت مبانی او مفوض گردید و نوبت اورنگ نشینی بذات خورشید
سماتش رسیده در اول با آنکه صورتا هنوز جهان مثل کشتی بی زمین
و بادبان در بحر پر طوفان روان بود و تا ساحل نجات که مقدم شریف
سلطان معدلت صفات است مسافت سیزده روز و شبان درین
مدت فطرت اصلا حرزی بهیچ بشری نرسید و ازین صورت معنی
لسان الصباح بیان الرواح روشن گردید **نظم** لسان صبح اقبالت
بلفظ واضح روشن   همیگوید که خواهد شد جهان امروز چون گلشن
چون فرستادهای وزرا و ارکان صاحب الابلاغ والاذعان
با دعان چه خطیر البلاغ بشهر معنی سپای جنت آسا که هوای دلگشایش
دم از نفس عیسی می زند و مطلع کوکب درخشان این دولت ابد پیمان
و سریر ایالت صلصال صاحب قران بود رسیدند آن روز رکاب
فیروز عنان ارادت را بزیارت مرقد ولی فایق شیخ صادق منعطف
فرموده بودند و بموجب اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور برای طلب
صحت ذات قدسی آثار والد بزرگوار در آن آستانه بدرگاه حکیم یگانه
تضرع نموده بودند در حین مراجعت فرستادهای وزرای کبار طیروار
از دور پدید گردیدند چون بنا بر استماع خبر عارضه سلطان مرحوم

سلطنت فیروز شاه

۲ پادشاه دریزدارم

۲۷

مغمور اثر پریشانی و ملال در خاطر خطیر دریا مثال بود بتخصیص که رخسار
خاکی آن رجال جا بجا از پریشانی بال مینمودند در استکشاف حال
امر باستعجال فرمودند و بعضی از یسولاقان که در رکاب ظفر مآب
روان بودند پیش اولاغان دویدند و مکتوب مصحوب را گرفته بشرف
کامل تقبیل انامل رسانیدند چون نظر کرد اثر بر وضع مکتوب نامرغوب
افتاد و از آنکه اسلوب خوب بر بار از آن مسلوب بود ضمیر خبیر بموجب
اتقوا فراسة المومن بر وقوع واقعه فاجعه مشعر و مطلع گردید و غبار آزار
بخاطر آینه کردار رسید چون مهر بی مهر را گشوده نظر فرمودند بی اختیار
قطرهها گوهر آبدار از دیدهٔ دربار بر رخسار شاهوار دوید
و جبین مبین اش که از صفای بهشت برین خرمی دهد نمودار جنات
تجری من تحتها الانهار گردید و مضمون در مکنون کلام رسول مشفع
القلب یحزن و العین تدمع بظهور رسید مکتوبی بود و چه مکتوبی بسوزناکتر
اسلوبی **نظم** کتاب صحیحی ز فرقت سقیم   گر از سنگ خوانی شدی دل دو نیم
بزرگان دولت سران سپاه   نوشته پس از عرض پابوس شاه
که شاها بقای تو بادا بسی   حکومت که پاینده ماند کسی
سریر خلافت ز خان جهان   تهی ماند و گنجور وش شد نهان

مجری

چو حکم خدایست بی چون جند   مبادا ازین خاطرشه نژند
جهان هیچ جیست خالی زجان   نگردد ره شاه جوید روان
اگر آنکه اید روان شاه دین   روان باید این تاج و تخت نگین
پسر را ز تو باید پرورد کر   خورد و ماه یابند نور دگر
نه تنها همان شاه با جاستی   که بی شبه روح الله عالمی
چو من بعد ظل آلهی تو یی   را اهل جهان سایهٔ ایزدی
بفریاد عالم رسی ای داد گر   که جز تو ندارد پناه دگر
بباشی تو هم در پناه خدا   خدایت نگه دارد از هر بلا

بعد از اتمام مطالعه مکتوب فرقت انجام سحاب حزن واندوه بر دل کوه شکوه چندانی غالب گشت که اصلا تهیهٔ اسباب توجه صوب دار السلطنه ملتفت نگردیدند و با گریه و سوز مضمون این کلمات نصیحت اندوز را بر لفظ مبارک میگذرانیدند که نظم

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او   رهائی نخنک اوراز چنگ او   چه باید برین خانه دل نهادات
که در وی نباشی زمانی تو شاد   ارکان دولت واعیان حضرت که در رکاب ظفر نصاب روان بودند پیچان دلشان و کلالتی مانند آب روان غبار غم و گرد الم را از ساحت ضمیر فلک مساحت

سلطانی فردی نشانیدند و بپیامع در رمجامع می رسانیدند ملک
که شاها چو کارت فتاد این زمان   نباید که باشی بغم هم عنان
ضمیرت که مرات اسکندریست   چه اسکندر اینه خاوریست   مبادا
نارغمان تیره تاب   که عالم شود تار و مارو خراب   گرفتم ندا ری
غم خود دمی   چگونه گذاری غم عالمی   جهان تاکه بود اینچنین بوده است
کهن رفته نو جانشین بوده است   ترا باد عمر و بقا جاودان
که باشد تا این زمین و زمان   درین اثنا امیر اعظم مبرور
سنان پاشای مغفور که دران ممکام بخدمت لالائی و رتبهٔ پادشاهی
بر درگاه سلطنت رسوم مقرر و موسوم بود رسید و بعد از تقدیم
رکاب بوس همایون و تتمیم سنت تعزیت بتهنیت مقرون بعرض
رسانید که بامر و رخصت سلطانی الاذعان باطراف و نواحی
دار الحکومه معینا که مطلع خورشید سلطنت اعلی است ارسال
رود تا اسباب سفر از اسب و اشتر و غیر ذلک از اطراف این
ممالک احضار نمایند و بندگان خاص که در حوالی و نواحی مملکت
باوقات خدمت اختصاص دارند مثل پروانه بگرد شمع جمع آیند بعد از آن
ازدوی ثانی و آرام به شوکت و حشمت تمام توجه بصوب تخت بخت
انجام فرمایند که بحمد الله مقام خلافت از غائلهٔ مخالفت دور و نزدیک

وشایبهٔ شرکت سهیم و شریک در امانیت و رتبت سلطنت آفاق بانجناق
منحصر در ذات سلطان صاحب قران اما جون پاپ پاشای مذکور این
کلمات را بعرض رسانید رای سلطانی که کافل رعایت حقوق بندگان مزبوره نیز
سبحانیست بسرعت انتقال و مبادرت واستعجال قرار یافت و
همان شب مبارک و سیمون عنان عزیمت توجه همایون بصوب دار
السلطنه تافت که مبادا از تاخیر طلوع ناصیهٔ رایات امن امان
و تعویق جلوس واجب الوقر بر سریر خلافت مصیر ضروری از
رنود و اهل فساد بحال رعایا و عباد راه یابد

اگر شاه یابد زمانی درنگ — جهان کمان شد بکام نهنگ
همان به غم زیر دستان خوریم — مراد دل خویش یکسو نهیم

جو سایس زمان اورنگی زین با زین پلنکی را بر پشت اشهب شب
نهاد و ظلام لیل اغبر بسر نافهٔ مشک اذفر بعزم نثار آثار اقدام
سمند خوش خرام سلطان عالیمقام کشاد سمند بلندی صرصر مانندی
با سیمای ناصره همچون خطوط شعاعی باصره بمستقیم رفتار بود
و بیچکاش مثل براق خوش خرام از محل قرار تا نهایت مدرک
ابصار احضار نموده رسانیده و سلطان بلند اقبال صربران ها پره
عقاب مثال برآمده با معدودی چند از جند خاص و محدودی از

از بندگان صاحب اختصاص روان شده در استقامت وادی
رفتار فلک دوار را چندین هزار دیده متحیر گردانیدند و از سرعت
مسیر صدای موافی صرصر قهر را از سپهر تند رو درگذرانیدند

شبی در روشنی چون دیدهٔ خور — زده صبحش دم از نور علی نور
سوادش سرمه سان در دیدهٔ جان — صفا با داده چون کحل صفاهان
در و سایه شده ظل الهی — جو آب خضر در عین سیاهی

تا آنکه با تخت فیروز بخار روز هنگام سحر که اوان قرب زمان
طلوع تباشیر صبح بلند نشانی است بقصبهٔ ایسکودر رسید در آن
مجال که اظلال سعادت و جلال بر اظلال آن مجال انداخت
و اعلام اعلام حلول محل وصول را بچرخ مینا فام افراخت فی الحال
منهیان اقبال در آن صباح با صفا مثل نسیم صبا از روی دریا
بسوی دار السلطنه اعلی تاختند و آغای عساکر جری ینکی چری را
که در آن ولا کمال آغای مرحوم بود بنوید حصول مأمول و وصول
رایات سعادات شمول خبردار ساختند تا آنکه اهالی دار السلطنه
قسطنطنیه و غلامان و بندگان آستانهٔ سنیه را که آنجا اقامت داشتند
از وقوع اقامت و قدوم سلطان صاحب کرامت اطلاع خبری نبود
مگر بعضی از اعیان صاحب قرار را که بدلالت بقراین و علایم مرادات

این قضیه نا ملایم را چشیده بودند و با خار خار جان گسل چون غنچه از
خونین دل دم در خود کشیده القصه آغای مشار الیه جمیع عساکر با
شوکت را که در تحت حکومت او بودند جمع گردانید و در آن وقت
صباح و هنگام ندای حی علی الفلاح که در وقت ظلمت با سیر و رو نور
و تارکی شب دیجور با روشنایی صبح خجسته ظهور هنوز ممزوج و
مخلوط بود مضمون این کلام را بسمع آن جمع خواص و عوام رسانید

لمولفه
که سلطان سلیم فریدون لوا — ز دار فنا رفت سوی بقا
بتخت ابد رخت هستی کشید — بسلطان نوبخت شاهی رسید

و اعلام نمود که اعلام سلطان فریدون فر بقصبه اسکودر که بر
ساحل ملتقای بحرین واقعست رسیده است و جهان پژمرده
از فر اقبالش فرخنده گردیده تا هیچکس را از اهل شر و فساد تصور
تعرض باحوال عباد در ضمیر صنت که در پرده خفا انتظار شب
تاری متواری شده غیبت خورشید سلطنت ایشان از عین مقصود است
تعدی بتعدی فساد عرض و مال اهل شال دراز نکنند و پای از
حد کلیم خود بیرون ننهند چون جمیع خواص و عوام این خبر ملالت اثر
مسرت انجام را شنیدند بعضی گریستند و بعضی خندیدند و

و کلمه استرجاع مشغول شدند مشعوف طلوع انوار دیدار سلطان
صاحب قران کام کار گردیدند و آغای مذکور بر سبیل استعجال شیل
دولت و اقبال استقبال رایات سعادت غایات نموده و سفاین و
زورقهای بارونق شاهی را که برای عبور و مرور مراکب شهنشاهی

گفتار دوم در عبور سلطان صاحب قران هنگام صبح نور فشان از بحر
عمان نشان و جلوس بر سریر تأیید بنیان و بیعت نمودن اهل ایمان

لمولفه
برای صبح اقبال جهان تاب — که بخت عالمی برخیزد از خواب
زدا از لوح عالم زنگ غم را — برافراز از فلک پرچم علم را
دل غمدیده را مسرور گردان — جهان تیره را پر نور گردان
صفا ده صفحه تخت افق را — که گردد مجلس سلطان مصفا
بسی شد تا بکنج تار ماندی — سرشک از دیدهٔ انجم فشاندی
کنونت وقت خندیدن رسیده است — که گلهای امید از تو دمیده است
مباش ای صبح دم در خود کشیده — ز سیر دیدهای چرخ دون رمیده
که هنگام طلوع آفتابست — زمان مقدم آن کام یابست
بکام دل برآور خوش نفس را — برای کوچ شب جنبان جرس را
محل آمد که از چرخ جفا ... — بجو کان افق گوی ربایی
همه منوزت رنگ شیر از لب عیانست — جو پیرانت چرا افسرده جانست

احضار کرده بودند بر الا روی کر انبیه
باسکله اسکدار رسانیده و در آن موضع
بکمال السعادت تقبیل رکاب دولت نصاب
فایض گردید

بشاهانی که سر بر پات سایند / بدین دولت کلاه از خود ربایند
مباش ای تاج محزون از جدایی / که وقت آمد که سر بر عرش سایی
شوی تاج سر خورشید تابان / ستانی باج از فغفور و خاقان
برافروز ای لوای شاه عالم / مشو بر خود دگر پیچیده از غم
گشا از روی خود بند خجالت / فشان بال و پر از گرد ملالت
زیمن دولت سلطان غازی / کنی بر جمله سرها سرفرازی
هما آسا بکن ای طوق پرواز / چو سرو باغ جنت سرافراز
بزن زلف پریشان را بشانه / ز جمعیت بعالم ده نشانه
بکش ای نای زرین از دل آواز / که نفخ روح در عالم شد آغاز
چو جسمی گشته دور از جانگان تو / بیفکن باز شوری در جهان نو
نفس بر دشمنان تنگ از دم تست / فروغ آتش جنگ از دم تست
بیا ای کوس شاهی نوبت تست / خروش پردلان از هیبت تست
فکن در گنبد گردون صدا را / برآور دل ز جا ارض و سما را
بلند آوازه زان در هر مقامی / که دل خالی ز اغیاری تمامی
نقاره دیده ها بر راه داری / همانا انتظار شاه داری
بزن ساز بشارت را بر افلاک / که در رقص آید از آوازت افلاک
بیا ساقی بیاور جام جم را / بشوی از صفحه دل نقش غم را

فتح باب [illegible] خود شناخت است
چه [illegible] که انجم [illegible] است

منابع دمی کو در [illegible] گوش تو گفتیم
[illegible] ظفر [illegible] نغمه

تدبیر کن که توفیق رفیق است
[illegible] طالع [illegible]

ز جام زر شراب ارغوانی / بنوش از نو نما رنگ جوانی
بروی شاه کش جام صبوحی / بگو فدیت لک نفسی و روحی
نثارش ساز درهای فلک را / به پایش گستران پر ملک را
چو نام آمد صباحت زاولین دم / صباحت از تو یابد جبین عالم
چو انفاسش چو انفاس مسیح است / روان هر سقیم از تو صحیح است
فرست اول نسیم جانفزا را / درآرد زیر پا ارض و سما را
رساند مژده تشریف سلطان / در اندازد بعالم نفخه جان
بیک سیر ای نسیم صبحگاهی / برآ گرد جهان هر سو که خواهی
بگو با صیرفی چرخ اطلس / شبکه کن ز مه ز انجم مطلس
بزن بر نقد عالم سکه نو / برآر از بانگ ضرب آن بد وارو
خطیب سعد اکبر را خبر کن / بگو بر طرز نو جهدی ز بر کن
ادا کن خطبه را بر چرخ کیوان / بنام حضرت سلطان سلیمان
که خورشید سپهر سروری اوست / شه جنی و انسی و پری اوست
زر و نقره چو نامش را بذر زند / از آن خلق جهان را دست گیرند
خطیبش چونکه بر منبر برآید / فلک اوراق تحت المنبر آید
بشارت بادت ای اورنگ شاهی / که گردی مطلع نور الهی
فلک گر از تو جان را تا لب آمد / دگر روح نوت در قالب آمد

بمجلس باز طرح نو نو انداز | غم دیرینه از دل پرداز
که افکارم زافکار پریشان | بآب باده پیوند سینه عطشان
ولی زان می که در سر هوش آرد | دل افسرده را در جوش آرد
مغنی تازه کن ساز فرح را | بر از چنگ اوتار ترح را
مزن دیگر مقامات فراقی | که آمد دور وصل جام و ساقی
بزن آنرا که دوران امانست | سلیمان خان شه صاحب قرانست
جهان را تا بود رسم جهانی | برو این اسم بادا جاودانی

هنگام سحر سابع شهر شوال منور مذکور که سلطان صاحب قران عظمت منشور با شکوه قصیده مزبور رشید صفحه آن روز پر فتوح چون نوح بوح شراع با ارتفاع صبح اول را مکمل گردانیده برافراخت و حبال خیال اشعه الی حد را مهیا و معد داشته زورق با رونق خود را بر سطح بحر اخضر معالی انتها برحسب والشمس تجری لمستقر لها جاری ساخت کشتیهای شاهی را که بهشتی انها انهار روانست و دریا در جریان جا فرا آوردند و دیدبان کله بادبانش رسکان فلک ناظر کردند بحر محیط شهنشاهی در ان سفینه بر مثال دل باسکینه که در زورق بدن حلول نماید دخول فرمود تا مثل خورشید صاحب بیوت که باواخر برج صبیحهٔ بود

حوت که مقدمهٔ بهار گلشن نگار است در آید در صدر ان سفینهٔ فلک قدر تمکن نمود چون دریای شاهی با بحر پر ماهی متقارب گشت ازان در آمد و نشیب معنی مجمع البحرین صورت بست کشتی ماهی صفت که مثل حوت مثنوی یوشع صاحب معرفت بود چون بعین الحیوان غبار اقدام سلطان صاحب قران قرین شد فی الحال قدم در یم نهاده و جان یافته روان گردید و از صورت این سریان که جریان روح داشت در شریان مؤدای واتخذ سبیله فی البحر عجبا بظهور رسید آن سفینه مرحم نشان نمرلسان تخت حضرت سلیمان نبی عیان شد که با باد هم عنان شد و یا در غرهٔ ماه دولت زورق هلال بموافقت خورشید اقبال بحر اخضر فلک مثال روان شد

نظم

شناور چو نون در دل انگیز | کمان نو ولیکن گذشتی ز تیر
نشست اندرو خسرو بحر و بر | صدف گشت کشتی خسرو گهر
چو کشتی ز دریا بساحل رسید | مه از سیر گردون بمنزل رسید

جمیع عساکر ظفر مآثر ینگی چری و سایر خواص و عوام شهری و عسکری که بعزم استقبال سابر گشته بودند از غایت اشتیاق با یکدیگر استباق جسته جهت بال اقبال بجانب ساحل طایر شدند و براطراف اینکله امین از یسار و یمین مثل صفوف نرگس بر طرف جوی بروی روی

وصف در صف میکشیدند و دیدهٔ انتظار بر شاه راه سلطان عالم
دار نهاده فوج فوج جمع میکردیدند که ناگاه از بخت آگاه انوار ظهور
ان خورشید سیمای در برج آبی ساطع شد و بیک طرفة العین از افق
طرف ساحل کامیابی طالع گشت بیکبار بران دریا کنار از
کبار و صغار غریو تکبیر و تهلیل بمقام جبرئیل رسید و دیدهٔ بخت
سالکان بیت الاحزان جهان بجمال اقبال یوسف مصر سلطنت
کیهان روشن گردید خواص و انام بدعای بقای دولت خجسته
فرجام دستهای سؤال اجابت انجام را بر داشتند و لوای ولا
را در راه بندگی و انقیاد و آداء امر این درگاه بچرخ ماه برافراشتند
همان هنگام دران مقام بسمند خوش خرام که آرام بر د خرام بود احضار
یافته بود خورشید فلک کامیابی از برج آبی میل آن برج هوایی فرمود
لمولفه برآمد بران بارهٔ پرشکوه صباحی چو خورشید بر پشت کوه
بنابران سروران روان مثل سپهر گردان طبقهای دُر و لآلی و دخانها
از سیم و زر مالی را نثار شاه راه شاه نموده علیک عین الله
بر میخواندند و بر مثال دولت و اقبال در رکاب ظفر مآب میراندند
تا آنکه مانند سریان روان در ابدان بسرای عامره فلک بنیان
درآمد و ندای خوش صدای بیاکنان قصر برین بادای ادخلوها

بسلام آمنین از هر طرف برآمد بساعت مبارک و مسعود
بسعادت و بهبود بر تخت خلافت و پادشاهی و سریر با سرور سروری
و شاهی جلوس فرمود و ظل عاطفت جهانبانی را بر رؤس کافهٔ
رئیس و مرئوس ممدود نمود ارادت ازلیه و قدرت لم یزلیه روح
خلافت علیه را در قالب حشمت لانهایت در دمید و تاج وهاج
سلطنت عالمگیر از ید قدرت
بمحل استوار خود رسید بتاثیر عالی مآثر از
افق توفیق انشا و افشا بر طرز جدید تائید تابید و نور ظهور بدایع نمود
را بر سطح زمین متین قرار و تمکن گسترانید جوهر
نفس خاتم در نگین خانهٔ اورنگ سلطانی قرار یافت و گوهر
نفس از کان مقصود بر ارکان قصر وجود بتافت
چتر شاهی این دولت مباهی گشته با ذروهٔ سموات مساوات نمود
و تخت پادشاهی بدین تخت بلند شده پایهٔ قدر و شرف را بمقام
کرسی قدسی رسانیده قدسیان عرش آشیان از بالای هفت آسمان
برای میمنت جلوس جاوید نشان آیت الکرسی برخوانده میدمیدند
و افواج ظفر و اقبال از هر سوی روی بدرگاه جهان پناه آورده
میرسیدند نظم بر اورنگ کیخسروی نشان که بد قالبی دو رشته گر زجان

مگر خاک پایش بُد آب حیات   که ملک جهان یافت از تو حیات
خلافت ازو کامرانی گرفت   دگر تاج ازین جوانی گرفت
چو بر تخت شاهی تمکن گرفت نمود   تو گفتی که چرخ چهارم دو بود

واز جمله اتفاقات حسنه که حسن مطلع دیوان بی مقطع این دولت ازان
مفهوم بود ولی قصدی آن صورت مقصود روی نمود دانست که ان
روز فیروز یوم الاحد بود که مبدء زمان خلق سموات وارضین وابتداء
ایام ایجاد وتکوین ونزد دانایان حقایق وخواص ایام جهان مدار برای
ابتدای هر بنایی از امور دینی ودنیاوی روز مذکور مرغوبست و
درین باب بیتی مرویست ازان باب مدینهٔ علم یعنی حضرت حیدر کرار رضی الله عنه
وفی الاحد البناء لان فیه   بتدا الله فی خلق السماء   القصه چون خورشید
جمشید خلافت در برج شرف سیارهٔ سلطنت که بمنزله حمل دولت محلت
یعنی بیت السعادهٔ سرای عامره نزول فرمود وبنقطهٔ اعتدال سریر
عدالت مآل حلول نمود با آنکه اواسط فصل خریف بود جهان از موسم
نوروز شریف از نوروزی شد ودر ارض وسیع خاصیت فصل ربیع
بظهور آمده از باغ ارم خرم تر از باغ ارم گشت غنچهای دلهای که بواسطه
فقدان سلطان جنت مکان دران فصل خزان از خار خار خزان پر خون

واز خونکاریهای چرخ بوقلمون پژمرده ومحزون بود از نسیم بشارت
آوازهٔ باز تازه گردیده شگفت ومهوای مملکت که مقر تمامی سلطنت
ومحل لوای جهان داری وحشمت وحمت اعتدال پذیرفت قوت نامیهٔ
دولت در حرکت آمده مسام ارض برکت را بگشاد وخیر ویسار بسیار
در امصار واقطار بنیاد افزونی نهاد   نظم   چشم بدان از رخش
دور که سعد فلک   فال سعادت ازان طلعت رخشان گرفت
دران مجال ظهور جمال وجلال جمع علمای اعیان واعلام کرام بوسیلهٔ
بعضی وزرای عظام که حاضر بودند بالاتفاق دست توسل بذیل بیک حمایت
عنایت سلطان عالم پناه نایب مناب مخاطب
در زده فوج فوج بشرف بیعت خلافت وخدمت
تعزیت وتهنیت سرافراز میکردیدند وبپای بوسی سریر سلطنت مصیر
میرسیدند ومضمون این گفتار را بجهة اخلاص شعار را با دا میرسانیدند
لمؤلفه   اگر ماه بدری نهان شد ز ما   بقا باد خورشید رخشنده را
واگر رفت سلطان داود فر   بماناد شاه سلیمان سیر   شهی را
که باشد چنین جایدار   مخوان مرده اش کو بود پایدار   در همان
زمان فرمان سلطانی از حمایت حمیت جهانبانی شرف اصدار یافت
که احکام قضا با احکام جهان مطاع باطراف واریاع اقالیم باتباع

ارسال نموده بجلوس همایون جهان پروری جمیع ساکنان ممالک
بری وبحری را اعلام نمایند وصدای این نوید را که صیدازدای مرات
اهل امیدست در کنبد فیروزه زنک بی درنک در اندازند تا در هوای
ولا نسیم تموج این ندای کلستان اهل شاه پرستان نیکوعمل شکفته کردد
و بوسیله بلابل السنه قبایل بندکان اخلاص شمایل شکر نعمت معبود
حقیقی وحمد مفضل بحقیقی کفته اند وصیت این صدای کله کوب اعدا منکوب
وجکرسوز مخالفان کینه اندوز باشد **نظم** خوش بجای خویشتن
بود این نشیت خسروی تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن چون
حسب الامر العالی احکام قدر مجالی باطراف عالم واکناف امم رسید
دیکر همان روز آمر فیروز صادر کردید که بعضی وزرای کاردان کهبرکه در
پایه سریر اعلا حاضر بودند درون حصار دار السلطنه محمیه دایر
وسایر کشته مجالی که قابل بنای جامع وعمارت فلک لوامع باشد
برای مدفن بدن شریف سلطان جنت مسکن تعیین نمایند بر موجب
فرمان همانجا که الان جامع وعمارت فلک ارتفاع و مرقد منور
رحمت اصطناع آن حضرت تست تعیین نمود آن مواضع را از مالکان قوی
وضعیف باضعافاً مضاعفةً قیمة الوقت خریده واسترضاء ملاک
آن املاک در دار قضا با قضای رتبه رضا رسیده خریدند وصورت

حال را معروض سده سنیه کردانیدند **کفایت در آوردن جنازه**
رحمت آوازه پادشاه مرحوم معدلت شعار بدار السلطنه جنت آثار
روز دیکر که ثامن عشر شهر شوال مقرر است هنکامی که خروس زرین
جناح صباح خروش وصیاح حی علی الصلوة وحی علی الفلاح برکشیده
ونعش بی ثبات نبات النعش باشتات ارحال قطب شمالی مثل لآلی
قطرات سرشک سوکواران که در فزونی رشک باران فرو ریخته
ناپدید کردید بندکان خبر معروض پایه سریر دولت پذیر کردانیدند
که تحفه محفوفه رحمت ونعش منقوش بآیه مغفرات پادشاه مرحوم
ومغفور را نزدیک رسانیدند سلطان صاحب قران در زمان ~~خلعت~~
خلعت شهریاری را بلباس سوکواران چنانچه آفتاب در سحاب تاری
متواری کردد تبدیل فرمودند وجمیع وزرا وامرا وکبرا بلکه عموم
برایا خدمت متابعت سلطان واجب المتابعه کرده یک فرسخ بیرون
دروازه استقبال آن پادشاه سکندر آوازه نمودند وجناب رحصار
جنات آثار سلطان مثل صفحات مصحف مجید که بعلامات آیات قرانی
مذهب باشد بقطرات درر رشحات سرشک مشحون بود واز غبار
حزن وملال چهره خورشید مثالش جنان پوشیده ومکنون که
بهجوم نجوم دموع ظاهر میشود چون نظر عالی بر جنازه غفران مجالی افتاد

بشرایط تعظیم واکرام قیام فرموده نسیم فاتحه را اهدای روح پرفتوحش
کردانید وعبادت شایعت را با عادت مراجعت بتقدیم رسانید
دیدهای اهل خصوص وعموم از هجوم هموم وغموم کریان وباکی و
دلهای بهزاربی باکی چرخ کردان دربحر کردان محزون وشاکی بود
انکه در جامع جد بزرکوار عالی تبار مغفرت آثار سلطان سلاطین
جهان سلطان محمد خان علیه رحمة من الرحمن بامامت افضل المتبحرین واجل
المتورعین مولانا علی چلبی الطال المغنی باتفاق زیاده برصد هزار نفر از
مومنان وموحدان اقامت صلوة وادات دعوات نمودند و
سلطان صاحب قران ازان مکان تا مدفون جنت نشان پیاده تشییع
جنازه فرمودند وتا حین فراغ از مراسم لوازم تدفین بر سر آن قدر
بهشت این بذات شریف حاضر بودند وباعطای صدقات بی
نهایت واطعام طعام بیحد وغایت وایصال صلات حفاظ کلام
حمیده امر فرمودند خدام خزاین عامره این چندین احمال وبار دراهم وابلاغ قرات قران مجید
ودینار را چنان بر مستحقین انام وضعفا وامرا یتام بخشند که کوید فوج
فلک نجوم وکواکب را بغربال چنبر بخشند بعد ازان باسعادت عامره
بسرای عامره مراجعت فرموده بر سریر مسرت مصیر تمکن نمودند
وسایر وزرای عظام وآغایان با احتشام وبندکان با احترام

که با آوردن نعش مغفرت نقش پادشاه مرحوم مبرور محکوم بودند و
هنوز سعادت پابیوس در نیافته آن محل بشرف تقبیل اقدام تخت خجسته
فرجام سرافراز کردیدند وبدولت بیعت خلافت رسیدند وهمه بالاتفاق
مضمون این دعای باستجاب مقرون را باد آوردند **لمولفه**

زتاج وزاد رنک تا نام هست — زمین را بدین کونه آرام هست
بفرق تو این تاج را کام باد — هم اورنک را زیرت آرام باد

کفتار چهارم در عطا بخشش وانعام بی شمار سلطان عالم مدار
بر جمیع بندکان سعادت آثار وخلع البسه پهلواری واعطای خلع کامکاری **لمولفه**

نکهبان این کنج زر رینه سنج — چنین ریخت جوهر چو بکشاد کنج
که سلطان دریانهاد جواد — به بخشش کف درفشان چون کشاد
نه چندان زر وسیم ودر وکهر — به پا ریخت کاید حسابش بسر
چو دریای جودش درآمد بموج — برافراخت موجش علم سوی اوج
بچرخ این دراهم که زین السماست — ز آثار آن موج او قطره هاست

بامداد زر وسیم که بامداد پادشاه انجم جهان تازه ظهور لباس
ظلمت اساس را بخلعت نور ولباس کدورت مساس را بتشریف سرور
تبدیل نمود در کنجینه سلطان زرفشان را بمفتاح شعاع زر نشان کشودند
ودراهم نورانی چهره را در ایوان مهر سپهر جهانبان نثار نمودند در
ابسپهر برین

اول نهاری که رشک صبح بهاری بود و بموسم شریفی که باد خریف
برای نثار اقدام بندگان سلطانی زرفشانی مینمود از تبسم نسیم
شمالی و لآلی شبنم بر رزان باغستان زرین علم می بارید
و باد خزان برای دفع احزان بر سطح بستان پرده نانیر اوراق دلپذیر
می پاشید و اشخاص اشجار را در ایوان عریش زرنگار الوان خلعتهای
زرکاری می پوشانید مگر زمانه در جود تابع شاه یگانه بود که در باغ و راغ از
روی خوش دلی و فراغ چندین زربخشی نمود که هر فقیری برگ و نوا گنج نامه
ها یاد آورد شایگان را رایگان بدست آورده از هر ورقی رنگی بر میخوانند
و نجه اجنار که چو نار وادی ایمن می نمود از تفل زر رنجه شده بر میمی
ماند صباغ متخیله برای وصف آن حال این رنگ مقال را بی درنگ
از خم خیال بیرون آورد که لموله

عروس باغ بر بری زبر گرفت جوانی | که سرخ و زرد شدش چلها زباد خزانی
ورا ز سطح چمن رخت بهر غبش زر خود | بدور شاه جوان خوش نمود زرفشانی
درخت چون شجر موسوی نمود پر آتش | بخوان ز هر ورقش رنگ رنگ سرخ معانی

در عین فصلی چنین در صبح وصلی چنان سلطان صاحب قران که گهر
بخشی عمان نسبت با بحر احسان بی پایانش مثل دو نقطه است در پایش
لآلی دُر و دُرم ریزی معادن زر و سیم نزد کان جود جیبش با آنکه معترفند

[illegible]

که جمله دران درجیم مانند نکته البت درجیم با نعقاد دیوان عدل
و داد و احضار و فور عیار امر فرموده بجز لب انتهای در جوش
دیم کرم در خروش آمد وزرای کبار و ارکان راکه باز دران آستانه
سعادت آثار داشتند طلب فرمودند و بعد از حصول حضور درج
گهر راگشودند و فرمودند که پدران عالی تبار و اجداد بزرگوار ما هر
یک در حین جلوس بر سریر سلطنت اقبال انجام برای تألف و آرام
قلوب بعضی انام و رفع غایله توهم شرکت برادران دائما باب خزانه
انعام راگشوده اند و عساکر نصرت فرجام از خوان احسان عام محظوظ
و دو کام گردانیده اگرچه بحمدالله تعالی ساحت فلک ساحت استان
دولت پاسبان ما از خار و خاشاک ان غایله پاکست و در امان
و استحقاق سلطنت جهان مسخر در ذات بی مثال سعادت نشان اما
برای اقتفای آثار آن سلاطین عالم مدار و افشاء ثمره شجره جود و ایثار
بر ذمت همت ما لازمست که جمیع غلامان که همیشه بملازمت درگاه
وبندگان بی اشتباه هم موصوفند و بعاید خلق معروف از خوان احسان مستوفی نصیب او فی
محظوظ گردند و بنظرات عنایات نعم غایات ملحوظ شوند و همت
پادشاهانه اقتضای آن می نماید که الحق در زمان والد عالم مدار مغفرت
دثار در حین جلوس فرخنده آثار ش انعام شده با آنکه گنبد سپهر معلا از

صیت شهرت آن منوز رصد است و درست ماه بدر از رشک قدّ آن
آن منوز با صداست الان مضاعف آن بعموم بندگان تصدق نموده
شود تا انظار نظار را از تباشیر صبح این دولت عالی مناشیر فرا این
وشواهد ازدیاد و ترقی بهر وجه مشاهد گردد و مست نعمت و احسان
این آستان بر رقاب بر آستان مضاعف باشد نظم
مقدار نه سپهر خرد گر کند قیاس — با اوج همت تو یکی باشد از هزار
چون وزرای عظام فرمان قضا مقام را اصغا نمودند روی بندگی
وانقیاد بر پایهٔ سریر دولت نهادند نهاده زبان بلج و ثنا گشادند
و باز بر مسند وزارت معاودت کرده وفی الحال با متثال امر قدر
مثال اشتغال نموده دفترداران عظام و نشانزا فرمودند که موجودات
افراد عساکر قاپو خلق را از رئیس و مرادیس که در حین جلوس حاضرند
باز دید نمایند بعد از تحقیق دفتر قریب به بیست هزار نفر عسکر بودند که
دران حین ملازمت درگاه سلطنت آیین می نمودند حسب الامر العالی
آنچه انعام عام و عطای لی عطا بود هر نفر را از سوار و پیاده و بنده
و آزاده دو هزار اقچهٔ عثمانی و بعض را زیاده رسید اما آنچه سوی
مبلغ مذکور بوزرای عظام و علمای اعلام و امرا و آغایان با احتشام
و سایر ارکان و اعاظم اعیان با احترام و خدام سرای فلک مقام

با خلعتهای فاخر فایق عطا شده و دست جود چون بخشش بخش نعمت
بخشش را بهمه رسانید نظم غرق ادرار ند و اجرا بحر و کان از همتش
بحر کان ادرار و اجرا بر نتابد بخشش این — جود او بی حد زری می ریخت
در دامان کوه — گرم شد خورشید و گفتا بر نتابد بخشش این
کان و دریا بر نتابد آنچه میبخشد کفش — ملکه گردون معلا بر نتابد بخشش
این — و جمع وزرای قدیم عظیم الشان را بنظرات پادشاهانه
نواخت و امر بعدل و داد فرمود همانا آن ارکان کما کان بر ابتنای
معمور ساخت و همچنین سایر اهل مناصب و ارباب مراتب را هر یک
بجای خود معین فرمود و بر قانون عثمانی انقیاد دیوان سلطانی شده
در هفته چهار روز اقامت آن می نمودند و می نمایند و عقود مصالح عباد
را بنوک رای رشاد و روح سداد می گشودند و می گشایند نظم
خدایا تا جهان را بوی و رنگست — فلک را دور و گیتی را درنگست
جهان را شاه این صاحب قران باد — زمانه حکم کش او حکم ران باد
ذکر عصیان جان بردی غزالی در شام و افول کوکب دولت
بد جلوتس بجزای کردار — در همان مقام
بر اهل بصیرت و استبصار کالشمس فی اربعة النهار روشن
و آشکار است که هنگام صباح که مصباح مشکوة سپهر مینایی دیر آخ

[2]
اگر آن از مبلغ یک بار صد هزار اقچهٔ عثمانی
بود تا ده هزار و پنجهزار علی اختلاف
طبقاتهم و تفاوت درجاتهم و بهیچ فرد از
افراد ملازمان درگاه با امثال ان از اخوان
ان اعیان بی نصیب نماند ~~و دست جودش~~
بخشش نعمت بخشش را بهمه

و ابهاج ایوان بالایی بر مصبح مطلع افروخته می شود و پروانهای پیرامن
دروانهای کواکب لوامع در شعلهٔ او بسوخته میکردد چه ده تیغ
لماع شعاعش دران مجال و بواسطه ارتفاع ابخره بر مردم بی
معرفت بکره می ماند و خواب آلوده کان بخت فرسوده مجال آنکه
کمر دران مهر نور ریز تیز تیز نظر توان کرد در دل محال انگیز در می آید
اما زبان تیز بیان زمان مضمون این اشعار را اشعار مینماید که شعر
اَتَیتَ بُیوتاً لَم تُنَل مِن ظُهورِها و اَبوابُها عَن قَرعِ مِثلِکَ سُدَّتِ
و رُمتَ مَراماً دونَهُ کَم تَطاوَلَت بِأَعناقِها قَومٌ اِلَیهِ فَجُذَّتِ
باش تا این سایهٔ یزدان فرو گیرد جهان
در پناه چتر او چون سایه آید آفتاب
مراد از ایراد این مقدمه با سداد آنکه در اوایل ایام سلطنت خجسته
انجام جان بردی غزالی که امیر الامراء شام و حاکم آن مقام بود لوای
اغوای بغی و عصیان بر داشت داز غایت کم خردی تقیدی این جبل
ردی را سهل و آسان پنداشت لاجرم حشید انجه بخت و درود آنچه
کاشت و تفصیل این مجمل آنکه در زمان سلطان جنت مکان فردوس
آشیان سلطان سلیم خان علیه الرحمة و الغفران بضرب نصرت تیغ فتح ممالک
عرب فرموده و زنگ ظلام و رنگ ظلم بهلاک انجام حکام آن مقام

را از صفحهٔ حال ساکنان آن دیار بمصقلهٔ حسام آبدار زدود
غزالی مذکور که خود را در کوه دلاوری پلنک و در دریای دلیری
نهنگ مینمود و فی الواقع از سرداران صاحب اعتبار تیغ گذار سلطان
مصر بود و در معادات و شقاق مصر و در چندین معرکه مثل غزال
تیر خورده بتک با جان برده بود بعد از فتح مصر و قهر قاهره ان
در رفع و دفع سلاطین عظیم الشان آن مکان هشار الیه را هیچ چاره
دیگر نماند و در مانده صورت آیت صدق مستقر یقول الانسان
یومئذ این المفر را بر خواند لاجرم باستشفاع بعضی ارکان دولت
با ارتفاع خصوصا بدرخواست وسیلهٔ امیر الامرا مبارک لقب
خیر بیک ملک الامرا حلب که همیشه در زمان سلاطین چراکسه هم
لوای ولای سلطان جنت مکان مرحوم را بر دوش و حلقهٔ
اطاعت و بندگی را در گوش داشت غزالی مذکور با تیغ و کفن و رسن
و اعتراف بجنا کردن بدرگاه اعلی آمد و بصدای تضرع نالید و روی
خجالت بر خاک مذلت مالیده از جرائم خود بلسان سؤال سؤال عفو
و رفع نکال نمود و لمعات انوار مروت پادشاهانه از مطلع فتوت
شاهانه درخشید و ظلمت شام گناهان او را با آنکه فزون از حد و برون

۱۲ از ان معادل خطرة المدالك

عهد بود رفع نموده بخشید و خط خطا جرائم و رد علایم را بقلم کرم
بر صفحه سیاه رقم او کشید و مع ذلک بنابر اتمام عمل بکلام مبین و
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین نهال آمالش را
بآب کوثر مثال احسان و افضال پرورش داده شاخسار امیدش
را باوج هوای نشو و نما رسانید و بر مسند حکومت و ایالت تمام ممالک
شام جنت آسا که ساحت مسالک زمینش آنرا بهشت دنیا می خوانند
نشانید اما آن بی سعادت نا راست بنابر شقاوت ظهور مسطور
مضمون این یک دو بیت مشهور را در حق خود راست گردانید **نظم**

درختی که تلخست او را سرشت — گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب — به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد — همان میوه تلخ بار آورد

با آنکه در اوایل زمان ابدی پیمان این سلطنت عظمت شمایل که پرتو
خورشید گردون حمایلش هنوز تازه طلوع نموده بر تمام ارکان
جهان نتافته بود و کوته نظران که سهام ابصار ایشان از پرده
تنگ حال بفضای استقبال گذران نیست از علو اقبال این دولت بی
زوال خبری نیافته بودند جان بردی مذکور را از مین مهین خیانت

خار بن خیانت که اصل آن ثابت بود باز نابت گردید و در
خاطر فاترش چنین آمد که مکرراوان اظهار سریرت عصیان و زمان
ابراز شرارت طغیانی که مثل شراره آتش در حجر در دل پر غلش
مضمر بود رسید و رجال و اموالی که بزور و وبال گرد آورده بود
آنرا اسباب اشتغال و مواد اشتعال انگاشت و آن اخلاط
فاسده را که در اطراف بدن حکومت ممتحنش جمع آمده بود چون فربهی
نداشت فربهی پنداشت **مصراع** طفل چون آماس بیند گوید از او فربه است
بنابرین خیال خام و توهمی محال کاسد بالغرور که خبر فوت سلطان
مغفور مرحوم را شنید سر از ربقه اطاعت فرمان قدر توامان کشید
و مبشران جلوس همایون را پروانه یحیی چاشنی گیر بودند سردود جنس
نموده و از سر غرور و تهور و طرب بطلب تسخیر شهر حلب متوجه گردید
قراچه پاشا که در آن اوان امیر لوای شهر حلب فردوس آئین بود فی الحال
حرم مثال دوانید و قضیه را معروض پایه سریر اعلی گردانید چون
وزرای صاحب حشمت بر حقیقت حال آن بی حقیقت مطلع گردیدند کافر نعمت
قضیه غیر مرضیه را معروض آستان فلک ارکان گردانیدند از مقام
غیرت پادشاهانه حکم قدر نشانه صادر گردید که فی الحال جمعی از ابطال

عساکر نصرت مآل که در سرعت سیر مانند آب سیال و در استیصال
اعادی بدنهاد مثل باد قوم عاد باشد و بجلادت آتش بآتش خاکستر ادبار
بر فرق این فرقه انکسار بار باشند تعیین نمایند و علی التعجیل براق و یساق
و تعداد و قناق ایشان را باز بینند و باید که بعدار دو روز دیگر از معبر
اسکودر گذر نموده روز بروز ارتحال را بر سبیل استعجال واجب شمارند
بنا بر فرمان قدر نشان چهار هزار نفر از سواران عسکر ظفر اثر قاپوخلق
که هر یک بر پشت توند مانند پلنگی بود بر قله جبال بلند و در دریای کار
زار مثل نهنگ مردم خوار و ده هزار دیگر از عساکر ینک چری که
شیران بیشه رزم و دلاوری و فتنه بیشه رعد اندازی و آتش بازی اند
و از غایت اتفاق و اتحاد با یکدیگر در مقام جان سپاری و یاری
اقرار کرده در دفتر اشتباه ثبت نمودند و پنجاه عرابه توپ رعد
نشان که هر یک اژدهایی بود از دهان آتش فشان و سایر اسباب
جنگ مردانه از اسلحه و جبه خانه همراه کردند و بموجب فرمان
خسرو جهان کشا قالع بیستون اعدا فرهاد پاشا که وزیر کهتر بود
برای سپه سالاری آن عسکر مقرر شد و احکام قدر احکام با میر الامراء
ممالک اناطولی که دران ایام وزیر عالیمقام ایاس پاشا بود

مصحوب الاغ سریع البلاغ ارسال و ابلاغ نموده شد که علی
التعجیل بی تاخیر و تمهیل جمیع عساکر ظفر مآثر اناطولی و امرای الویه
آن ممالک و حوالی را مهیا و آماده سازند و چون عساکر قاپوخلق
مصحوب پادشاه مذکور واصل بدان مقام گردیدند بالاتفاق متوجه
صوب شام گردیده و لوله و غلغله در گنبد مینا در انداختند و
بسیلاب صمصام طاغی اشجار باغ امید آن یاغی را از بیخ و بنیاد بر
انداختند روز سیم بتاخیر ذباده پادشاه مزبور با جمیع عسکر منصور
از بوغاز اسکودر آغاز گذر کرده در یکدو روز عبور نمودند و بال
دیر مسارعت بقصد مصارعت با فرقه بغات برگشودند و در
ولا با آنکه آفتاب پرتاب همچو تیر پرتاب از کمان قوس جسته
بود و بجید جدی پیوسته و سهاب اشعه اش به بند چله پا بسته
دار بیضه اربعین قرار گرفته از کثرت برف زمین و زمان بمواضع
علامات سلطان صاحب قران از جبال راسیات خیام با سعات
بر افراخته بودند و آبها را از اطراف انهار مثل بلورها کشیده بسته
از جریان باز داشته بختی زره آب خنجر آفتاب را کند و بی
تاب میگردانید و سیوهان باد شدیده شبکه اشعه خورشید را
می سایید و بر اده سیم می پاشید
لمولفه

زین بکام خود اکنون نفس نمی آرد مگر فسرده هوا و فسرده حنجره را
بگو که برف مسامات ارض را پوشید زبیم برد بکاغذ گرفت پنجره را

در حین چنین عساکر ظفر قرین با آفتاب عنایات سلطان کامیاب دل گرم و پرتاب میگردیدند و دو منزل را یکی ساخته و تا دو تلال حی نور دیدند و روز بروز بالتحاق و اتفاق از دیاد و قوت پذیرفته صحیح العزم مثل سیل العرم مرحله وادی را می بریدند دران اوان غزالی بی آب رو مانند دایره السوء با جنود فتنه و شغب محاصره قلعه حلب نموده بود و از هر سو طریق رمی طوب و منجنیق را بر بروج و باروی سحیق آن حصار گشوده اما یمن استحکام دولت سلطانی پرتو حصول امانی بر مبانی آن بی امان بانی نتافت و متاع مرادش دران بازار کساد و فساد رواج نیافت و چنانچه از خباثت او می سزید بوسایل رسایل امیر الامرا مصر خیر بک را بسلوک مسلک بغی و طغیان دعوات بر نقض بیعت و پیمان اغوا و اغرا مینمود و بتقلد امر سلطنت و استقلال در حکومت آن مملکت ترغیب و دلالت میکرد اما بحکم من یهد الله فلا مضل له چون طینت طبیعت میر و امیر الامرای مزبور بزلال سلسبیل استقامت و بندگی و اطاعت سرشته بود و قلم خبر رقم جف القلم نامه دولت نیک نامی جاودان را بر جبین سعادت بنقش نبشته سؤالات او را بجوابهای درشت و تملقاتش را بلطمه غلظت و منت مقابله مینمود و از سوء خاتمت و وخامت عاقبت این شناعت تخویف و انذارش میکرد و این معنی را اظهار مینمود که دانسته باشی که سوابق حقوق مصاحبت که در میان ما بود لواحق عقوق و مخالفت آنرا محو ساخته است و صفحه آینه ضمیر را از زنگ خلاف انقیاد امر سلطان سکندر نهاد پاک و پرداخته و اگر چنانکه بحکام و عساکر این دیار حکم قدر شعار در باب رفع و دفع بغات نابکار شرف اصدار یابد اول کسی که تیغ کین را از کمین بقصد مخالفان دولت مکین برکشد من خواهم بود و امیدست بیمن اقبال شاهی که کدورت تباه و فساد را با آب تیغ تابناک از صفحه زمان پاک سازم اما باز بحکم ومن یضلل فلا هادی له این توبیخات و زواجر در دل آن فاجر موثر نیفتاد و همان بر طریق بغی و عناد راسخ ایستاد لمؤلفه

چه سود دست بباید که هر چه زد بند مگر ز آهن تیغ سازیش بند

القصه در حین محاصره قلعه حلب چون خبر قرب عساکر نصرت طلب که دران فصل دی متوجه قلع و قمع وی گردیده بودند وقع سمعش گردید بنا بر آنکه وصول ایشان بدین

سرعت اصلا مترتب او نبود تزلزلی تمام بر بنیان صبر و آرامش
راه یافت و جهان در چشم تار و مار گشته عنان ادبار را بجانب
شام تافت نظم بیر آب چشمه تیغت برآرد عاقبت
گرچه در گردون گردان سکندر دشمن شناس در این اثنا پروانه که
از نسبت رای آن بدبخت مقید بند سخت بود بیمن بندگی آستان سلطان
سکندر سمات پروانه نجات یافته بلطیفه از بند مستخلص گردید و از
روی شتاب متوجه صوب با صواب عساکر ظفر مآب شده اخبار
و احوال آن باغی را کماینبغی بعرض امرای عظام رسانید و چون غزالی
شآمت انجام مثل روز دولت بی آرام خود بشام رسید جماعت علیه جرکس
و طایفه اجلاف اعراب ناکس را که اتباع او نموده بودند جمع گردانید و
بسمع ایشان علیهم گر لشکری که در چنین زمستانی که قوت نامیه بلکه نار رسانیدند
حامیه از حرکت باز مانده و پنجه آفتاب از تیغ گذاری دست افشانده
از قسطنطنیه و بلاد رومیه که قریبست بدیار آلمان و بلغار بدین سرعت
و ایلغار آمده باشند معلومست که کارزار ایشان چه خواهد بود و از بار
ایشان چه خواهد گشود و خود گرفتم که در تیغ گذاری و دل آوری مثل آفتاب
خاوری باشند چون بشام رسند روشنست که در کمال ضعف خواهند

بود القصه چون عسکر ظفر فرجام بحدود مملکت شام رسید و قوت
و عدت ایشان مسموع غزالی گردید با آنکه هنوز چند مرحله راه دور بودند
نزدیک بود که کلاه جاه را از سر نهاده و شعار عار را از بر بیرون
کرده دامن قرار را از دست دهد و سر در بیابان فرار نهد باز
بحکم حمیت جاهلیت خود را بر پای داشت و با حشری گران که از هر
کران جمع آمده بود در ظاهر دمشق مشق مقابله و مقاتله نموده لوای
عصیان را باوج طغیان برافراشت اما نظم با حمله شمال چه تاب
آورد چراغ با دولت همای چه پهلو زند زغن بعد از آنکه مابین
فئتین یک مرحله ماند اندکی پیش راند و با بعضی اعوان و ارکان سست
بنیان و اختراع نموده مقرر داشت که شب آینده چون لشکر شام ظلمت
اندوز بر ملک نیمروز تاخته فیروز گردد ادهم بر عساکر ظفر شیون شبخون
آورد و بدین تدبیر ظلمت پذیر روز دولت خود را از ادهم آسیب
زوال مصون گرداند نظم برهان فتح لشکر تو تیغ قاطعست
وان مخالفت همه تزویر و مکر و فن لا روز دیگر هنگام صباح با خرم
همتور که خورشید ذوالاحتشام رایت ظهور را در هوای سرور برافراشت
و طلایع نور را برای کشف حال شب دیجور بر اطراف افق برگماشت
قراولان از جانبین ساز برون شدن ساختند و جوانان میدان دلیری

بقصد دفع ظلام واجب الاشعاع
احتشام شام رابدم

بقصد خبرگیری از هر طرف تاختند چون طلایع طرفین همدیگر را دیدند
وتیغ های نیام را برکشیدند یحیی که از جمله دو مبشر بود و بعلت اتحاد وطن
خود را نزد جان پردی معتمد ساخته بود و درین هنگام الیهم قراولان مخالف
برون تاخته فرصت را غنیمت شمرد و تنگ راسخت و عنان را پست
گردانید و در دم خود را بیاران خود رسانید طلایع عسکر ظفر انجام با قراولان
شام در پیوسته دو کس را از مخالفان بتیغ انتقام گذرانیدند و سرهای
ایشان از طریق نوباوه شجره مشاجره لشکر ظفر آثار رسانیدند یحیی مذکور که
باتفاق قراولان مزبور بخدمت امرای منصور رسید دید که بیع فرها د
پاشا اخبار اراجیف رسانیده اند که عدو فتنه جو بسیار اکثر عسکر و افزون ازلی
مردان دلاور از آنچه متصور است بیشتر است و لااقل شش هزار سوار
تیغ گذار[۲] در تحت لوای اغوای او حاضر و مترصد و ازین خبر تفکری بحال
پادشاهی مذکور راه یافته است و از عزم جنگ دران روز عنان
توجه بر تافته و صلاح وتدبیر در تاخیر معانقه صفاح شمرده تا از روز
آسان آسوده و مردان لحظه غنوده گردند و تدبیر ترتیب صفوف و
تعیین محل وقوف را بروجهی که معروف و حرفه دران باشد که مقرر
نمایند اما بیگلربیگی اناطولی که عمده عظمی و رکن است باین تاخیر رضا
نداد و اعتماد بر تائید کردگار نموده نظر بر مؤدی این کلام می کماردکه شعر

از بس تنبام بیدار کرده م
و موغل نم
۲ با ماس وسلک یکارزارم

ولکن سارما کالوقت فالمقت من سعی وایاک علی فهی اخطر علة
مبادا که بینی ز تاخیر حیف که فرصت عزیز است والوقت سیف و
این اختلاف را موجب قوت اعدا میکردید و مؤدی بضعف قلوب
اولیا می شد یحیی که از احوال مخالفان دون و قصد شبخون واقف بود
در موقف عرض مجموع را بتفصیل سمیع فرهاد پاشای مشار الیه گردانید و بعرض
او رسانید که برحسب کلام صاحب انتهاء الطایف که الخاین لطایف
آن اقدام و اهتمام سلطان عالمیه لی مقام و ارسال عساکر درین موسم و هنگام
اضطرابی تمام بحال حاکم شام راه یافته و قوت و دولت سلطانی بنجه جرائتش
بر تافته وجهی که اتباع او نموده اند اگرچه صورتا بر بساط جنگ قائمند اما
از خوف مات و نتیجه سلطان عصیان سلطان نشکند رسمات بغایت خائف
و نادمند و یمکن که اگر بیگلربیگی اناطولی با دلیران میدان پر دل که
عشر عشیر لشکرند رو بمقاتله آورند بمجرد ایشان جمعیت مخالفان از هم فرد
باشند و این تقاعد تو از طریق مردانگی و غیرت دور باشد باستماع
این اخبار پادشاهی مومی الیه هم کار را باستعجال کارزار قرار داده
و سوار شده متوجه گردید و خود با اکثر مردان دلاور قابو خلقی در
قلب لشکر ظفر اثر جای گرفتند و میمنه به میمنت امیر الامرا ایا پس پادشاه با
عساکر شجاعت ماثر اناطولی بنهایت استحکام رسید حکام مملکت و ابل ذو القدر
اخد

علی بیک شهسوار با لشکر جرار دان بایشان متصل گردید و در میسره
یسار گشتان امیر الامراء قرامان شادی پاشا عساکر خود را ترتیب
ساخته آیین بست خسرو بیک که دران ولا بتفویض ایالت شهر
ولایت حلب مکرم شده بود با قشون جلادت شیون خود بدیشان
پیوسته و موازی سیصد چهار صد نفر عسکر دلاور قابو خلقی بجوانان
آتش خوی و دلیران جنگ جوی باد پایان میدان نورد با اسنه
که با وجود برقهای ملون در چشم دشمن خار بودند به نور آراسته در برابر
مریم منغلای از پیش روانه شدند ازان جانب هم آن خاین صفوف
عسکر را بر وجه معروف مرتب گردانید و آنچه مقدور او بود از استحکام
اطراف والتیام اصناف بظهور رسانید طبل باطل را فرو کوفته و
درغوی فتنه و برغوی را بر کشیده زره پرگره نکبت در بر و شراب
شراب نخوت در سر از موضع مصطبه متوجه صوب معرکه گردید چون
ابصار انصار دولت ابدی انجام بر سواد لشکر شام افتاد فی الفور
فوران سورمیجا از سرجا در دلها زیاده شد و از حرارت آن مادهٔ
کینه مخا برای قبول صورت انفجار آماده گردید شعلهٔ حسام حسام
بقصد حسم احسام از میانه جوب نیام بنیاد زبانه زدن گرفت و
انهار تیغهای همچو آب بقصد افزودن سیلان سیلاب جراب از

حنظلیه و ملقب

اسباب

حمله

قراوت

ازفرات قراب جاری شد دریای وغای کمات برای غرق
سفینهٔ حیات بغات در اضطراب آمد اسپنهٔ رماح در روز روشن
ستاره را بچشم دشمن عیان نمود و نیشتر پیکان سهام برای دفع اخلاط
فاسدهٔ بغی بدفرجام خون از عروق آن لیام گشود   لمولفه
دم کاو دم فتنه انگیز شد   دم تیغ بر دشمنان تیز شد   ازان
دم چگویم کزین یکدو دم   جهان شد همه غرق دریای دم   جان
بردی راکه تیر تدبیرش جز بنشانهٔ رمیت و ما رمیت نرسیدی و دیدهٔ
غلط بینش بموجب نظرت و ما ابصرت جز خلاف واقع ندیدی رای ناصواب
بران قرار یافت که توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ را پیش
داشته یکبار خود را بر عساکر ظفر آثار اناطولی و ذوالقدر زند و چون
بریشان دست یافته باشد دیگران را باسهل وجهی از جای برکند ع
بدین تصور باطل بدین خیال محال با جمعی از نخبهٔ چرکس و تازی در
شب بنیاد روباه بازی نموده پهلو داد و با صد مکر و حیل خود را
بجانب جبل کشیده راست در مقابل دست راست که مقر عسکر ظفر اثر
اناطولی بود بایستاد و هنوز تمام از جای بجنبیده بود که دلاوران منغلای
معرکه آرای که غلامان خاص سلطان صاحب قران عالی رای بودند بمنغلای
او رسیدند و بصدمهٔ اولی بار روی ثبات آن قوم بی رو را متزلزل گردانیدند

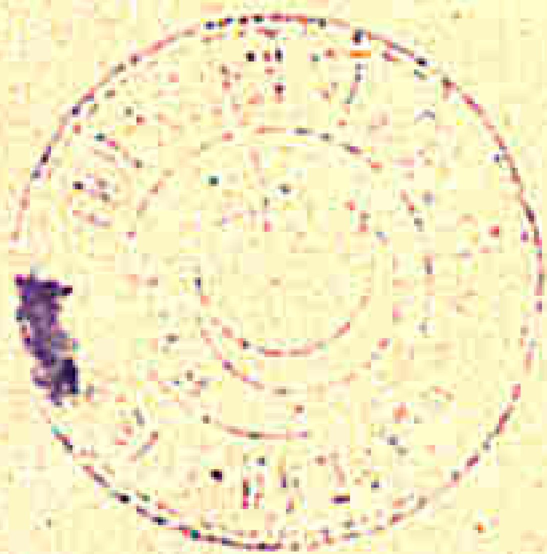
وبا تیغ فروزان مثل آتش سوزانکه در اغصان نیستان در اویزد در ایشان
در ایشان در اویختند و بیکدم خون چندکس را از ان جندی باک با خاک
برآمیختند بیت غلامان خاص شه کام کار   برافروختند اتش کار زار
نمودند شیران رومی نژاد   بغرو نیان روز طوفان عاد
اعدا چون مشاهده آن حال نمودند مسابقه را جایز ندیدند و در صدمه
اولی بعسکر ذو القدر رسیدند علی بیک مقدم ایشان بود و در مقدمه
روان چون در خود تاب مصادمه و مقاتله با آن گروه انبوه ندید
مراجعت را اولی دانست و بازگشته در عقب لشکر اناطولی خزید
اما پس پادشاه شجاعت شعار هم با عساکر تیغ گذار خود برحسب امر
لا اشتباه فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله از عاج نگاوران صرصر منهاج نموده
پیش دوانیدند و بلسان صبح تیغ و سنان مضمون آیة فمحونا آیة اللیل
بسمع جمع شامیان رسانیدند صیت نفیر سهمناک و صدای اصطکاک
گرزهای بی باک باوج سماک رسید و با حملهای دلاوران سفاک
خاک آن معرکه بر روی خنجر گذار افلاک پاشید ضرب الوف سیوف
مشوف قفسهای ارواح را شکستن گرفت و حبل بر حبل کمند عدو
بند بجای حبل الورید گردنهای سرکشان مرید را بنیاد بستن نهاد
نظم ز گرز گران جان سبکبار شد   زره برعدو همچو غربال شد

لطیفش برفتی و ماندی کثیف   ز غربال کی میرود جز لطیف آمیزش
برف و دماء رنگین روی زمین را بصورت عروس با آیین تزیین
نمود اما هرکه با او دیست در آغوش کردی مهرش نقد روان بود
و از امتزاج ثلج بهمن نمودن با خون لاله گون در پای نهال ارماح
مزین به برقهای بوقلمون دامن آن کهستان مثل صحن گلستان مینمود
اما خارش سنان جان ستان بود نظم
ز عکس رخ پیچ و زرد و درفش   ملمع شده روی تیغ بنفش
نموده چو گلزار دست چگل   ولی خار او نشتر جان گسل
جان بردی غزالی چون آن حال شدید را بدید اگرچه جرئتش زیاده
بران گردید که بارای جنگ یارای درنگ داشته باشد اما بحکم حمیت
جاهلیت حرکة المذبوحی بظهور رسانید و مانند غزال تیر خورده دست
و پای می افشانید چون مردان کار اناطولی و غلامان درگاه عالی
آب تیغ کینه گذار را یکبار در انهار روان آن اشرار روان گردانیدند
و صدای صدمات متعاقبه را بگوش رسیلح شود فلک رسانید از میامن
صبح اقبال سلطانی روز جمعیت شامیان بشب وبال و پریشانی
رسیده بنا چار وجود آن گروه دغا از صوب معرکه وغا برگردید
و ریسمان چاره شان بگسیخت و ارکان قرار که بنقصان نقطه بوار

بدل میکرد از هم فرو ریخت تمامی آن مجنده از بنده و چر مضمون
سیهزم الجمع ویولون الدبر را در حق خود تمام دیدند و نفوس بد
فرجام را معرض تیغ خون آشام و هدف سهام ملام یافتند غزالی
پر وجل که خود را شکار صید اجل دید لی اختیار از پیش آن لشکر شیر شکار
رمیده عنان تماسک و قرار را بگذاشت و راه بی عاری و فرار برداشت
در اثنای گریز و جست و خیز ونشیب چون با سکندر زمان طریق
بغی و عصیان پیش گرفته بود اسب کام بد لگامش سکندری خورده
بی آکام برجست و پشتی که بر قبول دولت پلنگی حاکری شاه غضنفر
صولت کرده بود بر عقب زین چرکسی که بغایت بلندی باشد آمده
بشکست و در پای سنگ عظیمی که آنجا بود بر خاک مذلت نشست
نزدیکان و غلامانش هر چند سعی کردند که باز بش سوار کنند تا آنکه
حلاجی
راه خود از هر طرف بسته بود او هم طرف بسته افتاده خسته بود
که دیگر نتواند برخواستن نظر بران کهتر که با کهتر ستیز و
جان افتد که هرگز برنخیزد لاجرم او را بران حال گذاشتند
یوم یفر المرء من اخیه راه فرار بر داشتند درین اثنا بیک لرخان
نام شخصی از احاد عسکریان انا طولی بسر وقت آن بیزاد ارمغت
رسیده و ناشناخته سرش را که کاسه باده اسویس و هوا و تمثال

خیال با دیما بود بخنجر آبدار آتش گذار جدا ساخت و بخدمت بیگلربیگی
رسانیده بر خاک مذلت انداخت و از غرایب واقعات آنکه قبل
از وصول عساکر بقرب شمول حان بردی شبی که پرده ظلام شام
شمه قصه آشام را پوشیده بود در خواب ناصواب چنین دیده بود
که آتش عظیمی که بسوق باد سموم از جانب روم می آید و در همان دشت
که او را آیین حال دست داد آن آتش متوجه این پیکر دید و بهر جانب
که آن جانب از پیش آن آتش میگریزد شعلهای سعله آن در دامن او
می آویزد آخر الامر التجا به پای سنگی می آورد و در پای آن میخزد و این
خواب را با بعضی اصحاب خود در میان نهاده و همان سنگ را نشان
داده که در پای آن سر نهاده بحکم کلام با اتساع که کل سر جاوز الاثنین شاع
چون خبر این خواب بگوش یحیی حاشنی گیر رسیده بود و در
خیال او جای گیر گردید بعد از حصول ظفر اتفاقا یحیی را گذر بران حجر
افتاد و چون نیک نظر کرد بدن غزالی را بی سر در پای آن حجر دید و
متذکر آن واقعه گردید و بخدمت امرا آمده قضیه را معروض گردانید
تفحص نمودند در میان سرها آن سر پر شور و شر را یافتند و کسانی
که بطلب او بهر سو شتافته بودند باز عنان بجانب معسکر ظفر مقرون تافتند
اصناف لشکر باطراف تاختند و سرکرا از بقیه السیف یافتند بعضی را

برتیغ بی‌حیف پرداختند وبعضی رابسته بند نکال وخسته سلاسل
واغلال ساختند شعر ازجنس مخالفت هرکه سربیافت
حبل الورید گشت بگردن درش رسن سرسرکه ازخلاف خمار تو شد گران
دوروش دراولین قدح آورد دردِ دُن سپهسالار مقتدا باتفاق
امرا عرضه داشتی مشتمل برحصول این فتح سعادت نشان بمحض تایید
ایزدمنان ویمن اقبال سلطان صاحب قران قلمی نموده سرغزالی راکه
باضلال نخوت درجوال غرور شده بود درتوبره نهادند وچند سری
دیگر برای سربار بران افزوده بدرگاه سلاطین پناه فرستادند ودرآن
ولا زبان زبانا ازاوج سما درثنای سلطان ظفرلوا مضمون این مقال
را باین رسانید پادشاهی که صبح دولت او نوربخش جمیع بحروبرست
برسرخوان چاشتش خورشید مثل قرصیست هم نه معتبر ابیت
سرجان بردی ارزشام آمد تو مپندار کین لبی ظفر ابیت
باش تا صبح دولتش بدمد کین سنوزارنتایج سحر ابیت
وچون بواسطه طغیان ان خارجی باضلالت وخروج او ازملک
اتباع سلطان واجب الاطاعه وبدم بنیان قوانین عدالت فتوری
تمام بمخارج ومداخل امور ملکی ومالی شام وانتظام احوال اهالی ان
مقام راه یافته بود وقبایل اعراب که درنواحی ان ملک دایرند



وسایر رجب فرموده دران ایام فترت وفساد وتعرض رعایا
وفقرای آن بلاد معتاد شده بودند رای اشرف سلطانی که قیم وطات
جهان بانیست اقتضای آن فرموده ازعظمای امرای عالیمقدار کسی که
هم بزلال تیغ آبدار نایره فتنه وفساد اشرار فرونشانده وهم بیرغ اعلام
عدالت گستر مراسم ظلم وضلالت نماید دران مملکت نصب نمایند بنابرین امر
مبتنی سلاطین اقامت خدمات امیرالامرائی شام رابعهده ایاس پاشا که
قبل ازین امیرالامرائی اناطولی بوده رجوع فرمودند وایالت ان ولا
را ازنیابه پاشای مشارالیه تفویض نمود وجمعی کثیر ازامرا وعساکر جلادت
اثمار رابرای ضبط وربط آن حدود درتحت لوای او همانجا باز داشتند
ودفرها دپاشا بابای عساکران سنغور جهت مامور گشتند وحافظ امور شرف
اعلی دران زمستان مایل غزای کفار انکروس که اشد اعدای دین
ملک قدوسندی بود بجبهه وزرا ونواب دران باب محاوره میفرمود
اگرچه برانظار نظار وضمایر اهل بصیرت وابصار کالشمس فی رابعة
النهار روشن وآشکار است که امتثال بامر باهر
همیشه آیین تمام سلاطین آل ظفرمال عثمانی ومسلک
آن پادشاهان مؤید بتایید ربانی بوده است واقصی مقاصد این
شاهان عالیشان درهر زمان وهرمکان اشاعه مراسم ملت بیضا

و اقامت و جها طایف جهاد و غزا می نموده است قدس الله تعالی اسرار اسلافهم
و جعل لبسیط الارض سریر السلطنة اخلافهم اما باعث خاص این غزای مبارک
و میمون و این نهوض خجسته و همایون آن بود که چون سابقهٔ حکمت بالغه
مراسم منیفه را تازه گردانید و ارادهٔ ازلیه بنفخ روح خلافت علیه در
قالب حشمت مجدد متعلق گردید یعنی نوبت جلوس بر سریر خانی و اورنگ
سلطانی بر وجه معهود و بر طبق [illegible] باین سلطان صاحب قران
رسید و صیت و صدای کوس پادشاهیش قارع اسماع اهل شرق و غرب شد
گوی زمین در خم چوگان کشید ◦ جور و ستم را خط بطلان کشید
گشت جهان باز ز نو پر طرب ◦ یافت امان هم عرب و هم عجم
شد لب صبح امل از خنده باز ◦ خاتم معهود درخشنده باز
باز ملوک و سلاطین اطراف و اقطار و حکام کرام اهل اسلام
و صد فرمان و بان گفتار لیام بخدمت تهنیت و مبارک باد و اظهار
اطاعت و انقیاد و مبادرت و قیام نمودند و ابواب سلامت را
باظهار مطاوعت بر روی خود گشودند سوی گروه معاندین انگروس
بی دین که بر وفق [illegible] با افزونی اسباب
قوت و بسیاری لشکر مغرور گشته شیوهٔ استکبار را شیمهٔ خود گردانیده
و بمتانت حصون و قلاع و حصانت مملکت و ارباع خود اعتماد نموده

وعظمتی

قدرت

کشف

کشف و اسرار در لاک اعراض کشیدند و فی الواقع بنا بر آنکه پادشاه
دین دار عالی تبار والد بزرگوار سلطان صاحب قران سلطان سلیم
خان علیه الرحمة و الرضوان قبل ازین چند سال بود که همت عالی نهمت
مصروف اطفاء نایرهٔ فتنه و فساد شاه ایران زمین و دفع طغیان
طایفهٔ قزلباش ضلالت رهین بود و بعد از آن باز متوجه تسخیر دیار عرب
و بریه و فتح ممالک مصریه گشته بود و آنکه سلطان و امرا و جراکسه هم که
حکام ولایت آن ممالک بودند پادشاه مزبور در معادات سلطان
مرحوم مزبور موافقت نموده بودند و بسبب این موانع مدتی بعید بود
که دیار انگروس چنانچه باید و نموده جز از خیول غزات و نوافر
وقوع کمات نگردیده بود و لشکر و یراق و قوت آن اهل شقاق در آن
اوان نسبت با هر زمان اضعافا مضاعفه گردیده بود و حصون و قلاع
ایشان بنهایت استحکام رسیده القصه چون آن ابلیس سیرتان از
سجدهٔ انقیاد و اذعان بخلیفهٔ زمان ابا نمودند امیر لوای بوسنه بالی
بیک یحیی پاشا که حافظ آن ثغر بود نزد قرال ضلالت مآل انگروس که
موسوم بود بلادش قرال کس فرستاد و بر طبق فرموده یا ابلیس
ما منعک ان تسجد از موجب آن بی رأی استغنا نمود و انواع
وعید و تهدید بر آن افزود چون آن اهل شر و شرور بشوکت خود
[illegible]

مغرور بوده‌اند و از ورود اطاعت سلطان محمدی ملت دور جواب نه بر وجه
ونق صواب داده‌اند و فرستاده را باز داشتن و رایت تمرد و عناد را
بر افراشتند امیر مشار الیه هم قضیه را معروض عاکفان سدهٔ پایهٔ سریر
گردون مثال گردانیدند ازانجا رحمیت دینیه و غیرت سلطانیه از دل مبارک
چون کوه شکوه بر آمد سحاب وار نهال عزیمت غزا را که مغروس روضهٔ خاطر
دریا مقاطر بود آب داد و تخم نبات ثبات جهاد که سرشتهٔ طینت پاک
نهاده بود بنیاد سر سبزی گردن گرفت بیت

ز غیرت رخش همچو گل بر فروخت ... وزان دشمن همچو خارش بسوخت
چو شیر ژیان پنجه زد بر زمین ... تزلزل در آمد بکوه مکین

فی الحال امر قضا مثال صادر گردید که حالیا قبل از توجه رایات ظفر آیات بر حسب
مضمون از بهر ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر امراء سرحد و
عساکر اینچی لی عدد که دران اطراف سپاهیه ساکن اند از آب طونه عبور نموده
از سر طرف در آیند و تمام حوالی و نواحی ممالک کفار روس و انکروس
ولکه دجه و خروات و غیر ذلک را که بولایت انکروس متصلست تاخت
نمایند و ابواب بلا را بر روی اعدای دین اعلا بگشایند و همچنین حکم
قضا امضا باسم خان تاتار دشت سرای سعادت گرای خان شرف
اصدار یافت که با لشکر کینه گذار باد رفتار تاتار دیار کفار لکه و روس را

وصدم
واکناف

از جانبی که بمملکت او متصل باشد بتازند و دست تعرف بامیر و نهب
و غارت و یغما و جر و جلب غنایم بتازند تا کفار لیام را بعد ازین غیرت عزمت
اهل اسلام معلوم گردد و آنچه مقدور ایشان بر حسب کلام تهدید انجام
فاجمعوا امركم وشركاءكم از اجتماع و اتفاق و تهیه ساز و یراق بظهور
رسانند و بعد از ان مقدار قدرت و قوت خود را که بدان مستظهرند بدانند
چون احکام قدر آثار بان اطراف و اقطار رسید نظم

بفرمان سلطان صاحب قران ... که بر برّ و بحر است حکمش روان
ز هر سوی لشکر روان شد چو سیل ... سران نامور دو چو خیل خیل
باختر بر آمد سپر نیزه ها ... عنان گشت بر باد پایان رها
نهادند رو سوی ملک عدو ... چو شیری که بیرون شود جنگجو
چو باد وزان جوبر جهان ... رسیدند تازان و جولان کنان
وزان بس که جنگی بشد سر سری ... گشادند بازو بغارت گری
ز پاکیزه رویان زهره جبین ... که آرند زابرو و مژگان کمین
ز اسپ و سمور و سنجاب روس ... ز هر جنس کان هست در انکروس
ربودند و بردند بسیار چیز ... گرفتند و کشتند بسیار نیز
رسانیدند خمسی بدرگاه شاه ... شهنشاه دین دار گیتی پناه

و باز حکم قضا انجام باسم امیر الامراء مصر خیر بیک و امیر الامراء شام ایالت

پاشا مرقوم ارقام دبیران عطارد ارقام گردید مضمون آنکه در مقار
و محال خود ساکن بوده بمحافظت آن ممالک بر وجه ستوده مشغول باشند
و تخم معدلت در زمین نصفت پاشند و باسم وزیر رتبهٔ ثالثه فرهاد پاشا
که سابقا برای دفع جان بردی غزالی بجانب شام و آن حوالی رفته بود و
بعد از اطفاء نایرهٔ آن فتنه بتوجه درگاه عالم پناه مامور گشته بود امر
عالی شرف نفاذ یافت که بهر جا که رسیده باشد بازگشته در شهر قیصریه
که سرحد ممالک قرامانست اقامت نماید و احکام مطاعه باسم امیر الامراء
مملکت اناطولی خسرو پاشا و امیر الامرای آلبستان و مرعاش علی بیک
شهسوار اوغلی و امیر الامراء مملکت قرامان شادی پاشا و امیر الامراء
مملکت روم و امیر الامرای دیاربکر و کردستان محمد پاشای بیغلو شرف
صدور یافت که هر یک در مقام حکومت خود ساکن بوده و گوش هوش
گشوده با افراد عساکری که در تحت الویه ایشانند برای مقابله و مقاتله
حاضر و آماده باشند که اگر از جانب اعداء خفاش صفت که بعد رایات
خورشید آیات را فرصت و غنیمت می‌پندارند حرکت مخالفی ظهور یابد بقدر
احتیاج بوزیر مشار الیه ملحق گشته معاضدت او نمایند و بعون کردگار
دمار از روزگار اعداء نابکار بر آورند و حکم عالی و فرمان قضا مجالی
باسم چپاکر جلادت مآثر قبوغلق و بیگلربیگی روم ایلی احمد پاشا و سایر

امراء آن جانب شرف نفاذ یافت مضمون آنکه تهیه اسباب غزا و جهاد و
احضار آلات محاربه (مضاربه) با اهل کفر و فساد نموده در اول ربیع منیع مجموع
مهیا و آماده و اشارت ظفر بشارت را منتظر ایستاده باشند نظم

چنین داد فرمان شه شیر دل ٭ که گردان جنگی آهن گسل
در آرند در زیر زین رخش عزم ٭ شود پیش ایشان یکی رزم و بزم
مهیا باشند با ساز جنگ ٭ میانها بکین هم عدو بسته تنگ
چو بانگ نفیر از در بارگاه ٭ بر آید در آیند یکسر براه

چون سلطان رفیع ربیع بعزم تسخیر حصار متین زمین لشکر بی انحصار نبات
اخضر شعار را از جای برانگیخت و سحاب فلک تاب بکمان قوس
و قزح سهام الماس پیکان امطار و بندقه های تگرگ خارا
گذار را بر سکان قلعه غبرا فرو ریخت بر سر اعلام سرو و شمشاد و فاخته
و لشاد مانند دلیران دشمن جواز هر سو بانگ کوکو بر آوردند و هزار
دستان بوصف پیکان غنچه و سپر گل درخشان داستان دل نشان
رستم دستان را بیاد مبارزان دلاور آوردند

رسیده آه سحرگاه بلبلان در گل ٭ گمان مبر که زباد هوا پریشانست
از آن سهام که شست هوا گشاد هنوز ٭ نشسته در دل گلبن هزار پیکانست

کرمی جمشید خورشید قلعهٔ قله کوه را از دست تغلب کافر برف
وا فرا انتزاع نمود و منزلی دیده والا با رمح اخضر بعینه مانند لطیفه
لشکر سلطان ظفراثر بهر جانب دیده احتیاط بر گشوده گلشن و باغ نرگس
هزار چشم کجاست • کسی که یکنظر اعتبار بگشاید • سلطان صاحب
قران فرمان ده زمین و زمان پادشاه ممالک ستان خلیفهٔ رحمن خلد الله
ملکه و سلطانه بجنبش لشکر ظفرنشان و بیرون رفتن اوتاق گردون مکان
فرمان داده یوم الخمیس نهم جمادی الاخر سنه
تبرکا و تیمناً با مواکب کواکب مراتبه زیارت مرقد محفوف بانوار رضوان و رحمت
باری خالد بن زید الانصاری رضی الله عنه المکنی بابی ایوب الانصاری که در ظاهر
دار السلطنه در قصبه که مشهور و معروف بایوب انصاری فرمود
و بر سر آن مرقد انور حفاظ کلام مجید را بتلاوة آیات کتاب حمید امر
نموده انواع جوایز و صلات عطا فرمودند و برحسب قانون مقرر
خدام رکاب سعادت مقرون سی هزار اقچه عثمانی بر فقرا و ایتام که دران
مقام حاضر بودند تصدق نمودند و ازانجا بدار السلطنه مراجعت فرموده
بر سر مزار والد مرحوم جنت مکان اقالیم ستان سلطان سلاطین جهان
قاهر اهل بغی و طغیان سلطان سلیم خان علیه الرحمة والغفران ختم فرمودند
و روح پر فتوحش را بفاتحهٔ فایحه پر ور نمودند و طرح جامع و عمارتی

مقدس
وسنای مهندس

که استادان مهندس دران مقام رحمت ارتسام کشیده و رسم
نموده بودند بنظر شریف در آوردند و آنچه بخاطر اشرف اعلی رسید
مزید و الحاق فرمودند و دران روز چندان قرای معموره و املاک
[margin, beside the line above: ومسقفه و غیر مسقفه]
بران جامع و عمارت برای خرج صادر و وارد و اطعام فقرا و ضعفا
و وظایف حفاظ و ایمه و خطبا و سایر مرتزقه آن عمارت تعیین و وقف فرمودند
[margin, beside the line above: و جامع بازمتمم]
که هر سال مبلغ دوازده بار صد هزار اقچه عثمانیه ازان اوقاف حاصل
میشود و صرف مصارف شرعیه آن میگردد و ازانجا بزیارت مرقد
مقدس سلطان الغزاة والمجاهدین قامع الکفرة والمشرکین الغریق فی
بحار الرحمة الرحمن سلطان محمد خان فاتح دار السلطنه قسطنطنیه علیه الرحمة
من الخالق البریه فرمودند و آن روضه منوره را بفر قدوم رضوان
رسوم رشک بهشت موسوم گردانیدند و ازانجا بمزار جنت شعار جد
بزرگوار سلطان جنت مکان سلطان بایزید خان علیه الرحمة والرضوان
تشریف فرموده بوسیلهٔ فاتحهٔ فایحه از روحانیت قدسی آثارش استمداد و استظهار
نمودند و در هریک ازین مزارات متبرکه حفاظ کلام قدیم را بجزایل عطای
عمیم سرافراز فرمودند و در هریک بدستور مقرر خدام رکاب سعادت مقرون
سی هزار اقچه بر فقرا و ایتام تصدق می نمودند و چون بسعادت عامره برای
عامره مراجعت نمودند امر فرمودند که در هریک از امصار ثلثه دار

السلطنه و دار الملک بروسا و دار النصرا درنه صد هزار اقچه عثمانیه
از وجه حلال بر فقرا و مستحقان آن محال قسمت نمایند و سوای این تصدقات
مذکوره جمیع موالی و علما و صلحاء دار السلطنه را هر یک بعطای جزیل و
انعام جمیل نوازش نمایند حسب الامر العالی اعالی این طوایف را ده هزار
زر و دیگرانرا از هفت هزار عطا نمودند و یوم السبت نهم شهر مذکور
با نصرت و اقبال و جنود عظمت و جلال از دار السلطنه قسطنطنیه حمیت بمعدلت
سلطانها عن البلیه بیرون فرمودند نظم
خروش کوس و بانگ نای برخواست   زمین چون آسمان از جای برخواست
سپهداران علم بالا کشیدند   دلیران رخت بر صحرا کشیدند   کشیده
غاشیه خورشید بر دوش   رکابش کرده مه را حلقه در گوش
نهیب جادشان که دور شود   زگیتی چشم بد را کرده مهجور   ودان
روز منزل خلفه لو بکار مخیم اتاق گردون کردار گردید علمای اعلام
و عظمای اهل اسلام و مجموع خواص و عوام که ساکن دار السلطنه بودند
اقامت خدمت مشایعت نموده زبان بدعای حصول ظفر مأمول بر
گشودند بیت   کای آفتاب شاهی وی سایه الهی
فتح و ظفر بخت باد جا که خواهی   در روز یکشنبه و دوازدهم
منزل چرای درهسی محل سراپرده حریم اتاق فلک قیم گردید و یوم

الاثنین

الاثنین مقام   معرب او تاد خیام فلک قیام شد
و چهاردهم بیورت جلکلو نزول جلال واقع شده پانزدهم کنار
رود چورلو محل ورود و آثار سعود گردید و شانزدهم خورشید رایات
فتح آیات بیورت قارشدران پرتو انداخت و جمعه هفدهم قصبه
برگاز مطلع آفتاب عدو گداز شد و هژدهم نواحی بابا اسکی سی محط
رحال و منزل ماهچه رایات خورشید مثال گردید و نوزدهم صحرای
قریه حفصه مجمع شاهی و مورد نامتناهی بود و از انجا یوم الاثنین بیستم
جمادی دار النصرا درنه که بادرنه مشهور است و آن آدره
با انبساط محاطیت بانهار ثلثه توجه و مرج و آرده مقر لشکر ظفر
اثر گردید علما و اعیان ان شهر جنت مثال مانند اقبال اسها استقبال
رایات ظفر آیات نموده اکابر ایشان بسعادت تقبیل انامیل بحر
شمایل رسیدند و طوایف هر یک مناسب صنعت خود تحف و تبرکات
بر سر شاه را سلطانی کشیدند و اغنیا و اقربا و تجار چندان اقمشه
رنگین و زرین در تحت اقدام همایون فرقدین پای در شباهی گسترانیده بودند
اند که انجا از سبزه زار و از ازهار بهار دران چمن ارام اثاری بجمال خیول
غزات مشکر دید تلاقی انموده کوید با زمین معدم سلطانی ترجیعی دیگر
دران افضای وسیع پدید میگردید و لو حل فی الارض الحدیثة مرة

محترفه و
صناع

پیچی
کلفت باوادالربیع نفتق

در روز دیگر با سعادات موفوره بعزم سیر سرای معموره سوار شده بازُه
ازخواص متوبان بدرون شهر فرمودند و سرای گیتی نمای آنرا مجدداً
سیر فرمودند و یوم الاربعا بانعقاد دیوان اعلی امر فرموده بعضی امرای
الویه روم ایلی که بدرگاه جهان پناه رسیده بودند آنروز بسعادت
پای بوس سرافراز گردیدند و هر یک بقدر وسع و یسار پیشکشهای بسیار
کشیدند الطاف پادشاهانه بر همه نظر عالی گذرانیده برای تطییب قلوب
آن بندگان از هر یک تحفه قبول فرموده باقی را باز بایشان عطا فرمود
و آن روز بعضی امرا و آغایان را هم منصب سنجق عطا فرمودند و مجموع
علما و صلحا و فضلای آن شهر را از نهر احسان و انعام بعطایای جلیله
بهره مند ساختند و سایر مستحقان و فقرا را بصدقات جزیله نواختند شعر
در شرق و غرب هست انعام عام چون خور ما بر بر و بحر دایم
بفیض عام بادت ما و پنجشنبه بیست و سیم خاطر اشرف اعلی میل صید
فرموده در قوری ادرنه شیر شعار نشاط شکار فرمودند و دران منزل
فیروز افواج عساکر نصرت انتما مانند امواج دریا متعاقب و متوالی میرسیدند
و با ردوی ظفر خوی ملحق میگردیدند چون جا بر کثرت و ازدحام ان
لشکر نصرت انجام تنگ راه را گنجایش ایشان نبود امر عالی صادر گردید که امیر
الامرایی روم ایلی احمد پاشا با امرایی که همراه او بودند در جوق پیش از

نهوض رایات پادشاهی از راه اوزنجه آوه متوجه جانب قبله شود
و یوم السبت بیست و نهم ماه مذکور رایات منصوره سلطانی ازانجا روانه
شده آن روز موضع تاتکوبی مخیم آتاق گردون نطاق گردید وازانجا
ببورت قره حصارلو وازانجا ببورت سازلو دره فرمودند و روز
سه شنبه بیست و سیم بقرب قریه کوجری اوغلی نزول عظمت شمول
واقع شده همان روز دیوان عالی انعقاد یافت و فرستاده خان
تاتار که خمس غنایم بیشمار را چنانچه سابقا ذکر آن گذشت آورده بود
بوسیله وزرای عظام گذرانید و بعضی امرای روم ایلی هم که مجددا
بمعسکر ظفر اثر ملحق گردیده بودند بشرف پای بوس رسیدند و منظور
نظر التفات و عنایت گردیدند و روز دیگر باز کوچ شده موضع
آلتونلو حاجر که چمنیست زیبا و منزلیست بغایت دلگشا

نظم

سبزه بیدار آب خفته درو صد هزاران گل شکفته درو
مخیم سرادقات همایون و منزل دولت روزافزون گشت و عساکر
فیروز یک روز دران مقام خجسته نام اقامت نمودند و باز بلند
پرواز خاطر اشرف اعلی میل شکار و تماشا فرمود و چون چند روز
قبل ازان امیر شکار به بستن جرگه شهریاری مامور شده بود ترتیب آن
حذمت نموده شکاری رجیب دلخواه روی نمود و یوم الجمعه دوم

داند روش شکار هم

رجب المرجب بود ازانجا کوس کوچ نواختند و رایت دولت برافراخته
بیک منزل دیگر بشهر فیلیه نزول اجلال واقع شده خرگاه سعادت درج
در کنار آب فرح باوج گردون رسید و آن ساحل دریای عساکر ظفر
محل گردید و دران منزل احمد پاشای بیگلربیگی که بامر عالی الوس روم ایلی
ازپیش [illegible] روان بود استقبال مواکب عظمت و جلال نموده بر دو طرف
راه شاه صفها آراستند وآنچه تا غایت از عساکر مذکوره بعسکر ظفر اثر
ملحق شده بود عرض دادند با آنکه هنوز ثلث عسکر توان گفتن که باردوی
بوی منضم نشده بود ازانبوهی آن لشکر دریا شکوه صحرا و کوه یکسان می‌نمود
روز دیگر در همان مقام باقامت دیوان معدلت مرام امر قدر صادر
گردید و وزرا و امرای عالیمقدار جمع شده درباب ترتیب مراسم ان
سفر خجسته اثر و تعیین مسالک آن و فود ممالک منظور و کیفیت تسخیر حصون
و قلاع و بقاع و ارباع کفار ضلالت شعار که در سرحد دار الحرب
واقع بود مجاوره و مشاوره نموده مخلص آرا وزرای عظام درپایه
سریر گردون مقام معروض داشتند تا رای جهان آرا بهرچه قرار دهد
بران موجب عامل گردند نظم چو صاحب قران شاه لشکر شکن همی
بتند برنشست با انجمن ها ها

برافراشتند و آنچه نهایت اقدام بود در اعلاء کلمه دین و پیغمبر
آن حصار متین بجای آوردند اما برحسب تقدیر ملک متعال وگفت که
هنوز [illegible] بیکار ابطال رجال و بازنبسته مواقیت و لجالست بعضی
و کوشش آن مجاهدان بجایی نرسید و جمال عروس آن فتح از نقاب
احتجاب پدید نگردید

چو نصرت نیاید ز یزدان فرد — چه سود است بسیاری تیغ و مرد

بلی این عروس بود که نامزد اما در تیغ ظفر نشان این سلطان صاحبقران بود
و نوال بود که حواله نمان معدلت او ان این پادشاه کشورستان
بود

آنرا که داغ نیست نیابد کسی خرید — وانکو شکار نیست کسی چون کند شکار

القصه چون این احوال و اخبار مسموع و معلوم حضرت سلطان صاحب
قران بود حمیت دینیه و غیرت سلطانیه اقتضا آن نمود که در او
ایام دولت خجسته فرجام آن عقده معضله را بنوک سنان رمح
جهان ستان اعلاء هند و شوکت کفاران دیار در اثنا
غزات دین داد دفع نمایند بنا برین امر قدر قدرین به تسخیر
و معبر بر آب صافی شرف نفاذ یافت چراکه چنانچه حالیا بطور مذکور
گردید قصوری که در زمان سلطان مبرور مرحوم جنت فضو

در امر تسخیر این شهر و حصار مشهور واقع شد خطا هر ابوا سطه عدم
محافظت اهماد بود از جانب دار الحرب لاجرم بموجب حدیث
بی ریب و بی شین که
بیمن

نکرد مومن تقی را مار   بیک اسلوب و بیک طریق دو بار
چو نکاری برون زیان آید   دگر او کردن آن چه سان آید

عزم جهان کشا بران قرار یافت که خود با سعادت بر نصاب بران
روی آب که دار الحرب است عبور فرمایند و با بعضی عساکر ظفر مآثر
مقابل قلعه مذکوره نزول اجلال فرمایند و بعضی دیگر را که پیش از
قبل ازین مصحوب بیری پاشا بمحاصره قلعه مامور شده بودند
بمضاربه و محاربه با کفار حصار مامور فرمایند و با وجود انکه
قلعه مزبور از جانب دیار اسلامیه واقعست در حین عبور چند
فایده ملحوظ ضمیر خورشید نظیر بود اولا جزیره مذکوره کردید و قطع
طریق امداد کفار مزید بعد دیگر انکه بدخول عساکر منصوره در جزیره
مزبوره شاید کفار لخذ لهم را عرق حمیت جاهلیت
در حرکت آمده قصد مقابله نماید و پیش آید و باشد که کار او بدین مهمان
مقام بانجام رسد اما چون سلطان صاحب قران بحمد الله المتعال
صفت انقیاد و اتباع ملت حنیفیه و نسبت رابطه معنویه با قابله

عظیم الشانیله   درجه کمال داد چون قرال ضلالت مآل
واتباع خسارت آمال صیت و صدای توجه سلطان را شنیدند خوف
و رعب بر قلوب مکروب آن قوم منکوب بمرتبه استیلا یافت که
مجال حرکت ایشان از جای خود نماند

چون مکرم تیز آمد بیلعدا ورا   آن سهم از تخیل چون تو بر ما نند

بجا و دیگر انکه مردم جزیره سرم که بغلظت و سرکشی مشهور و علمند قزی
و بقاع و بلدان و قلاع ایشان بغایت معمور بود چون رایات فتح
آیات در آن جانب بشد غزات بهرام رایان اطراف تاخته بود
و آذوقه فساد بعسکر بحر نهاد کشیدن آسانتر دست دهد بیت

زهی بدیده دراک دور بین دبیر   بیک نگاه بهم کار عباد را انجام

پس بامر قضاشیم رابع شهر شعبان المعظم سنه مذکوره در تعقیب
بستن جسر معتبر و ساختن معبر شروع نمودند و فرمان قضا جریان
صادر کردید که جمیع بندگان درگاه عالی از مردم قاپو خلقی و اولاد
عساکر روم ایلی بقطع انجاد کبار دکر رسان نواحی و اقطار بود انتقال
نمایند و انچه مطلب جسر باشد از تشییه و مهیا نموده باحل نهر زور
رسانند مجموع آغایان با احتشام و امرای عظام از غایت اقدام و
اهتمام بنفس خود با اتباع و اشیاع در اتباع امر مطاع اقامت خدمت

می‌نمودند و دیکار های سخت و کشیدن چوب و درخت بجای آن
اکابر یا سایر افراد عجایب که موافق و مباشر بودند چنانچه کسی میان
رئیس و مرئوس فرقی چنان نمیکرد و اکثر ایام آن مؤید دین الاسلام
پرور مجاهدان سلطان صاحب قران جعل الله سبحانه مساعیه
مشکورة و مجاهداته مبرورة از غایت توجه همت اعلی باقی
جهاد و غزا خود نفس نفیس همایون و ذات عالی صفات قدسی
سمات بر ساحل نهر مزبور مخاصمین میشیدند و بر اعمال عمال ناظر
میکردیدند و برای آنحضرت چادری از اغصان و فروع از
اشجار بر کنار آب ترتیب داده بودند و آن ظل الهی و آفتاب آسمان
سلطنت و شاهی آن سر سایه را بنور حضور رشک بهشت معمور
میکرد اینه سبحان الله بحری بود بر کنار نهری آفتابی بود چرخ در وقت
در سایه اشجار و اوراق القصه همان روز که شروع در مقدمات
جسر نمودند بموجب فرمان جلیل جمعی غفیر از چاکران روم ایلی و هزار
نفر ینکی چری با احمد پاشای امیر الامرا بجانب سرم کرده تا از آن
جانب آب هم بنیاد بستن معبر نمایند و بعضی از قراولان آنچه که
گذشته بودند چند نفر کافر بر او جنیز بگرفته بدرگاه
عالم پناه آوردند و ایشان بعد از استفسار چنین اخبار

نمودند که قرال نابکار ده هزار کافر جلالت آثار را احضار نموده
بر عسکری که بجانب جزیره بگذرد شبیخون آورند بنابر این فرمان
قضا قرین صادر گردید که دو هزار دیگر از تفنگ اندازان عسکر
ینکچری عبور نموده بر امیر الامرای روم ایلی ملحق گردند و دولت
اثنا عودیت که حاکم بعضی از ولایت سرم بود و خود را قیدم
آن جزیره میدانست چون از عبور عسکر منصور از آب مزبور
خبردار گردید آتش اضطراب در نهاد آن بادپیمای خاکسار افتاد
و بمقتضای مکر زنانه ایلچی باستانه فلک آستانه فرستاد و اظهار
الطاعت و انقیاد و قبول جزیه بر وجه معتاد نمود بعد از دو روز خبر
رسید که آن نابکار تاب دیدار مردان کارزار نیاورده با نقود و اموال
و نفایس اجمال و اثقال بجانب دار الملک قرال فرار نموده و معلوم گردید
مقصود از مکاتبه از ایلچی آن بی‌ایمان بر حسب کلام کتابه
صورت مخادعه بود که نفس و مال را از سطوت رجال غضنفر
مثال مستخلص سازد

بیت

کار مردان چو تیغ خونخوار است
کار زن حیله و فسون کردست

چو این حال معروض پایه سریر گردون مثال گردید امیر الامرا اولینه
مامور گردید که با عسکر ینکچری خود باستعجال روان شده قلعه ر

تونیک را که تخت‌گاه آن بود تخت بود تسخیر نموده بحیطه ضبط در آورد
و کوتق الان و دوندار بقبض نماید و برهنج و باری از ابیقوب
و تفنگ مشحون کرده اند و باز امیر لوای سلستره و امیر لوای نیکبولی مأمور
کردیدند که با عساکر خود ولایت محال مشار الیها را تاخت نمایند
و ایشان حسب الامر المطاع ولایت مذکوره و قلاع آنجا را تاخته
و گرفته با غنایم غیر محصوره و اسرای موفوره مراجعت نمودند
بعد کاری که امر گشت جاری   همان ظاهر شده از تقریر یا...

همان روز که ایشان رسیدند بالی بیک که باشکر امیر و لایت
بوسنه و ضابط آن سرحد بود فتح‌نامه با بخجلات سوار رسید
و بعسکر روم ایلی ملحق گردید و حقیقت فتح چنان بود که قرال
جادت مال انکروس یکی را از صنادید کفار که او را دلو باروقه
میگفتند با جمعی کثیر از اهل سعیر بقصد زبان گیری بجانب
جزیره مزبوره فرستاده بود و آن ملعون بجمعی از آنجماعه لشکر اسلام
بازخورده بعضی را گرفته و اکثر را شهید ساخته و از مسالک را
از آمد شد طالبان ذادعه زواده پرداخته بود و متوجه دار
الملک انکروس شده و قبل از این حکم قضا رهین سلطانی بنام بالی

بالی بیک مشار الیه صادر شده بود که در تحت لوای او باشند متوجه
معسکر ظفر مقرون گردد از اتفاقات حسنه آنکه در حین توجه امیر
مشار الیه دلندار لشکر او با چهار صد با نصد نفر از گروه کافر
بار تو مذکور با کفار با ذمی خورند و فی الحال وظایف حرب
و قتال ما بین ایشان قایم شده بعون الهی و یمن اقبال شاهی شکست بر
کفره می افتد و باد فوزی ضلالت خوده بیتکرشده باقی را تمام طعمه
نهنگ صمصام میگردانید و امیر آن اهل اسلام از اخلاص می‌پاشند و امیر
مشار الیه در حین توجه بصوب درگاه عالم پناه سپه باره قلعه
از قلاع انکروس دوچار خورده و یمن اقبال سلطان صاحب
قران انجام بر جه دوپاره را از آن حصار بر و حصار ببر و یکجا
بعلاوه امان بحیطه تصرف اهل ایمان در آورده بود در این ولا که
بعسکر روم ایلی رسید مفاتیح حصون مسطوره را با مجموع
سرهای کفار و بیرق‌های مزبوره با کاردها با جبه و جوشن و آلات
حرب و حربه که بروی بود بکلیتا بدرگاه عالیه فرستاد و بامر قاطع قدر شعار
مشارالیه آن سرداران اشرار را بقعر
فرستادند و روز دوم امیر مزبور از آب صاوه بجانب بچکی
سلطانی عبور نموده بوسیله وزرای کبار یافته شرف دست

پوس سراوزان کردید وغلمان وجواری که از ان قلاع و ولایت
بدست اورده بود انچه لیاقت داشتند بنظر عالی عرض نمود بعضی را
ازان بشرف قبول اختصاص داده باقی را با میر مشار الیه عطا نمودند
وامر باحیاء نمودند واو هم بان کشتیها بعسکر نعم البدل ملحق گردید
وهمان روز از جانب وزیر اعظم پیری پاشا که سابقا با امداد زاد
تحصیل قلعه بلغراد پیش رفته بود فرستاده رسید عرضه داشتی
رسانید مشتمل برانکه مقابل قلعه سمندره بر ساحل آب طونه حصاری
دیگر بود مسعود ومتین معروف ومشهور بقلعه زمین وجمعی کثیر
از اشرار کفار در آنجا مقام کرده بودند وگردن معاندت وتمرد از
زمین تا آسمان بر کشیده وزاد و زواده وطوب و دعاده که از جانب
ممالک انکروس برسم قلعه بلغراد می آمد اول بدان قلعه می کشیدند
ودر محل فرصت بقلعه بلغراد نقل می نمودند ودرین ایام سکان
آن مقام از نجبای عساکر اسلام را اصلا بحال امد وشد نمی دادند
وبی از ملازمان را که بطلب زاد از معسکر ظفر نهاد بیرون می شدند
کمین کرده شهید میساختند بناء علی ذلک تقدیم دفع شر اشرار ان
حصار اولی واهم می نمود پاشای مشار الیه هم استعانت بتایید رحمت
واستظهار بدولت سلطان صاحب قران نموده خسرو بیک امیر

امیر لوای سمندره را با جمعی کثیر از غازیان دلیر وجمعی عبران نیکو
جریان دشمن گیر بعزم تسخیر آن قلعه فرستاد ایشان هم بقوت
سر پنجه مردی وضرب طوپهای بی دی در مدت سه چهار روز بیمن
اقبال پادشاه فیروز نشانه اعلام ظفر را بر شرفات آن بر افراختند
وزیاده بر سیصد نفر را از ان اهل شقاق طعمه نهنگ تیغ جلادت
ساختند دزدار با تنی چند از اشرار بقلعه آن التجا نموده چون
پشت استظهاری که باستحکام آن حصار داده بودند شکسته
شده بود وراه نجاة بر بسته بعد خراب البصره از روی اضطرار
فریاد امان وزینهار بر آوردند با این آمدند پاشای مومی الیهم
دزدار مذکور را با عرضه داشت مصحوب روانه درگاه فلک بنیاه
گردانیده بود وبقیة السیف را هم بجا در ان حصار حبس نموده
چون قضیه مرضیه معروض آستانه سنیه گردید بنا بر انکه در ان ایام
ازان کفار لیام اذیت بسیار با اهل اسلام رسیده بود وامان خواستن
ایشان را هم اعتباری نبود لمعان فرمان قاطع ساطع گردید که تتمه آن
کفار ظلمه سیرت را که محبوس حصار زمین اند از روی صفحه زمان محو
بسازند ویا روی زمین را هم با بعضی زمین برابر کرده اند و
دزدار را هم همین جا نصرت تیغ آبدار البوار فرستادند اگرچه

در بادی الرای طریق تدبیر آن مینمود و رای اکثر وزرا هم آن بود که آن
طایفه را بار دیگر از خلعت امان و نجات بپوشانند و این صورت را
سبب رعیت و دفع رهبت اهالی بغداد گردانند اما از آنجا که کمال
متانت رای باستداد و غایت توکل و اعتماد سلطان صاحبقران
است بر تایید قادر منان التفات باین تدبیر رکیک تهی که اندر زانیت
و متانت تمکنت نمی دیدند و باین امر القاری رغبت و خشیت و اظهار (تهلت بره)
کمال قوت و قدرت فرمودند شعر عقل اول اول از رایت زند دم در
امور چون ز خورشید جهان افروز صبح آخرین ٥ و از جمله حوادث
شریفه که در اوایل ایام این دولت ابدی انجام سمت ظهور یافته بود
آن بود که قبل ازین بعضی از امرای دیار بکر با امر [illegible] متوجه جانب
موصل گشته بعون سبحانی و بیمن دولت سلطانی شهر و قلعه آنرا از ایادی
نجره ظلم قزلباش انتزاع نموده بودند چنانچه الامر المطاع والامارات لوای ابن محمد بیک
ولد یحیی پاشا مرجوع گشته بود درین ولا فرستاده های امیرالامرای دیار بکر
محمد پاشا رسیدند و عرضه داشتی رسانیدند مضمون آنکه چون موصل
نجیبِ فتح موصل را نشانه همت پادشاه ایران زمین رسانیده قرارگی تمام
ازین معنی بصورت حالش وصول یافته در بند تدارک آن شده جمعی
کثیر را از عسکر خود با یکی از امرای نامدار بجانب آن دیار فرستاده

محمد بیک پاشا را بر سر ایشان با اعانت نصرت نموده با اندک مردمی که
نزد او حاضر بوده اند فی الحال با مر حرب و قتال با ایشان پرداخته
و داد مردی و مردانگی داده بر حسب مضمون دُرَرِ مکنون
شکست بر مخالفان
(جسیم) در فتن افتاده بعضی قتیل و بعضی ذلیل و بعضی خسته و بعضی
گردیده اند و سرداران ایشان را گرفته با قید و بند بدرگاه فلک (مانند)
روانه ساخته بود چون این خبر بمسامع علیه پادشاهی رسید
وظایف شکر الهی فرمودند و موصل خبر را بعطای [illegible] آن افراز
گردانیدند
رای جهانگشای تو تا عزم رزم کرد در حضرت بهوش کشید (سُروش)
از هر جهت شان فتح آید بچنگ و نه طرف تو پید ظفر بیسر بکوش
و هم در آن ایام که رایات ظفر پیکر برای بستن جسر و معبر دار
منزل نصرت محل توقف نموده بود بموجب امر اعلا مصطفی پاشا کرد (دبیر)
ثانی و معتمد الیه حضرت سلطانی بود مأمور گردید با انگیز (هشت)
هزار سوار از عساکر نصرت شعار و اقتحیان سیل دعنا (عجایب)
جزیره سر عبور نموده بعضی قلاع آنرا در حیز ضبط تسخیر در
آورده و متمردان و سرکشان آن کفار ناسپاسی را علف (شمشیر)

با هراس ساحت بلدان و قرای ایشان را پایمال خیول نهب و غارت کرده‌اند
پاشای مشار الیه هم در عرض پنج روز وظایف خدمت مأمور به را اقامت
نموده در دوازدهم شعبان المعظم سالما غانما مراجعت نموده بدرگاه
گیتی پناه رسیده از اسیر و اغنام و اسب و اشتر و سایر انعام
و نقود و اموال اردوی ظفر خوی را مالامال کرده‌اند و همان
روز هجوم سحب در دمادم و نزول امطار با نهاد شمار سمت
اشتداد و اکتناز یافته مانند افاضه عین سلطان صاحبقران حضرت
قدرین کنکر عباسی عمان مانند را در حرکت می‌آورد نه صفحه را بجوش
و خروش در آورد

بابر نسبت دست تو جود کنم که به بحر   اگر کنم بعد از در مدیح گوهر توق
علا العارض الثجاج جود الانة   اذا جاد سکی و هو فی جود یضحک

و در این ایام و لیالی علی التعاقب و التوالی بارانهای عظیم واقع شد
و با وجود از غایت اقدام و اهتمام استادان مقدام دست
از ساختن جسر نشسته علی الاتصال بدان مهم اشتغال می‌نمودند تا آنکه
یوم الخمیس ثالث عشر از جسر مجره سر سمت اتمام یافت و از جمله غرایب
واقعات آنکه یکی از جمله سرهنگان ینکچری که ایشان را باصطلاح از نظام
یایاباشی میگویند در حضور وزرای نیک محضر تقبل و تکفل معماری آن

نشسته

معین نموده قبول کرده بود که در مدت ده روز تکمیل آن مهم جلیل نماید
چنانچه روز دهم عبور بران بظهور رسید چند روز دیگر هم از مرام با تمام
رسید و بعضی از طویله‌های خاصه پادشاهی را بنیاد کرده بودند بر آن
کرده بودند همان لحظه از معماری منکوب بمقتضی اجل بطور بر حسب مضمون
صدق مقرون
از پل قطره دنیای فانی سوی سرای جاودانی نجاة عبور نمود و معمار
از پل قطره دنیای فانی سوی سرای جاودانی نجاة عبور نمود و معمار
این کلام موعظت انجام که

در تنبیه اروند
زان سیل حوادث جهان چو گشته بلبلیب   کردان و مشو پای بند تعویش

القصه از روز تا شب عساکر نصرت طلب بران جسر میگذشتند و بعضی
خدام اصطبل شاهی طویله‌های پادشاهی را بر ساحل احضار نموده بودند
که از شب تا صباح بگذرانند چون بعضی را گذرانیدند ظلام شام در
آمد و آن سیل گردون میل بمرتبه استعلا و جای استوا یافته بود که طول
چو عرض آب مانند بود و تا دو درهم یافته می‌نمود و با وجود این حال
میسر نبود که گذرانیدن میسر شود از شب دیگر خالی از عبری تمام نخواهد
بود لاجرم امیر آخور گذرانیدن باقی طویله جهان مسیر را بطلوع صبح
منیر تأخیر نموده و مردم دیگر هم پا از عبور در کشیدند و هر یک

درخیمهای حباب سان آرامیدند

که فردا جهان جون شود بر ز نور　　نماید هر کس بدان سو عبور

روز دیگر که قطرات نجوم از مقام معلوم خود غایب شد گرید آبی

کبار از نهر افق هجوم نمود و استیلای آب و تاب آفتاب درخشان قطره

کاه کشان را از پیش نظر برد

جو شد چشمهٔ مهر دیگر روان　　سپاهی ز پشت انکبای جهان

تیغ آب صارع و مانند آب تیغ سلطان ظفر علاوه از جسر داکه برحسب

صورت کنار مجتمع داشت و با یملاحوار تو از غزات کردن بود قطع

نموده مفاصل آنرا از هم بگشاد و آن جنان معبری که دریای لشکر را

بایست برداشتن جون تاب الحسنیا ورد آب هم آنرا برداشته رو

بمحیط نهاد مکر که و نفود رحمت الهی اقتضای آن فرمود که سلطان صاحب

قران و دیگر غزات مجاهدات اقترانرا در ان عبور و مرور تکلف و تعب

بیشتر رسد تا برحسب کلام اعجاز لوایح

اجرا جزیل و ثواب اجل حاصل کردد و نقلی که از شکستن جسر و کرانی که

از تعب مرور سفاین بخواطر شریفه رسید موجب زیادتی نقل جواد این

جسات کردد　　ذیح الکرجه

بوصل حبیب کسی برسید بوصل هم نرسید آن کسی که رنج نبرد　القصه

جون امر الهی در قضیهٔ آن جسر و معبر بدین سان جریان یافت　سلطان

دریادل با حضار سفاین نهنک مانند که در آن بکیمه زوراز جسن

اتفاقات رسیده بود امر فرمودند و همان لحظه بان کشتیها بنیاد عبور

کردند و هفت شبانه روز لیلا و نهارا در جریان مانند سیل بهار

و فوج عساکر ملایک سعود با احمال و اثقال و جنود و جمال پادشاهی

و سایر بندکان درکاه شاهی بی انقطاع و انفصال بجانب جزیره مرم

عبور می نمودند و بعد از عبور غزات بنظر درآمد که از خزینه خانه عمرانی اکر

حمل سیصد و هفتاد و شش قطار شتر بود هم یکشتی از آب عبور

کذرانیدند کو بیان آب دریا ماکیان را تعبیه ان زرادخانه که

سهام از بیم تیغ غزات ران هی دیکر در پوشانیدند و اما شتران

زرادکه بار ایشان زاید زاد و زواده عساکر نصرت مآثر می

باشد که از روی احتیاط بر صدارند　　و قطار شتر بود یم

قید قید از همان جانب آب روانه صوب بلغراد ساختند و دیگر

اثاثی عساکر فیروزی نیز باقی را نمودند و ارتحال را در کبند بر فرونده

مثلا انداختند　　صباح

یوم الجمعه حادی عشرین شعبان میمنت قرین که سلطان جرخ

سریر بعزم تسخیر قلعهٔ اوج ملیین در نکتر نکلتجا بر مین درآمد از　نز

افق مبین عبور نمود وسطح جزیره ارض معموره را باشراق انوار
رایات اوج غایات خود مطرح بریق اشعه جمال ومسرح لمعات
آثار جلال کردانید   سحرکه که
زورق کشتی آفتاب   نساحل در آمد کشتی دراب
نمود ان ره ملک ظلمت عبور   بجوش اندر افتاد دریای نور
سلطان صاحبقران عمان نشان لا زال انهار بحار سلطنته فی
البر والبحر جاریه وانوار معدلته فی الخافقین ساریه
با مواکب عظمت وجلال در مراکب اقبال فوق الدریا مده انهر
مذکور عبور فرموده قدم میمنت شیم را بجزیره سرم نهاد تراب آن
موضع دلپذیر بموجب کسی قدر اکبیر وسطح آن سرزمین از نعال
خیول مواکب نصرت قرین مطلع چندین هزار هلال وپروین کردید
فلو وطی الصخر الاصم تفجرت   ینابیع ماء منه واعتم بالعشب
رایت طوطی مثال انسایه دلجا
فکند صد هزاران آفتابی در ظلال آمد بدید
کرد تا مرکب بطارم کحلی نشست
روشنان از ذوق اکمال آمد بدید   همان لحظه که مانند ماه فلک
جاه بخرگاه جزیره شتافت . نزول فرمودند ار وکر تو الان قلعه تاریخ

که از قلاع محصنه آن جزیره بود بدلالت دولت بیدار مفتاح حصار
را آورده جبین تقبیل بر زمین تذلل سودند و اندرکاه سلطان
اهل ایمان طلب امان نمودند وابواب قبول جزیه را کشودند و
کامیاب هم بامر مرحمت پادشاهانه آنرا بعطای حکم امان
نامور نواختند ورایت تصرف اهل اسلام در بر قلاع مقام برا
فراختند وان جماعت را هم در ظل معدلت سلطانی در محل ثنا
جای دادند وبرای عبور باره عساکر منصوره وتعبیه خزانه معمور
روز رایات فیروز در ان منزل که مقابل قلعه بکوردل بود سعادت
بیغایت توقف واقامت فرمود ودر ان اوان امیر لوای موکب
وبالنه اعلی را سر ساخته با جمعی کثیر از انتخابیان سپاه ببریه
بعضی نواحی واطراف آن جزیره که هنوز بابال خیول غزات
طعن شمول نکردیده بود فرستادند وایشان بعد از چند روز
سالم وغانم با سبی اسرا وسایر غنایم بمعسکر نصرت مقرون مراجعت
نمودند وچون قبل از عبور از نهر مذکور بعضی امراکردین
باقی اطراف معسکر همایون متعود انهای خلم آستان ملک بنیان
نموده بودند که قرال خداوندکار انکروس جمعی کثیر را از جنود
الشیاطین کفا ملاعین تجهیز نموده بدین طرف ایطونه کجانب جزیره

سرحت فرستاده که در کمین ها حاضر باشند و غازیانی که باطراف
آن جزیره برای نقب و اتش و یغما بیرون روند تعرض نمایند بنا بر این
منادی قضا انشا باسم پالی بیک بمی پاشا صادر شده بود که با عسکر
لوای بوسنه بعزم مواقع ایشان متوجه ساحل تهطونه کرده در آن
ولا فرستاده ها و امیر مشار الیه دبیره بعرض نواب کامیاب رسانیدند که
بطایفه محذوله مذکوره بان خوانده محاربه و مصاربه سخت
واقع شده و اخر الامر بعون فضل الهی نسایم ظفر اعلام اهل
اسلام را تحریک نموده و ابواب ذل و مانکرت بر روی کفار را
بکار کشوده غازیان دشمن کیر جمعی کثیر را از ان قوم کیس بصیقله
صمصام خون آشام برداختند
و هفتاد و سه نفری دیگر را اسیر ساختند
و بینهای ان مقتولان مخذول را که از عطاوت حق با لامید انشتند
در سلک عرض منتظم کرده ابنیه و اسیران را در سلام سل و قیاد بر رونق
کلام با سداد در کشیده بدرگاه مهابت دستگاه
آورده بودند و نیز بعرض نواب رسانیدند که مستحفظان قلعه
اصلنقین که از قلاع معتبره محاذی انکروس است چون عبور عساکر
منصوره را از نهر صاوه شنیده اند و قریب نایکت سلطان

کشورستان از دریا فتند دیوار اصطب رشان انهدام یافته روی
ازان دیار بر تافتند بیت ورسم بی تو بر باد رفته خاک عدم بین
زبیم اتش تیغ تواشی جکی ابست و نمود که الان امیر مشار الیه در
حصار مذکور نشسته است و حاضر وقت مان و اجب الاذعان را
ناظر جهت و ذرای عالی در اوقضایای دلید برد امعروض باید
سربک کردون صریک کرد ابندند بعد از تفتیح وظائف شک
منان امر قضا جریان باستخلاص ان مقید از انعقد حیعة
صادر کردیده بعزم نماشا از جز کاه فلک دستکاه بیرون
زمره شش نفر را از ان اهل سفر در بای بیلاق
کوه منظور اند اختند و باقی را ببیلاب اب تیغ برق نظیر بعانه
صوب سعیر ساختند و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که
پالی بیک مشار الیه کذلک محافظت ان اقطار و مسالک توجه همانجا
ساکن و مقیم باشد و باز در همان اوان از تردو زبیر اعظم
مری پاشا الاغ رسیده عرضه داشتی رسانید مشتمل بر انکه
بعضی از اشکر کفار قلعه بلغراد در شب ظلمانی از دراه نهانی
باپیش امدند و بر سر جمعی از طایفه طوبجیان که طوب برد کرکر
دران ولایه های حصار رسانیده بودند محافظت مینمودند

شبیخون آورده قریب بده نفر را از ایشان بسعادت شهادت
رسانیدند و دیگرانرا منهزم گردانیدند و مقصود ایشان ان
بود که مسمار در ثقبه آن طوب ثعبان شعار که منفذ نار است
استوار کرده اند تا از عمل باز ماند از اتفاقات حسنه چون طوب
هنوز بر سر گردون ها بود آن ثقبه در جانب سفلی واقع بود و
با انکه آن اهل سعیر جمعی کثیر بودند هر چند کوشش نمودند بفضل
قادر سبحان بر ان کار دست نیافتند و تا ایشان در ان
کوشش بودند که فوجی از غازیان دلاور که پاسبانی عسکر مینمودند
از ان حال خبر شده با تیغهای آهیخته بجانب آن اشرار تاختند اما
بعضی بشمشیر خود را بر سر راه قلعه رسانیدند و بعضی دیگر از
عقب دشمنان رمانیدند چون کفار نابکار دو بیرق را آورده بودند ان مردان
معرکه هیجان بیکدفعه از دو جا در ان تیغهای براق ادادان رو براه دران
نهادند و قریب بپنجاه نفر کافر بدعمل را بدرکات سقر رسانیدند
وحق سبحانه و تعالی بمقتضی فضل تام آن طوب را از شر ان لیام محافظت
فرمود و بر حسب کلام مبین و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم
مومنین جراحتی که از شهادت بعضی طوبچیان بقلوب مومنان
رسیده بود مرهم تیغ ازان ظفر تشفی پذیرفت والحمد لله علی ذلک

لمؤلفه

شعله جمع تا فروزنده است — تیغ اسلام بلطف باد ا
سینه دشمنان دین خدا — بیشتر آن تیغ چون سپر باد ا
ناصر دین حق سلیمان خان — حکم فرمای بحر و بر باد ا

گفتار در توجه مراکب نصرت نهاد بصوب قلعه بلغراد
چون آن دریای عساکر فتح انجام با تمام ان نهر صاوه عبور
نمودند فرمان جلیل به پیش رفتن عساکر بعوم ایلچی صادر شد
لیلة الاحد ثالث عشرین شعبان میمنت قرین بپیش خان
فلک نشانه با عساکر منکوره روانه شدند ان شب که کوچ
کردند شبی بود نهایت ظلمانی که مانند رنگی عبوس زنگیان
نجوم را در شفاه ابرهای سیاه پنهان کرده بود امر منیر
سلطان روشن ضمیر صادر گردید که هر فردی از
افراد عسکر بدوم ایلغار شمعی بر سر نیزه خود بسته بر افروزند
ملعان سر نیزه ها با تاب شمع جمع سازند و فی الواقع ان
شب ظلمت رهین سطح ان سر زمین مانند چرخ برین گردید
و زینتی عجیب و طرز غریب بود نیزه های جان ربا ماشند
شاهدان زیبا قدها برافراختند و چهره ها برافروختند
و بخت چند بی سرو سامان را سوختند پنجه کو بجوار شلانز

انها گفته بودند که بیت قد برافراخته وچهره برافروخته

کار خود ساخته وخرمن ما سوخته ودور نیست این صورت

اشارتی بوده باشد انجاب غازیان معرکه آرا باعدای بی صفا که

یعنی ما این چنین روزها را بچراغ می جوییم وبزبان سنان بکنایات راز

میگوییم ابجا که بندکانت شمع سان فروزند

اعدای تیره دل را بس خان ومان بسوزند وصباح پنجشنبه

وچهارم ماه مذکور که خورشید جمشیدوش برخند گردون

جهان گردید آمده روان شد سلطان صاحب قران با موکب

اقبال بی پایان از آن مکان نهضت فرموده بفیروزی وکشاه متوجه

صوب قلعه بلغار گردیدند بلی شیر رد شاه فیروز بخت

بزمان تیغ وفر بیدان تخت بعزم بلغرا چون شد سوار

تزلزل درافتاد در حصار فغان نفیر ودم کرنا

درافکند در دماغ کردون صدا وازان مقام عزم کسرابه

منزل مقابل قلعه مزبوره رسیدند وباقبال سلطان فلک تمکین

دامن قلعه نشین کردان چند روز فتح شده بود خیمه سرادقات

عظمت آیات گردید وچون بسعادت واقبال رسیدند قبل

از تعلل میمنت حلول برسر پشته که راست مقابل قلعه بود برآمدند

واطراف وجوانب آنرا بنظر عالی درآورده تدبیر تسخیر آنرا ملاحظه

فرمودند جوزنکار خود جوش را گرم دید نیروی خود کوه را

نرم دید فی الحال امر قضا مثال صادر گردید که طوپهای تفنگ شعار

را که همراه مواکب ظفر آثار سلطانی رسیده بود بکنار ابطعه بغرت

حصار بکشند وبرمی آنها مبادرت نمایند طوپچیان آتش بار

نیکو جربان بجلادت شعار طوپ وتفنگ بسیار بجانب حصار انداختند

وگوشهای قوم بهوش را بمضمون مهابت مقرون آیه صادقه

القارعة ما القارعة برساختند ومقابل کفار هم برغان بانگ

طوپها را میکشیدند وابواب بلا را بر ایشان میکشادند

طوپ وزنبورک بسیار انداختند وکمال تمرد وعناد خود را

ظاهر ساختند اما بعهد الله تعالی طوپ وسنک آن قوم بی فرهنگ

باوجود آنکه از محل ایشان می انداختند هیچ کس نرسید وضرری

ازان شرر عاید نگردید کاری که بعون حق کلید است

در او از آن شان بدیدست روز دیگر امر قدر اثر صادر گردید که

دلاوران عساکر منصوره از آب صاوه بجانب قلعه عبور نمایند

وان هر جانب که محاصره ممکن باشد طوپهای اژدها مثال را بآن

بکار برند وان مکان را در میان گرفته جنگ ودر انداختند

وعقر مودند که بری پاشا با عساکری که سابقا با او بودند از جانب
اب صاو محاصره نمایند و وزیر ثانی مصطفی پاشا با اکثر عساکر
منصوره قاپوخلقی و بعضی از امرای عظام و اغایان مقدم
از جانب بغرطونه محاصره نمایند و چون از جانب صعوبت و کمال
شدت موصوف بود و همت عالی سلطانی بفتح آن طرف معروف
سردار عسکر ینکیچری بالی اغا مامور شد که با اکثر دلاوران عسکر
منصوره که بره مار تفنگ با تثبت تکو تدبیر مورچال بکنند هم
از آن جانب قلعه محاصره نموده معاونت پاشای مشار الیه نمایند
بحکم قضا اثر از جمله آن عسکر دو هزار نفر که جماعت سکبان باشند
با سردار خود بمعاونت و محافظت بری پاشا موسوم گردیدند
و از دو طرف تا شیع عساکر منصوره بکنتهای معهوده از آب بعد
عبور می نمودند هر یک در مقام خود بجام اقدام و اهتمام را برکمی
افراختند و مقام حیله و پود دفع را بر واروش آن قلعه که عبارت
از حصار الست معین و محرز سپاه ساختند و از جمله مردم آخور
سه هزار نفر که حاضر بودند مامور شدند که در پیش طوبها متریس
سهای مستحکم و تقطورههای محکم چنانچه باید و شاید بسازند
تا طوپچیان در عقب آنها آسوده بکار خود مشغول باشند از شب تا صباح

امیراخور کبیر از جانب بغرصاو و امیراخور صغیر از جانب طونه
بساختن آنها مشغول بودند چنانچه صباح در هر طرف ده متریس
عظیم اتمام یافته بود که هر یک قیم برجها حیم از حصار بنمود
و ملجا مردان کارزار و پناهگاه غازیان بلند حال بود و لکن در
الوهد گفته‌اند در آغاز محاربه و کارزار با کفار حصار لغزنده

بیا که طلب کار نامی و ننگ   بجنبد پلنگان بکف تیر جنگ
ز اعدای دین ای بلا کاجوی   اگر کوه باشد مگردان تو روی
اگر او چو کوه است پولاد پاش   که ویران کن او را ز بنیاد پاک
بی دین اگر باو دار چو کوه   ز تو در دل کوه آید شکوه
چو فضل خدا پشت یاور بود   گر از من دعا کوت باور بود
با قبال سلطان صاحبقران   توانی ستدن قلعه آسمان
شها تا بود لاجورد حصار   چنین با شکوه و چنان استوار
حصار قرار تو برجای باد   ز نو قلعه شرع بر پای باد

صباح پنجشنبه هشتم شعبان میمنت نشان که زمان حصار دیان
قلعه سخت بنیان بظهور تباشیر صبح دولت صاحب
قران نوزغن نشان مهر برآمد و سلطان جهانگیر بخت مینای
بعزم زدن و دفع ظلمت بلغراد بالای بر رخش صفحه خون برق نام

سلطان صاحب‌قران روی زمین کشورستان و کوه تمکین برکمند
سعادت رهین سوار گشته در کنار خندق طوپ مقابل حصار در محلی که
طوپ کفار نابکار دید انجام میرسد بایستادند و غازیان نصرت
قرین را بمحاربه با اعدای دین امر فرموده دلداری دادند از هبوب
ریاح عاطفت آن سلطان ملک و ملت دریای جنگ بنهاد غزات در جوش
و نقیر صور سمات در غریو و خروش آمد صدای طوپ مهیب و عید
یوما یجعل الولدان شیبا را اقرع سمع جمع کفار ضلالت شعار میکرد بیت
و دخان ز خان بجان اژدها همان آتش طوپ بر [illegible] مستغرق
ذی ثلث شعب لا ظلیلة و لا یغنی من اللهب رفع میکرد بید
و شرایع نا با نیش کدان دهاده برعادت انها ترمی بشرر کالقصر
نقص کردن پیر پسید طوپ انداخته قلعه بردار سنگهای کوه گران را
بر باد داده بجانب آن سنگدلان انداختند و برج باروی رویین
این حصار را مانند دلهای کفار ویران ساختند لمولفه

ز غریدن طوپ و بانگ نفیر		جهان گشت در چشم اعدا چو قیر
ز ضرب و لت طوپ رویینه تنگ		شکوه رفته زین قلعه نیل رنگ
ز بانهای هر قلعه نان مزد [illegible]		همی خواند گویا اذا زلزلت

اگر چه غزات عصفر سمات آن روز با نهایت مردی کوشیدند و حملهای
مردانه نمودند اما ساعت آن مقصود هنوز از آن قبیل بود که بر [illegible]
مجهودی حصولش وجود یابد و رفعت آن مطلوب پناه بر آن نحو دیگر
بکاه نور سهولت ارتقا بمدارج وصلتش میسر گردد بیت

لکل قتیل کو قتیل قضیتها		انسی لم یغز یوما الیها بنظرة

چون آفتاب جهان‌تاب محمل اسواد سپیدی و سوی صحرا در نشست
متوجه گردید سلطان صاحب‌قران نیز با بخرگاه دولت پناه خرا
میدند روز دیگر که باز سلطان عالم نور بقصد دفع ظلام شب
دیجور از افق ظهور چهره نمود دیگر باره پادشاه اسلام بر سیا
صباح خرام برآمد بمحل معلوم قدم میمنت رسوم فرمود طوپچیان
اژدها کش طوپهای ثعبان وش را با ندهان گشادند و آتش
فتنه و اضطراب در دلها اعدای بد نهاد در نهاد نهادند و غزات
غضنفر سمات داد کوشش و مردانگی دادند چنانچه از جانب
برج باشادوش سنجق عسکر غریب بر بالای باره اولین بر آمد
و نزدیک بود که جمال فتح چهره نماید اما باز حسب تقدیر ربانی
غنچه مراد و امانی آن روز بر نسیم باد حملهای مردانه تبسم
نمود و بر گلبن مقصود نشکفت چرا که شدت و صعوبت آن
حصار سحیق و عرض و عمق خندقها عمیق و کثرت طوپ

وسنگ ودمی منجنیق های رعد آهنگ مرتب بود که طیار تیز پران
فکرت بدان و ملاحظه آن نتواند برآمد با بلباج دریا گذار اوهام
بعوق تصور آن نتواند رسید لمولفه مزارنش با اوج فلک هم عنان
منبتش بر زوتر زحد کمان وبا وجود این حال غازیان ضرغام
مثال در جهاد و قتال چندان کوشش نموده مردانه وار در مواقع
اخطار بیش شتافتند که قریب به پانصد نفر غازی شهادت دریا
فتند روزی بکی که بیست و نهم شعبان المکرم بود همین منوال
رجال ابطال در باب مصادمه و قتال باز جهد بلیغ و کوشش لا
دریغ نمودند چنانچه از ابدان شهیدان نشان خندق تمیع
ماسند لاله زاری بود که در پای کوه رفیع شکفته باشد یا آتشی که
در حدود اصحاب الخندق افروخته گشته لمولفه زخون شهیدان که
شد ریخته   از آن خاک گلزاری انگیخته واغای ینگی چری ما که
اثر امهای دلیرانه بظهور می آورد در آن باورد تقضی عطای الهی
بندوقه تفنگی از بارو بازوی وی رسید و به نوعه و لا ینالون
من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح قوی بادل کردید و همچنین پری
پاشا و مصطفی پاشا و سایر امرا و سرداران معرکه آرا بجان و دل
کوشیدن وجمعی کثیر از توابع هر یک شربت حیوه بخش شهادت

را نوشیدند اما با نشهاد فتح با فرباد و بر ظفر را نکشاد و جمال عروس
تسخیر آن روز هم در پس پرده تعویق و تاخیر پوشیده ماند بیت
از آن دم که این جهان بنگ و بید شد   بی هر کار رعشق نامرد شد واگرچه
شبه او در بیان جریان امور هر باب بتقدیر ملک وهاب منوط است اما ظاهر اسباب الطوری
تاخیر امر تسخیر آن میبود که آن دو عسکر عثمانی آهنگها نتدد و پی که پای
بلنگ حمله آوردندان دو جانب از حصار در امن بودند و مابین
ایشان مسافتی تعیین حاصل بود وتلال و وهاد شد بر ارتفاع
و انخفاض کار بنام سماوسمک را ابطال و حملیت میکردند حایل
و از آن جوانب محاصره و در غایت تعسر و تعذر مینمود بنابرین
آن دو عسکر مجاهدت قرین را از وقت محاربه مدد یکی جز نبود
جهت متقدما و موخرا متوجه محاربه و مصادمه می گشتند گروه
مردم با حمعیم متوجه مدافعه هر یک عاجزی می شوند واین
صورت موجب قوت و شوکت مدافعه هر یک اعدای دین
و ملت میگردید و از این تعویق و تاخیر بر آیینه ضمیر خود
شد نظر سلطانی غبار ملالی از غبار حمیت دینیه نشسته بود
از آن روز بعضی وزرا و سرداران از غایت بیالات بلان مهابت
و امر پادشاهی در معرض عتاب گذشته و به نسبت تقصیر سرزنش

و تعبیر نموده مضمون این مقال را بلفظ در مکنون فرموده که

لمؤلفه — بر پیکار دشمن جبان سخت کوش — که در مغز

خاشع دادی نو جوش — با سانی انکه او تن دهد

باسانی او کام دشمن دهد — چه خوش گفت فردوسی نامور

ز مردان جنگی بنه نامدار — بیا تا همه تن بکشتن دهیم

مبادا که فرصت بدشمن دهیم — بلکه بار عزت پادشاهانه

جنان اشتعال یافت که قصد آن فرمودند که خود بامر محاربه

اشتغال فرمایند و بذات علی صاحبقران در مواقع مخاطرات

حاضر آیند با نخواص مقربان و اعالی ارکان با نواع تضرع مانع

آن میشدند که لمؤلفه — نرسد شاه را که وقت نبرد

خود بذات خود آورد نا ورد — بنا برین دلاوران نامدار را

وظایف کمال اقدام امر فرمودند و حکم نمودند که طوپهای کوبنده

آتش بار را که در آن روز بکشتیهای کوه منظر از آنجا نیز

سمندر دسیع بود در جانب جزیره سر مقابل قلعه نصب نمایند

و از آن جانب هم بکوبند و از دو جانب حصار که محاربه ممکنست

بقیاس ساعت بروجهی جنگ را اندازند که تقدم و تاخیری در

زمان محاربه طرفین واقع نشود و امر بورش عام را باتمام رسانند

سران لشکر و پیشوایان عسکر سه روز مهلت طلبیدند تا تدبیر

امر تسخیر را بوجهی که صرفه در آن باشد ملاحظه نمایند و در آن

روز از جانب پالی بیک یحیی پاشا که بمحافظت ایطوتو راه

بدون مامور بود الاغ دسیع ابلاغ نواب کامیاب نمود که

قرال ضال صالهای بسیار تهیه نموده است و صلاح عباد نیست

اندر درختهای راست متساوی موافق که مانند اصابع سخمر

بر سیما نها بهم بندند و بر آب انداخته بر بالای آن جاری میشود

و فرستاده های مذکور نمودند که قرال تا کجا در زاد و زواده

و براق بسیار و کثیر بشمار در آن صالها نهاده بمعاونت

و تقویت قلعه روانه ساخته است — چون این خبر سامع

علیه رسید فرمان قدر مان صادر گردید — که با نصد تفنگچی

جری تفنگ انداز دشمن بند از زادر کشتیهای در آورده

برای تحقیق این خبر از روی ابطوند بجانب شهر بدون روانه

کرده اند و لمحض فضل الهی تعالی وتبارک یوم الاثنین غره رمضان

المبارک دلاوران نیکوجری که لا یزال از جانب ابطوند جنگ می

انداختند متوجه حصار گردیده قلعه ونیی که بر آن جانب بود

و در حین جنگ بنا گزیر دین پناه میفرمود چنانچه بواسطه ساعت

ان قلعه و حوالی آن غازیان را از عری تمام از آن مرحله رسید و پیش رفتن
میسر نمیگردید در آن روز بر می تو بنیر و آتش در سقف از قلعه
انداختند و بعد از آن دیوارها و سنگ اندازهای آن برج را خنند
و چنان شد که اگر یک کس بر آن برج می آمد تا بیرون مرئی و مکشوف
بود و نشانه طوپ و تفنگ میگردید و آن سوختن آن قلعه که بعون
عنایت سبحانیه و میمن دولت سلطانیه میسر گردید فتوری
تمام بحال کفره بد فرجام رسید و چند از آن جانب سنت عالی اول
آسان گردید و صباح یوم الثلثاء سیم ماه مبارک مذکور سلطان
عالی منشور دیگر باره بر کوه با به کیهان نورد ما تنه خورشید
جهان گرد بر آمده با مواکب نصرت مراکب مقابل قلعه هم از جانب
جنوب بر بلندی فرمود بند و بنظر فتح اثر از روی دقت التفات
فرموده محالی چند که حصار را از آن جوانب هم جنگ انداختن
ممکن بود ملاحظه نمودند و بعضی سرهنگان درگاه عالم پناه
را بوزارا و مرد آن معارک از او فرستاده امر نمودند که آن
امکنه را هم مردان کار مشغول و مملو ساختند و از آن اقطار هم
جنگ در دامن حصار در زده جنگ در انداختند و امر عالی صادر
گردید که قورچیه با یساکر درانعکلا از ایالت شهر و ولایت حلب

معزول بود سرکاری نموده جری بباب صاوه تقرب قلعه منزلی به ترتیب
نماید که غازیان از کلفت سفاین اطراف بیرون آمده و شدت نیند یوم لا
ذو بعاد بیان اهلی منعقد شد و بندهای عظام و امرای کرام حاضر شده
مواضعی که مجدد را بر وحضیل تعیین شده بود هر محلی را بابکی نامزد نمودند
و برای اینجانب در سعی اقدام طایفه تعیین نمودند و امر عالی وارد گردید
که فردا پور نشر علم توجه از هر محل و مقام نفسه بدفع اعدای ملت کار
و دفع آن معضله اشتغال نمایند و آن شب تا صباح عساکر نصرت
و بجانب حصار کدر میمودند و هو یلی در مقام معلوم
موسوم فرود می آمدند سحرگاه یوم الخمیس پنجم ماه که سلطان انجم سپاه
بهجوم عساکر صبا مآثر نور حصار شب دیجور را کشود و لشکر بد اختر
ظلام خود اشام را از قلعه مینا فام رود نمود عساکر دریا مآثر
سلطانی آن حصار کوه مبانی را احاطه نموده بودند و راه بلا را
بر جان و مال اعدای بی سامان کشوده … چند لکانانه نوکیا هرکوه
حصاری بر آورده مانند کوه … سلطان صاحبقران هم
بر سمند سعادت اقتران صبا نشان سوار شده با وفود اقبال و سعود
بر بلندی که مقابل قلعه بود فرمود و بنظر بخت و فرجام سعی و اهتمام
غزات را در راه دین اسلام ملاحظه می نمود و کوبها هر یک از ابنیات

بلسان حال و افعال مضمون این مقال باد امیر سا بیند ند که بیت
برای او نو شاه اچنین شد دراز قسمت نه لجان بلختند در راه ما
نگاه از تن صیت و صدای کوس و نفیر و نعره دلاوران کشور گیر
کالبد ها و جبال راسیات را در لرزه و اضطراب می انداخت و آتش
محاربه اعلام اشتعال و التهاب بر اوج افلاک می افراخت سرداران شجاعت صفات
و سایر غزات غضنفر سمات که برای خدمت معلوم هر یک محلی موسوم
بودند سان مصادمه و جنگ را آهنگ داده در مقام مقاتله بای حصار برفت
می افشردند و اعدای دین و دولت را از نشاط هجوم آن اقدام با اشتداد
مانند ابدان بی جان برجای می افسردند مجاهدان حمید صفات
نقاد های کوه شکاف را بر برج و باروی آن حصار می انداختند
و به ضرب پی بدیشان راه دستان می ساختند نظم
دلیران و گردان دران ساحت وری فشردند چون کوه بولاد بای
سران بیش سه سرکشیدند پیش که زبین در باد دین خورد جوش
نبود به زین بیشتر دست کوش کنون سخت تر زان برآمد جوش
بکوشیم کوشیدنی چون نهنگ غانیم از این کات ن بوی ننگ
چون مراد از معرکه هیجا از هر جا هجوم نمودند و دفعه باب مدافعه
و مضاربه را کشودند کفار ضلالت شعار را طاقت مدافعه از همه جانبی

بیکبار

بیکبار بنوع الهجوم اقدام ورد لیر غزات را همتیه از آنجا بیک عسکر جرار
نیکوحری بودند بیشتر ملاحظه می نمودند از بیم و خوف و رعب تمام
از آن جانب بود اکثر بدافعه و محاربه از طرف مشغول بودند عاقبت
الامر هم چنان شد بیت ذبیح هم او بود و نهاین دل بجان آمد
از آن چیزی که مستی سید او اخر جان امد بر حاشیه وقت تمام
از مابان بلند جوی که از آن جانب محاربه می نمودند بخصیص بعضی
مبادران نیکو جری که دو دیدن بر حصار بلی شعار بیش اقدام ایشان
کاری سر سری مینما بود و دشت جان ستان از دست رعان مبدا است
و جبر بولاد دینه از آن شکی با برو نوا می خوانند بیکبار بجانب حصار
متوجه شد از رخنه هائی که بضرب طوب قلعه کوب شده بود هجوم نمودند
و سینه شجاعت را با بر سنگ و تیر بلا کشوده بیدرون قلعه در آمدند
عن بوی تهلیل و تکبیر غازیان قلعه کر بسمع مسجا بحرخ اثیر رسید
و رایات ضلالت و غوایت کفار ازدرایت نگونسار کردید غزات
جلالت شعار سیل تیغ ابدار را در جوی ابدان از بیان روان ساختند
و بیکبیر جمعی کثیر را از بطالان اهل سعیر بر داختند نظم
دلیران دران قلعه چون ریختند ز هر سوی شمشیر انگیختند
نهنگ بلا را بر افراختند بر تیغ از [illegible] سر انداختند

فغان و غوغای شور بر شد بر اوج — ز هر گوشه برخاست چون موج موج

کنار ضلالت مآل را بران منوال دیدند بقیة السیف با تاسف

وحیف از بیم طوفان آب تیغ غازیان غضنفر سما بر حسب فرموده ساوی

الی جبل یعصمنی من الماء بادل تعلمه که امرا بنوبید و باربن هم میکونند

و در رفعت و استحکام باذروه سماوات مساوات دارد التجا نمودند

و در آن محلی که استیلای اهل اسلام را مشاهده نمودند و خواه مومنین

را بعلم الیقین دانستند آتش در دود و فضول آن حصار در زدند

مضمون صدق مکین یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المومنین بان

بظهور پیوست و آن اشتعال زبانهای نار را لحاظ آن تقلید [illegible]

المونج کن که صحت قرین و ان جهنم لمحیطة بالکافرین بر منصه وضوح صورت

بست والحمد لله علی ذلک ذکر محاربه غزات ابرار با کفار بقلعه حصار چون

با آتش تیغ و تیغ آتش کار معاندان حصار و اهل نار برکس و برینه کوهستان

گردید عموم غزات تعلقه در امر انجه اسباب حفظ قلعه و کار زار

در گوشه کنار از مزد شر [illegible] بار زمانی بود متصرف شدند و طومار عظیمی که

در زمان پادشاه مرحوم موید سلطان محمد خان علیه الرحمة والغفران

بقصد تسخیر این مکان کشیده بودند و هنگام مراجعت انجا مانده بود انها را

بالتمام احد نمودند و از رنگ کمعدت تصرف کفار خاک بر برداختند

و با آن بر قلعه مرزبود محوار ساختند و گریه و کار زار مشغول شدند بند

و کفار ابلیس شعار هم بر آمد و ادبار و اضطرار توجه با وجود این حصار

و آنکه از نوعی میکوشیدند که دیو حصاریان آسمان از تعجب ان

می ماند اما زبان زنان از اوج سما مضمون این گفته را با دامر بیشکر

لولف [illegible] سلا دحامت فکند سد عدو را و رخوف بتلا بت

باشد تشی از بند سلاسل و از جمله متعینان غزات کمان نعوذ شریف

شهد شهادت را بجام جان نوشیدند یکی قاضی عادل بود از

امرای جراکسه مصر که در سلک غلامان سلطان فلک رفعت مندرج بود

حشرهم الله مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین

چون هنگام شام برد امی این حصار را شام خون شفق ریخته

شد و بر سم نثار مشک اذفر نیز با لحنی اخضر پرده کذاب

غازیان ملک فتح [illegible] کرد بد دلاوران قلعه کش و مجاهدان کفار کوب

دیا بر حسب فرموده وحملنا اللیل لباسا تا حنیف از جنک باز کشتند آهنگ

مراجعت بمقام آرام و در رنگ نمودند نظم

با دام گاه آمدند از نبرد — ز تن خوی نشستند و از روی گرد

با ذکر سلطان خاور هنگام سحر بعزم تسخیر حصار کمر [illegible]

غلامی توجه اقدام نمودند تیغها لماع کلنگ شعار در زیر حص[illegible]

شب تار بتنها کشود سلطان صاحبقران با احضار ارکان دولت و سردار
لشکر امر متوجه در ان دیوان احاحکم قضا امضا شرف نفاذ یافت که
نقاب کوه کن و نقابان قلعه شکن در زیر برجی که روبروی تبریز از
انجانب ممکن میبود بحفر نقب مشغول کردند و فرمودند که نقبچی
قلعه را اگر چه در غایت رفعت و متانت و نهایت استحکام و حصانت
نبر بود لیکن و بندبان اگر چه نزد دلیران جنگجوی و بندگان
شیر خوی ما اسان مینماید اما موجب اتلاف نفوس کثیره
میکردد بیت   چو در طاس رخشنده افتاد مور
رهاننده را چاره باید نه زور   حسب الامر الاشرف همان روز
نقابان فرهاد اوصاف و نقابان کوه شکاف بعجلتی جانهاک
و بیلان قلعه را امر سر خود ساخته بیمن نقب زدن در زیر قلعه
ادار اشتغال نمودند و در ان روز حکم اعلی باسم بالی بیک کهی
باشا شرف صدور یافت که با جمعی از ابطال غزات لمؤلفه
که هر یک بدشمن در باس عقاب   خروشان و نازان چو رعد و سحاب
بجانب دار الملک غزال و حوالی ان تاخت انداز باشند کمان مدیم
عرق حمیت جاهلیت نا یض کشته بدین جانب حرکتی نمایند بالجمله
عنایم بدست اورده و اطراف دار الملک او را پایمال ساختند بکوبال ان

نزدیکان ان لعین بدست اورد تا استعلام احوال کفار از ان
محوجه شود و باز همان روز فرستاد و مخیدان امیر الامرای دیاربکر محمد
باشای سیغلو رسیدند و اخبار ممالک ایران زمین و قرار باش
ضلالت ایین را رسانیدند که با وجود بعد رایات فتح غایت
از بیم سطوت سلطان عالی دولت سر از گریبان در جیب خمول در
کشیده و در گوشه خود ساکن و ارامیده و متعاقب ایشان بلوک
سلاحداران که بمقاصدت فرهاد باشا و دفع غزالی عاصی رفته
بودند با اغاهای خود رسیدند و در سلک غزات حاضر و منسلک
گردیدند و هم در ان روز امر عالم امر عز صادر گردید که اغوا
عساکر روم ایلی هم از نهر بحر شعار صاوه عبور نموده در حوالی قلعه
نزول نمایند و در هدم حصار ادلو و محاربه با اهل دار و ظایف
مجاهدت و موافقت را با سایر مجاهدان بانجام رسانند
و یوم الجمعه ثالث عشر رمضان موقر بان طوپهای قلعه کوب را بر
بارو حصار بالا کشیدند و رایت محاربه را دیگر باره برافرا
شتند لمؤلفه   کشاده دهان طوب چون اژدها
دکر ده بیفکنده موسی عصی   نهاده بران حصن چون روی رو
که چون قهر و غضب ترک اودر رو   و نیز طوبها چشم دختهای

عظیم انچند محاربه دند برای حصار ارک که بنلاکش بود کشادند
ودلیران جنگجو وهن بران دنبع خوانند بانها احصا نکرده ودلیر
بود بیش حصار نهاده بودند که درمیان عسکر جنبه افتاد که امروز
محاربه را تاجی نمایند تا بدین عساکر مجاهدت آیین دست ازکار
باز داشتند و هر یک نخلها را مخود شافتند چون نطایفه که
بضرب تیر وتفنگ کفار ذوی فهنک را از دور دور با زوه ودربیک
دیدند بسنا نکار باز داشته بودند کفار خاکسار فرصت یافته
چندکس را از دلاوران که تقدم نموده بمدارج سلم بینیا
ارتقا نموده بودند بدرجه شهادت رسانیدند و روز دیگر که
یوم السبت چهارم بود خبری که برابر صادر سرکاری توجه پاشا
صورت ترتیب می یافت اتمام پذیرفت وبعد از این طریق امد
شد انجانب مخیم سرادقات سلطانی بطرف قلعه اسان ترگردید
وکلفت اعمال سعاة مرتفع شد وبرحسب لا ینفع الا وقد تلف
امیر الامراء روم ابن احمد پاشا نیز برجانب دیگر طرف اندلحق و
رایت محاربه از اخذ از انجانب ممکن بود باز داشتند و یوم
الاثنین باز بموجب ملک ینفع توان از جانب که مصطفی پاشا و نعام محاربه
مشغول تو بیرون آتش بجانب قلعه انداختند و بر سقف قلعه دونفی کمین

انو رود نقطه و یا نعد با فروخت وان سقف سوخت
دیگر روز سقف ودیوار قلعه دیگر که بجانب پیری پاشا بود یکبار
خود بخود منهدم گردید اهل اسلام باین حوادث مجتبا بجام
تعالی و کفار بعضها نظر نمودند بیت   زمال تیل نحا الیل   زاید
نکارت یتکها یکث بید   تقلم الاظفر الا علی منطبی   وهو الیتیوس
یل شی یوافق بعض شی ء   احا بینا و باطله کثیر
وهم دران ولا بالی بیلکی پاشا همت نمر کافر فی قراد مقنات
کفار انکروس و دستگیر کرده با سلاسل و اغلال ببدرگاه فتح مال که
فرستاد و سخبار احوال قتال از ایشان نموده شده نمودند
امراوا نکان از کافر منکوب دیعین شو جعا شویده حسب
زعمه کمهم جیمعا وقلوبهم شتی سررشته تدبیر خود کو
کرده بعضی برانند که بکرمی حمیت جاهلیت بیش را سند
وبمقام مقاتله در ایند و بعضی دیگر انند که از بیم و هیبت
سلطان محمدی ملت خوف و خشیت بقلوب بیکر و ایشان دربند
متولی شوند رای بیش امدن و یارای مقابله نمودن ندارند
وقرار بدمال و درمیان این دو خیال برحسب تقدم وحیله
و تاخر اخری متفکر و متحیر ماندند لمولفه خود نشیند و نشو خصم   با تو کجا برابد

نقشیست بر آب انکه شود با تو مقابل   بعد از استفسار اخبار او
اسرار ازان اشرار هو هفت را از ضرب تیغ خون خوار بعنت درکه
دار البوار فرستادند و چون دادن چند روز رخنهای بسیار
در دیوار حصار بالا شد بعد کفار حیله جوی معدوده تحسبهم
جمیعا وقلوبهم شتی غادر عسا خود را اندیشیده از اهل ایمان طلب
امان نمودند و باب اظهار مطاوعت را کشودند مقرر بر انکه
روز دیگر حصار را تسلیم اهل اسلام نمایند غزات مروت
صفات هم دست از جنگ بازداشته ان روز از تعب حرب
و ضرب براسودند روز دیگر که خسرو مشرقی نواز برده از روی
مکر شب شعبده باز کرد کنار حصار بازکسی نفرستاده سه روز
دیگر مهلت طلبیدند از بی اسماع مکر و خیانت ان اهل خبایث
مفهوم شد بنفس نفیس بجهت تقرب قلعه رفتند و ملاحظه نمودند
دیدند که در ان بیست و نه روز ان بی‌مزهان جبال ضلال دیما و
عیال و اطفال ان رخنها را بسنکها و چوب خمها محکم
و محکم ساخته اند که بیند کان از دجه اولی بازساخته اند
و در بعضی محلها که از ضرب طوب و تفنک اصلا دردی نموده اند
نمود بیل شب که مهلت یافته اند برجها و سرها ساخته اند و طوبها

نصب کرده و چند قراول از اهل اسلام بعضی برجها برشی بود پاک کرده بنده
بسیاری سر تیر اهنین در دروی ان فوج برده اند که در حبنث
به ریش درکف پای غازیان خلیده دست از جنک بازدارند.
بیت — برهان اهل دین بحق تیغ قاطعست   وان مخالفان
هرتن و برهمنی و من چون صورت حال معروض پایه سریر سلطنت
و جلالت شد بنابر ان غیرت پادشاهانه اشتعال یافته
امر قدر تاثیر صادر کردید که با زمره ان روبهان جنک بعد
عماد را و در مرض بعد بهیج وجه اهمال و امهال را تجویز ننمایند
و بخصوص صیکو از جمله نوابان درکاه سلاطین پناه را بر سر دار
عساکر جرار ینکوچری که ضرغام اجام ان معرکه طعن اجام بود و نصایح بد
و انواع تاکید و تشدید نمودند که اکر بعد ازین در امر
تسخیر تاخیر واقع شود در معرض خطاب و عتاب خواهی بود بی
اغماض ان بالیهم اعتماد بر عون عنایت ربانی و یمن اقبال سلطانی
توجه با عساکر کینه کذار دهمان لحظه متوجه جنک و کارزار شد
و با انکه جراحت بربازو داشت اما چون بازوی قوتش به
نیروی غلامی سلطان صاحب قران کرامی قوی بود در جد
و اهتمام و سعی عاقله ام دقیقه فرو نکذاشت و اکر چه جمعی در ان

روز از غزات بعضی براحت جراحت و بعضی بسعادت شهادت
رسیدند اما ضرب طوب و شعلهٔ آتش بار آن اتصال کفار خاک رحیدین
نفر ساکن را و بیرها و بیر و سوز کردیدند و در مقام بکار دان لیام راه
یافت و از جمله سعدای شهدا در آن روز بهرام بیک امیر لوای بور
بود که کوششهای مردانه و مردانگیهای دلیرانه نموده در عین رزم
کذاری بجوار رحمت باری تعالی نمود رحمه الله رؤف الودود و چون
آن ملاعین بی رونق استحکام سور و خندق را بمرتبه رسانیده بودند که
ببینید کافران تعجب آن مانند تیر در کمان انگشت تحیر بدندان
می ماندند آن روز هم بتقدیر رب ودود مجال فتح نقاب عزت را
نکشود و بظهور نتیجه از پس پرده تا چهره ننمود و همان روز نیاز
فرستادهای پای بیلک که بتاخت نواحی بدون مامور بود در بیع
پنج سن برده و شصت نفر کافر جب یوش در رقبه دواعلال بدرگاه
سعادت مآل آوردند و صورت حال آن چنان بوده که ان ابطال الامرا
و قتال کافری ضال که بنا در شبان اشتهار داشتند لشکر طلیس و تکفل
نموده که علی الغفله بر سر پالی بیلک تاراج نما زند و کار خود سازند
چون امیر شاد الدین موجب امر قضا امضا متوجه آب دراوه شرع کرده جانب
بدون بکذرند همان که بکنار آب رسیدند کافر حرب بود عبور نمودند هم

داستخوش بوده اند و جنگ در پیوسته با آن خصم سار عنایة کردکار
اب نلوی و نصرت ند رجوی اهل دین فطلت جابری شش و شکست
بر کفار خاک در افتاده سرداران عنود ایشان بعضی از حیله جان بجانی
خود را بیرون برده و اکثر صنادید آن قوم مرید نعتی کشته و بعضی
بسته کردیده اند و این هم از جمله آیات سبحانیه و میامن الهامات
ربانیه است که بر تقلیب رایات سلطان صاحبقران جلوه کرد بدکه
امیر موسی الیه را بنوعی و حرکت امر نمود و این صورت در عیان نیس
بده غیب جمال نمود بیت ونیفدع سر العیوب دکاو
کما الهم من حتم الرمیة تمرقة   محل نور الهست رای انوشاه
مبادکس که درین نکته شک و دبیته کند ذکر تاریخ نادر فتح حصار
چیغه یوم الثلثا بیت وچهارم که بیمن توجه سلطان نظام نقشبندان
حصار عجایب الا بداع اتش اقلام سون شجاع را در زیر سور شب
دکور بر شود نهادند و سنگ مدور که از کوه ازرق را اندهان
طوپ کوب فلق کت در اورند سلطان صاحب قران سلیمان زمان
خلد الله ملکه میامن سلطنته بین اهل الایمان ترتیب دیوان
عظمت بنیان فرمان داد و حکم واجب الاذعان صادر کردید که در
نقبی که در آن روز تکمیل یافته بود آتش تفنگ در زنند بنا بر

امر قدر تاثیر لمولفه   نهادند آتش در آن برج نفت   دخانش چو از
در سوی چرخ رفت   ز تاثیر آن آتش تلم سوز   بسد تاب از مهر گیتی
فروز هنوز وزرای اعلا و ارکان دیوان اعلی ادب پایه سریر که دون نظر
حاضر بودند که یکبارگی قوت نادره رفعت آن حصار که نکرده در محلی که
جمع از کفار بدبختان درون که اعاظم و اعالی بر سر برجی که تعبیه در زیر آن نمود
بر آمده بودند و احصار کالات دمی طرب می نمود که بر طبق کلام قدیم و ثیق
وعید مضمون که صاحب صابیهم نفیثهم العذاب من فوقهم و من تحت
ارجلهم و یقول ذوقوا ما کنتم تکبسون ان برج کوه شکوه بر اوج هوا بر
یا مر رب مجید مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها گردید لمولفه

خانه در نهاد حصار ادل   در اثناء آتش چهار در لـ
چنان در رفت آن برج سوی هوا   تو گفتی که شد تا به اوج سما
و زان پس چنان ریخت ز اوج فلک   که ده پایه سنگش گذشت از سمک
در و دو چشم و کوه ها شد رمید   که گفتند روز قیامت رسید

ارکان دولت و سران سپاه که در دیوان معدلت دستگاه حاضر بودند
باستعجال از خبر گذشته متوجه حرب و یورش گردیدند و اول
کسی که از اعیان قدم بپیش نهاد سردار عسکر بیگلربیگی و متعاقب
او مصطفی پاشا بود و سایر غازیان عظیم مجانین متعاقب و متوالی

فوج فوج و فوق فوق نیز رسیدند و بیش رسیدند و سینه های بی سکینه را
در راه حد اسپر سنگ و تیر بلا ساخته وظایف سعی و کوشش تقدیم نمودند

گرفتند مردان ره قلعه جنگ   چه مردان پلنگان پولاد چنگ
بپوشیدند جلکی سخت کوش   ز غیرت بغرانید افکنده جوش و هو

حنبد که جمعی بدرجه شهادت رسیدند نمره دیگر چنانکه ترکان
بر سر خان تمامانند بیش میدویدند و نفوس آگاه دل را بلکه سبیل الله
میکردانیدند بیت   عشق که پایان او چند انک عاشق میکشد
نمره دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند و کفار مرتد شعار مرسالم
ما نقیه هدر افکنده انبوغی بر باحد داشتند و اعلام محاربه و مضاربه
را بر وجهی برافراشتند که مزیدی بر آن متصور نبود و برجی سر
کشی که بقوت آتش منهدم گشته بود بنیاد او در مبنی بود که تقر
بیا ببین کن بلندی داشت و بیشت انزا برسنه بود بند
چون غران پلنگ سمانت قصد آن می نمودند کفار سراو
از دو جانب آن سنگ و چوب را مانند باران بر سر آن نجتار
آن می باراینه ند و بعبا ثان که در قرب بارو رو به بالا دانستند
قرغانهای بر فیزل در عین جوش و بی اجصاد نموده
و سبدهای مکنی عمل را اسو با برج می انداختند و می بیختند

وباوجود این حالات غزات شیر صولت پلنگ کمان کوه بیما کوششها
مرعی داشته و اقدامهای شهورانه می‌نمودند الغرض از روز از بام
تا شام ارکان مقاتله قایم و رسوم مقابله دایم بود چون لغ
نمودند در رخنه چندان دریاها که در رخنه شد لشکر روم ورنگ
فشردند آن سام دران رنگ که گر کوه بودی می‌شد زجای
واگرچه آن روز هم عروس دلبندی تسخیر از پس پرده تقدیر روی
ننمود اما خون درون حصار فی الجمله گشودن شروع بود جمعی
کثیر از ابطال و بهادران اهل سعیر آن روز هم بر بئس المصیر
شتافتند و از این معنی ضعف کفار مقابله روزهای دیگر میان
اهل سقر مرئی بود نیز دلفریب مقدمه فتح قریب گردید
چون چرخ تخت اشام پرچه تیرگی شب را فرو گذاشت و کافر
سیرتان لشکر ظلام را آرام داد بقیه کفار بر نشان اتحاد جمع شده
راه رای و تدبیر کار خود را باز جستند و سر رشته باز یافتند
و با وجود این همه نوع اضطراب و صورت انکسار حال را
بقرار صلاح نوشته مرتبه براکه در میان ایشان بود بصورت
مسلمانان در این مجال که فرصت دیگر فرصت یافته امان در بخشیده
بیرون آمده خود را بمعسکر پیری پاشا رسانیده و قضیه فرستادن

مرتبه بوده را با ورق مسطور باز نمود پاشای مشار الیه هم
فی الحال جمعی را از لشکر غازیان بطلب فرستاد و بعنایت الهی
همان لحظه بدستش آورده رسانیدند و صباح روز ابلا
بیست و پنجم برابر قلعه بر سر جویبن کرده بود و لا انقلش و قبایل ند
و باز بنای جنگ و محاربه را بر بنیاد سخت‌تر از هر روز
نهادند و همان روز از امرای متعین قرال پیرو نامی از بعد که
دار الملک آن ملعون بود فرار نموده بمعسکر ظفر اثر رسید
و بشرف خدمت و اطاعت نواب کامیاب سربلند گردیده از احوال
قرال و اختلال احوال آن کفار را چنانچه بود بعرض خدام
آستان سلطنت ایشان رسانید ذکر تسخیر قلعه ادل
و تحلیه آن از اهل در لاجور کفار ماحیله بار بها بت
جد و اهتمام و کمال عزیمت و اقدام سلطان اسلام رسانیده
نمودند به تعیین دانستند که بر حسب مقرره با وجود
تا موسمان فتح این قلعه و فتح این ... نمی‌نمایند سبات
کار و کار در باز نمی‌دارند لاجرم حاکم و کوتوالان که
مسمی بوعیبه او لانفوسا برضا دیل کفار برشان انگاد
جمع ساخته باز نمود که از طلب و اهتمام این پادشاه اسلام

معلوم شد که آخر الامر کار دوباره این حصار نتیجه خواهد انجامید
و نهایت این معانی مابکجا خواهد کشید اولی آنکه موجب حسن بجا رسانیم
نقد رنج به تسلیم حصار و طلب امان جان را ازین کرداب بلا خلاص
کردانیم و کشتی هستی را بساحل نجات رسانیم چون مرده کفره هم طریق
خلاص را منحصر در همان دیدند با رئیس ضلالت ناسپاس خود متفق کردیده
مان دروی اضطرار اکبر از طریق طوع و اختیار با اعناق منکسره کردن
بطوق تسلیم و اطاعت در داده و اعلام مخاصمه و مخالفت را فرو کرفتند
و طبل امان کوفتند و آغای عسکر ینکیچری را طلب نموده کفتند که بلی
قلعه امیر پاشا والی در باب سلیمان محافظت نماید موسی الیهم یکی از
روسای آن طایفه به نیابت خود فرستاده آن ملاعین را بعضی نشستن ابرام
نمودند که البته اغا بذات خود حاضر آید موسی الیهم مردانه و بی باکانه
در پای قلعه حاضر شد الا کشتی خاکساران بالای حصار فتح کلام
نموده کفت اکنون که اغای ینکیچری قبول می نمایی که بعد از تسلیم حصار
و ترک نبرد و سنکر ما در جان و مال و اهل و عیال از تعرض غزات نصرت
مقرون محفوظ و مامون باشیم و بهر جا که خواهیم رویم اینک قلعه را
تسلیم نمائیم مشارالیه تکفل مدعای آن قوم مخذول نمود اما مشروط بانکه
از اسلحه و آلات حرب و ضرب اصلا با خود چیزی نبرند انجمن مرام

تمام شده حال دو کس که یکی ترجمان بود بالا فرستادند آغای مشار الیه
آن دو کس را فورا بدیوان همایون حاضر و صورت حال را معروض پایه سریر
سلطنت و جلال کردانید سلطان صاحب قران هم بلطف [illegible] با پایان مقرون
ماء مول او فرموده آن قوم را امان تا بشرایط مذکوره امان داده روز
یوم الخمیس کافران عزیمت سازند بدیوان حشمت نشان حاضر آوردند
تا قضیه تسلیم تکمیل یابد چون آن دو تن قوت کامل رحمت و مروت
شاهانه را ملاحظه نمودند کوییا او هنی در رد اعیه تسلیم حصار پیدا
کرده خواستند که به تسویف و تطویل کلام و ایراد معاذیر
های نافرجام آن روز را بشام رسانند بیت

ز دست مرگ نتوان جان بردن ولی نتوان بکلی سپردن

بعد آن محل تسویف واستیلای حرارت خورشید بیماجون در خدمت
سلطان صاحب قران با حشمت معلوم کردید که هنوز تا غایت
امر تسلیم بنا تمام [illegible] غیرت دینیه خواست که آن و حقیق کرد
و حرمن امن و امان آن قوم سست پیمان سوختن بپذیرد از ذمره
بوابان درکاه کیتی پناه یکی را امر و ذرا فرستاده احضار سبب اهمال
و تسویف فرموده به اغای ینکیچری هم کلمات عتاب آمیز شور انکیز نذکر
انجه دی روز در پایه تخت همایون بخت معروض کرده اند

تا غایت امری از آن ظاهر نشد و نه رای بیل ارای خواستند که کوه را به
تسلیم مقام و دار و تعزیب از بلدان و امصار خود با نواع استمالت
و دلجویی ارضا نمایند و بموجب گفته مشهور که بیت

نرم نبات باش که ابد برون　　　مار ز سوراخ بلطف و خوشی

عمل نموده بمدارا و ملاطفت مهم را اتمام دهند اغای منار الیه که
در معرض عتاب و خطاب سلطانی بود که نزدیکست که شم اذان
کوه را اب و اتش را از تاب کرده اند است جراحت را ابباز یانه حرمت
برانگیخته و اب روی از رم و مدارا را لخته ترغیب داد که از کافران
ست بنیان از مجلس بیرون کنند و گفت که همین لحظه متوجه قلعه و رمان
ما خود گردید و ان دو کس ما را بان فرستید که اقبال و دولت بادشاه
جهان پناه ما را احتیاجی بایشمان و مطاوعت شما نیست و بر حسب
فرموده تدبیر معروف اعملوا علی مکانتکم انا عاملون با نجه مقدور شماست
در حفظ و استحکام مقام خود بکوشید که ان شاء الله المجیب عنقریب
است که با قبال بادشاه سکندر نشان طوفان اب تیغ در ریغ ابطال جبال
درایات شما خواهد رسید و جام فتح مبین از افق توفیق دبین
طالع خواهد گردید و بر اخراج ان دو کس فرمان نمود و موحیدون رای
صاحب رای خواستند که دست کین حدت اغای موی الیه نمایند متعهد نیفتاد که

از حوادث شرار که اژدها عزت بادشاهی (بود) بخرمن صبر و ارام او
رسیده بود و بر توی بود که از اشعه رای عالم ارای شهنشاهی
بروی افتاده لاجرم از باد حمله این شنیع و حدت انتقام از کمان
مستاجره او صاعقه مانند شعله خلاف که از مهبوب عواصف ریاح دکر
حرکت اید در گرفته افتاده مجال مخالفت را ممهلاد ... انتظر ملجا
تسلیم ملجا شد مکتوبی مختصر بمال مرغ تیز پر بسته بدرون
حصار انداختند افادن مکتوب بیان قوم منکوب متلاطم بود و غریو
و ولوله تفرقه در اهل قلعه افتاد حتی همان ... بر داد و کوه زوال
ضلالت منوال با جمعی از مرحه کرده ما نند شیاطین مرجوم (بشهب) بالنجوم
ثواقب از هر ناحیه و جوانب فرو ریز ند با بین امدند و حصار و
قصور را تسلیم غزات ملایک لشکر نمودند و جاو شان درگاه
عالمیان طایفه مخذوله را بدیوان عالی رسانیدند و نو رای عالم
ارای مهر موجب فرمان قضای نشانه قوم نبی ابا را بر حسب فرموده
و او فوا بالعهد خلعت امان پوشانیدند و حکم نه نهاد عطا فرمودند
کما رعاک رعیهم اهل عیال را با انچه از امتعه و اموال توانستند
برداشتن تا شب بایین میکشیدند و اشک تحسر و یافتن از دیده ملعنت
می بارانیدند بحسب

وهمان روز هنگام عصر موذنان بلال آهنگ که بلابل گلستن دین محمدی و عند
لیبان روضه ملة احمدی اند بر بروج فلک عروج آن حصار بر این اقامت
مراسم اذان و اشاعه مراسم تبدیل ظلمت کفر بنور ایمان نمودند و لوای ملمع
عنبری را که با عسکر ینکچری می باشد بالای برجه بر قلعه افراختند
و نوبت خانه سلطانی را نواختند و کلبانک تسبیح و تهلیل را بسمع
جمع اهل تقدیس رسانیدند شعر   قد ظهر الحق و باد الهدی
لمن له عینان او قلب   نصرت حرب اسلام فیه ذکر فلا فهم عذب
رایت دین از تو بر افلاک شد   و ز آتش کفر جهان پاک شد
وصباح روز دیگر پیری پاشا با دفتر دار بقلعه در آمد الامان و التسلیم
قال و بعضی حساب بیع اثقالکه باز مانده بود بنظر و قلم در آوردند
وکفره آن حصار دو طایفه بودند یک طایفه کفره ونکروس که بانی
آنجا بودند از کفره انکروس بودند و جماعتی دیگر که نصرانی
دعا بودند از کفار صرف بودند چون انکروس بنا بر هوا اکثر
بهم ملتان خود ما محو کردند بمقتضای عقد عهد ایشان از آذر کشتیها
بنا نه از راه آب طونه بجانب قلعه اصلقوق بزد بالای سکور بیتاد شد
تا ثار الیه هم کس همراه کرده و چند روزنه بجانب دالکوز البوا که
بس الفراد ست روانه کرده اند و سرفنان که اقامت و مقام را

در ظل معدلت سلطان اسلام اختیار نمودند ایشان را با عای بلوک علوفه
جیان سپردند با مراعات و محافظت نموده بنواحی دار السلطنة قسطنطنیه
رسانیدند و در محال و اماکنی که مناسب باشد توطین نمایند تا بزراعت
و عمارت اشتغال نموده بر حسب قانون عثمانی بر سال از ادای عشر
معاف باشند و در سلک سایر اهل ذمه منخرط کردند و این عروس فتح
فتوح تا آیس یوم الخمیس بیست و ششم ماه مبارک رمضان سنه
سبع و عشرین و تسعمایه بود که بعروس ملک و هاب از نقاب احتجاب
بیرون خرامید و از ابتدای زمان محاصره تا انتها بکاه تمام بود
با انکه نزد اکثر انام فتح انجنان حصن فلک ارتقام بیکسال اتمام هم
مستبعد می نمود و الحمد لله الودود نظم   دولت صاحب قران عرصه گیهان گرفت
ماه سر سنجق سرحد کیوان گرفت   هرچه ز اطراف بحر و ایجه ز اکناف بر
داشت بر تیغ آفتاب سایه یزدان گرفت   ما همه را ابنش سر فلک سان گرفت
از طرف دولتی کرد چون دیوان نبشت   ورق تسکر بش ملک سلیمان گرفت
ای که جوهر تیش از پی ترویج دین   قلعه سخت چنین دست توان گرفت
فتح نه امروز کرد بی دعوی شکرت   باتو ز عهد ازل آمد و پیمان گرفت
و بعضی از اهل کمال در تاریخ این فتح نامدار دو بیت گفته اند و در سفینه
کرد الواقع انجه بالهامی ملهم غیبی بر لسان آن وحید العصر لاریبی جاری شده

بظهور رسید خیابجه ان حکایت صحیحة الروایات اینه انشاء الله الرحمن ببین
خواهد کردید وان دو بیت اینست نظم فتح شد حصن بلغراد جهان
کشت ارشادی مزین جون عروس امد این فال عجب تاریخ آن
باد فتح باب ملک انکروس ذکر حوادثی که بعد ان وقوع این فتح
فتوح غایات وصول رایات سده ایات بدار السلطنة
عظمت سمات ظهور یافت صباح برافراح یوم جمعه بیست و هفتم ماه عالی
قدر مذکور که بجامع ملک مجامع فلک بطوع تباشیر اقبال سلطان
با احتشام تحت بام ان کدورت ظلام کفر ایشان برداخته کردید و اعلام
بشارت اعلام انوار اسلام انتشار بر اطراف منبر بایر خطیب کرد وقت
مقام افراخته شد فرمان قدر رسان سلطان صاحب قران باقامت وظایف
صلوة جمعه و ادای مراسم ان عبادت عظیم صادر کردید کنیسه که در حصار یاد شده بین
مدتهای فی الخصا بکدورت ظلمت کفر و ادبار ملوث و مشحون بود از نشانات
صنمان بجاروب شعاع مانند از اوساخ ان قوم کستاخ پاک کردانیدند
وفرش و بسط زیبا و وزاخ را دران کارخ کستر اینده و سلطان اسلام پناه
پناه با مواکب ملایک دستگاه از حجره که بر باب صلوة بنیه بوده بسعادت
موفور عبور فرموده ان کنیسه را بجامع اهل ایمان و سکینه کردانیدند و تحتانیت
ادای صلوة جمعه فرموده اعلام شعایر اسلام را دران مقام تحت مبنا قام

الاقبال دولت
الدنیا علی الاتفاق

الصلم و الكفن

در ساینده شعر دانت علی ملک من دانیة النفاد فی خلع والشرك محی بها
مولفه روان ساخت انهار دین درست ز افواه کفران بر و بوم شست
وفرمان جهان مطاع بتعمیر اطراف و ارباع ان حصار که از ضرب طوبهای
آتش بار و نقب کوه کنان فرهاد آثار انهدام یافته بود شرف اصدار
یافت و با اندک زمانی بر وجه وسود ان که مانند قلوب برشوار اهل
محبوب و برای شده بود مثل خواطر نواصر اهل دین معمور کردانیده شد
وانجه بسید عرابه طوب که دران سفر بیاید همراه بود دوبیست
طوب را ضمیمه سایر یراق ان حصار ساختند و بیست عدد دیکر از قلعه
بکوردین فرستادند و جمعی کثیر از دلاوران عسکر ظفر رهبر بکی
جهت دراسی که با این تعیین فرمودند و قرائی که دران نواحی حوالی
بود در وجه ضمیمه مرسومات ایشان عطا فرمودند و انجه ادوات
محاربه و مصادمه سا بقا دران حصار بعد مضاعف ساختند الحاصل
کنجی برداختند محفوف بصنوف اندها یان اتش بار و نکان کهنه کنار
مولفه د کرشد حصاری جو برج فلک کسی دا برو دست قد جز ملک
شرع نعم بعرسو بر وجه وقلال جو دلهای پاکان حصون از خلل
و بر حسب فرمان قضا امضا منشیان بلاغت املا و دبیران عطارد
انشا بتحریر و تسطیر فتح نامهای دلپذیر مشعر بر اعلای شعایر دین

متین و معلی بیاد نقا احکام شرایع سید المرسلین علیه افضل الصلوة من رب
العالمین اشتغال نموده باطراف ممالک و اقطار و اکناف اقالیم و امصار شرق
و غرب و بر و بحر فرستادند و آوازه بشارت انهدام مراصد کفر و غوایت
و استحکام بنیاد ملة اهل اسلام و هدایت را در بسیط زمین و زمان
در انداختند بیت   چه مرکز نو لشکر دین پیروز دست
و این هنوز اول آثار جهان افروز دست   و چون نوید این فتح جدید و بشارت
این نوباوه روضه نصرت و تایید بمسامع اهل دین سدید رسید
در شهر و هر بلد آیینهای پر تزیین بستند و ابواب فرح و سرور را
گشادند که عروس سروری چنین که در ازمنه و دهور دست درازی
هیچ پادشاهی عالیجاه دیگر نکرده بود این سلطان صاحبقران کشور
ستان چون تایید ربانی با شکر بنای مراسم سور را بتقدیم رسانید
و الحمد لله الحمید   و بعد از آن یوم السبت و یوم الاحد اقامت دیوان
عدالت و عقد مجامع نصفت و ایالت فرموده به بعضی امرا استحقاق عطایا
فرمودند و بعضی را در مواجب و مرسوم افزودند و یوم الاثنین
با مواکب کواکب مراتب یکی از نزهتگاه بجانب قلعه عبور فرموده سیر
حصار میل نمودند و اطراف انرا بطرز احسان در آورده بدو بنای
سوری دیگر برگرد حصار زیرین و زیاده کردانیدن عمق خندق آن

امر فرمودند   و یوم الثلثا غره شوال باقبال اقامت وظایف عید سعید
و ادای صلوة و شعایر آن بر وجه شرع سدید فرموده ابواب تصدقات و عطایا
را بر وجه برایا گشودند و تا یوم السبت پنجم ماه گاه بتفرج صحرا و گاه به سیر
شکارگاه گذرانیدند و یوم السبت بان انعقاد دیوان معدلت بنیاد
به بعضی ارباب استحقاق مناصب و مراتب عطا فرمودند و بخدمات
عالیه جمعی که سزاوار و ارجمند بودند رجوع نمودند و امر بقطع و قلع بساتین
اشجار قطعه زمینی که از جنین سرم مقابل قلعه واقع بود صادر گردید
و آن عساکر فیروز خلق و سپاهیان تمام قریب به پنجاه هزار تبر با تیشه
و تبر زبعان نهادند و در قطع انها شروع نموده اصول و فروع انرا در
کمتر از سه روز برداختند و سطح آن زمین را مانند قلوب احرار از
خدشه آن اشجار پاک ساختند یوم الاثنین بیست و سیم که سلطان صاحب
قران بعزم تماشای شکارگاه بر سمند سعادت سوار شده با فروز ظفر بدان
صوب گذر فرمود آن چنان درختانی که هنگام هبوب ریاح حرکات رؤس
اشجار رئیس آن امواج بحار را بر نظر گردید مصدوقه فرموده قاعا صفصفا
لا تری فیها عوجا   گردیده بود و سطح آن زمین که از تشاجر اشجار
چون وجه صورات از ملامت اسرار ناپدید بود مانند تبین حق از باطل گشت
قد تبین الرشد من الغی بکمال جلاء و صفا رسید و بعد از آن تا یک هفته

دیگر دران بودت ظفر اثر توقف فرموده گاه دیوانهای عظیم منعقد می شد
گاه دیوانهای خاصه و در ان امرای عظام غزات کنار انکروس با بوندای کبار و ارکان
دولت ابد مدت مشاوره و محاوره می نمودند و گاه به بزم مینو و شکار بر سمند
بلند اقبال و باد سوار دشت تفرج ان صحاری می فرمودند لمولفه

بصید جهان گاه تا زیره دست — گهی سوی صید گوزن باز مست
بخوان نعم گاه ننهاده حساب — چو شیران ز ران گوزن کباب
گهی دیگر اندر نظام جهان — سخن گفته با بخردان و مهان
گهی گشته فارغ ز هر کار و بار — شدی در پرستیدن کردگار
از و جسته توفیق و تایید بس — بجسته ز کردگار نه از هیچ کس
چنین است اوقات این شاه را — بر این تا ابد حسن گاه را
شه بحر دل صفدر کامیاب — سکندر رکاب و سلیمان جناب
شه غازیان خان سلیمان داد — که عالم از او گشته پر عدل و داد
بروی زمین مهر رخشنده او — بیکدم دو صد گنج بخشنده او
به رزم عدو پنجه زن همچو شیر — که بزم در گنج بخشی دلیر
چو بنیاد تخت از نهایی گرفت — ز تیغش جهان روشنایی گرفت
که دین نبی زو قوی گشت باز — ز کفرها او گزند در گداز
خدایا تو این شاه دین دار را — که بر شرع دارد همه کار را
بتخت کیانش بسی دیر دار — رخ عدو تیغ او سیی دار

و اگر چه رای عالم آرای سلطانی آن بود که در همان سال و مجال بصوب
دار الملک قرال توجه فرمایند و تکمیل وظایف انعزا نمایند اما
چون فصل خریف شریف رسیده بود و دران ممالک که بلاد شمالیه
است اوایل ان فصل حکم اواسط شتای جایهای دیگر دارد خصوصا که
دران وقت ابرهای مطار مانند کف سلطان بحار نثار عظیم الاقطار
و کثیر الادرار گشته بود و ابرهای برفبار در مسالک آن ممالکست
مثل افواج عساکر دریا امواج غزات ظفر مقرون در رود دشت
و کوه و هامون را فرو گرفته ان عزیمت را تاخیر نمودن اصوب
و احری نمود و معاودت به مقر سلطنت و تخت مملکت احد و اولی بود
بنا بر آن یوم جمعه یازدهم شهر مذکور از آنجا کوچ کرده مساق ان لشکر
صلوة بصوب حوالی بلغراد روانه کردید و یوم السبت رایات ظفر
آیات هم عبور فرموده ان محل را مورد ان محل را مورد وفود سعادت
و مرکز جنود نصرت گردانیدند و سه روز دیگر دران مقام اقامت
فرموده دیوانهای عالی منعقد شده بعضی تغییرات و تبدیلات و دا
و مناصب بعضی امرا فرمودند از جمله ایالت بلغراد و دتره و نواحی آن را
با آنکه محل سنجق تمام بود ضمیمه سنجق سمندره ساخته هر دو را بالمصد

هزار اقچه عثمانی بر مالی بیک کچی باشا عطا فرمودند وجای او را که سنجق
بوسنه بود با میر سمندره خضر بیک دادند وسوای این امارت هشت
سنجق دیگر به بعضی امرا که از ایشان از بجای خدمات پسندیده صادر گردیده
بود احسان نمودند وبه بعضی امرا که در این ینکچری که جان بازیها نموده
بودند مبالغی ترقیات ومناصب مناسب حال هر یک عطا فرمودند
دو بیت برورد شاه کشورکشای یکی اهل تیغ و دگر اهل رای
زشاهان شنو کرو دولت ربود که دانا و شمشیر زن را فزود
ویوم الاربعاء سادس عشر شهر حقرد بسعادت وفیروزی و اقبال
نهضت کوچ فرموده بعد مرحله نواحی شهر وقلعه سمندره مضرب او
تاد خیام فلک قیام گردید وبعد از آنکه استراحت بر حقیقت براق
براس با بعضی خواص خدام عالیمقام سیر و تماشای حصار فرمودند
ویک روز در آن مقام اقامت فرموده اعلام ظفر اعلام سلطانی را پیش
از خرامیدن مواکب خسروانی با امیر علم روانه علم روانه دار السلطنة
گردانیدند وهمچنین از هانجا اغا وعسکر ینکچری را با خلعت نصابر سابق
با عساکر مذکوره اجازه پیش رفتن دادند و در همان دیوان امرای
الویه روم ایلی خلعت اجازت پوشیدن و انعام بحر شمایل را پوشیدن
هر یک با طراف و ولایت ایالت خود رخصت مراجعت و انصراف

عطا فرمودند بیت
نوازش بسی کرد بیند گمان
همی داشت این و نخست گمان
وان جمله بقیه عرابهٔ طوب نفر بود که
در آن سفر کفر شکن همراه بود پنجاه طوب دیگر را ضمیمه سایر یراق
حصار سمندره گردانیدند ودر همان منزل فرستاده امیر لوای نیکه
بولی با ایلچی امرای مملکت کفر اتلاق بدرگاه فلک رواق رسیده بعرض
نواب کامیاب رسانیدند که فرمان ده آن مملکت از سرای فنا بسوی
دار الخلود رحلت نمود وصنادید وحکام آن ملک ولد مشار الیه را
ناسزاوار جای پدر دیده امید بر عنایت سلطانی دارند که
حکومت آن ولایت را بمشار الیه عطا نمایند تا در سلک سایر بلاد طیوم
خراج گذار منسلک باشد وطوق انقیاد و بند کمر بندگی اطاعت
کنند چون من راصورت این قضیه را معروض پایه سریر کردانیدند
فرمان اعلی چنین صادر گردید که اگر مشار الیه را هوای ملاعب در
وقت در سر است باید که از مرفوع ساخته و بعزم دریافت شرف
پایه بوسی تخت عالی بخت ما تختگاه بیاید اگر آثار رشد وقابلیت
دریچین احوالش مشاهده رود با بجاح مطلوبش اشارت عالی
صادر شود لمولفه
هر که رو بر خاک این در
نسود سود او بر دو لیس دست رس
ذره را ان برتو خورشید پیر بالا

و نوزدهم ماه با وفور عظمت و جلال از آن منزل کوچ فرموده به مرحله نوب

قریه سوخ بلاغ نزول مواکب اجلال و ورود مراکب اقبال واقع شد و آن ناحیه از

رونق کار روز ایام و تلون صبح و شام که لا یدهر فرحی از جمع هر غمی را الی دهر

سرور را بنوعی لازمست چنانچه گفته اند وصف حال را بر لغتی نظم

چنین رفت از تقدیر جنان / که گاه با خار باشد گنج با مار

عسل با نیش زنبور است پیوست / شکر را نیز غوغای مگس هست

در آن یورت از جانب دار السلطنه خبر پر شور شاهزاده مرور

سلطنت نژاد کیخسرو نهاد سلطان مراد رسید که در سن هشت

سالگی بسوی هشت خلد برین خرامید و غنچه گلبن مرادش هنوز

در گلستان رشد و رشاد تمام شکفته از خار جفای زمان نو نوردا پژمرده

گردید جعل الله قصور الفردوس مکانه و اقرب ابنیه رضوانه

هر چند که ذیر گردونست / مادری خاکی و مادری خونست

مادر خون بپرورد زبان / مادر خاک از او بگیرد باز

چون این خبر ملالت اثر بمعروض مسامع علیه سلطانیه گردید عنان الالام

و از ابر مرآت ضمیر خورشید گرد اندوه رسید جمیع وزرا و ارکان

دولت جهان آرا تغییر عمامه و تبدیل جامه نموده بخدمت تعزیت قیام

نمودند و شرف تقبیل اقدام جنت مقام دریافته روی تضرع و ملالت کنان زمین

رخاک

بر خاک شکستگی و سوگواری سودند و بکمال استرجاع توسل نمودند

بعد و ورود سلطان صاحب قران فیروز برای تحصیل اجر جزیل

صبر جمیل را شعار حلم و وقار ساخته و دست جود و مرحمت جمیع

ارکان و اعیان غلامان درگاه گیتی پناه را با کیان خلعتهای فاخره نواخت

و بخلع البسه عزا فرموده مجددا همه شرف پای بوس رسیدند و

مضمون در مکنون این مقال را بلسان حال و قال ادا نمودند

لعل اگر شکست کان بدخشان مدام باد / در گر شکست بحر عمان پر در و لعل باد

کوکب اگر نهفت بسوی مغرب فنا / خورشید چهره پادشاهی مستدام باد

و از آنجا کوچ فرموده وزرا و امرا در مراحل و منازل بلوازم سطح

تسکین شورش خاطر همت گماشته از ماحصل این واقعه هم بر این

بعد ترتیب اسباب نشاط شکار مینمودند و آن حضرت هم بر سبیل شکار کنان

و صید افکنان از آنجا بده مرحله بشهر فیلک نزول

بمیمنت شمول فرمودند و سه نفر در آن منزل غم سودا

و تراق فرموده شکارهای دلپسند نمودند و یوم پنجشنبه

هفتم شهر ذی القعده الحرام با سعادت فی اختتام از آن منزل

روانه شده به یک مرحله قصبه سلوز که بر ساحل بحر افتاده کز

بدو منزلی دار السلطنه واقعست مخیم سرادقات گشت و بعد

مقول همایون اندک ساعتی استراحت فرموده در دو دقیقه‌ای باد روان
شاهی که احضار نموده بودند در این همان شب با قدری که لیلة الاحد
منزد هم ماه ذی قعده سنه سبع وعشرین وتسعمائه کرد قالب جسمانی
حلول نماید برای منبوغهای سلطنت ومقام دلکشای عظمت و حشمت
دخول فرمودند و در آن زمان از سر زبان مضمون این گفته
باد ادبیر که نظم — بازها کرد و من نشد خاک جناب سلطنت

کامدان مهر جهان پیمان باب سلطنت — تا بشوعه دولت سلطانی دگر برخود فزود
باد دیگر یافت جون نور تاب سلطنت — روضه ایوان شاهی از فرح شد تا بنام باز
جون بکوی جرخش امد بان اب سلطنت — گرچه خورشید جهان‌افروز هست در برج شرف
هر کجا باید شرف نبود افتاب سلطنت — گرچه خورشید سلطنت
سلطنت در هر شهی باید مقابل در خود — نعمدانی سلطان فرو نشاند ار حب
کاج دین اندولتش بس نعمت بس قدر یافت — بد تا ز جرخ بر این بادشه باب سلطنت
باو فزون نصرت واقبال باد ادر سپهر — در حضرتا دیا همه کامیاب سلطنت

ذکر واقعه فاجعه شاهزاده مرحوم دیگر بان موجب همان مقال و بر
طبق همان مثال نظم — که خورد نوش باده در پیش
که بی ان نخورد صد ره نیش — نیش و نوش جهان که بشرع گشت
در دم و در دم یکی بکی است — دنیا و آخرت مذکور که ماه خورشید

ساق در محاق بود با کوکبی دیگر ان کواکب برج سلطنت و غلاد ر
موزه احتفا و فنا افول نمود یعنی اختر تابان برج سلطنت و سعود شاه
زاده مرحوم مودود سلطان محمود که سن شریفش بشش سال و سیم
بود و بتباشیر رشد و نجابت انطباع جبین مبینش دمیده از این
سراچه اعتبار نشسته در روضات جنات عنبری انتقال فرمود
از بی کودکی که بهر خاکدان ز اعتبار با نعمدار حزن و اندر بر کشای ظلم
عاطرا اینه وار نشست و سحاب ملال در پیش خورشید ضمیر مهر
کردار صورت بست نظم — زمانه جز این کار دیگر ندارد
که کی نوش دهد نیشی رساند — کجا عیشی صد نیاز با او ست
کجا برکت صد خار با او ست — جمیع ارکان دولت و اعیان ملت
تغییر لباس نموده بخدمت تعزیت و تبلا تا ملک بر سمت مبادرت
نموده در تسکین حرقت آتش این محنت بکلمه کریمه استرجاع توسل و تشبث
نمودند و بعد از اقامت مراسم صلوة و دعا از گنج مخزن خاص سلطانی
و آن یاقوت معدن خسروانی را که ذخیره یوم معاد باد در عمارت
جدید سلطانی برابر قبه جد بزرگوار جنت مکانش پادشاه اقلیم
ستان سلطان سلیم خان علیه الرحمة والرضوان مدفون ساختند و هم
دوش و هم آغوش برادر عالی تبار شاه زاده مرحوم سلطان برادر

گردانیدند بیت

بدین خوبی جمالی کادمی راست — اگر بر اسمان باشد زمی را نیست

و در همان روز بعد از الطعام طعام بر کافه فقرا و ایتام و قرات ختمات کلام ملک علام و انفاق دراهم و دنانیر در باب اعیان و ایتام بر سر تربیت حسب رتبتش به اتخاذ قبه عالی و تعیین حفاظ و قرا که در هر صبح و مسا در ان مکان مجید به تلاوت قران مجید اشتغال نمایند امر عالی صادر گردید بحمدالله باتمام رسید و نوکران بان بجمیع وزرا و علما و عظما خلعت خلع الیه عزا عطا شد با مجموع بشیرهای نوین سرافراز گردیدند و دعای دوام ایام دولت ابدی انجام را بر حسب این کلام بتقدیم رسانیدند که لمولفه

شها بادا ایام عمر تو ایام — چنین است احوال دنیای فانی
اگر رفت یک گوهر یاد یکتا — گهر هات ای گوهر کن فکانی

ذکر امدن رسل و ایلچیان از اطراف و اقطار چون صدای سرهنگ غرای این فتح اسلامی و این نصرت نامی در اطراف و جوانب بودند با رسال رسل و عرض پیشکشهای با تجمل مبادرت نموده طوعا و کرها خدمت تهنیت و تعظیم تقدیم نمودند از جمله ایلچی فرمان ده وندیک و ایلچی مملکت روس و ایلچی قره بغدان رسیدند ضمیمه اقطاع هر ساله از اقمشه و سمور و موینه و اسب و غلمان و جواری مطبوعه و نقود مسکوک کرد جیبوکر

چندان اورده بودند که چند بن روز در دیوان عظمت منوال بتعیین عرض ان اسباب و اموال مجال اشتغال با بر مهمات سلطانی نمی شد و هم دران اوان فرستاده امیر الامرای مصر خیربیک کس عرضی رسانید مشتمل بر انکه در بعضی ولایات یمن که اهالی یمن معدلت سلطان صاحبقران در کهف امن و امان اسوده و در ربوع فتنه و اشوب دیگر نشان ننموده بود لمولفه

نه عدل برازنده تاج و تخت — شود فتنه در خواب چند از بخت

در این ایام شخصی سکندر نام بان دیار ممالک در ظلمات خود و اظلال دخل کرده رایت عصیان و طغیان بر افراخته و طایفه کثیره را از اهالی و عصات ان بلاد مطیع خود ساخته و در بعضی ازین واقعات ان دیار خطبه و سکه را بنام القاب ها بود مزین بود بنام بدرنجام خود تغییر داد کاکه مجال اداغ بند که غلامی استانه سلطنت رسوم فی ایالت ان مرز و بوم مامور و موسوم بود با اندکی از مردم روم که با او بودند اعتماد بر عنایت سبحانی و استظهار بدولت سلطانی نمود در بی تحاشی متوجه دفع ان خارجی شدند و با انکه لشکر او قصیع عسکر رومی بود و نیش اهل نقصان مقاومه کال با او مجال نبود در اوایل التقای فئتین که هنوز نا هیجا و قتال بر وجه کمال اشتغال

بیافته بود اسب کام بد لگام ان سکندر نام سکندری خورده بسر در امد

و در ان حال بعضی رجال ابطال کماه از صورت حال واقف شده بر وی

ریختند و با مردمی که قریب بان نامردم بودند دم او بخنجر ولت

منکوب را مجال درکوب نبود مبادرت رومی کرد و برا برو بتاخت

یافته بپایی امد و باب شمشیر بر تاب جنانکه گفته اند کلی نم دیر را

انجامست کار ش را باتمام رسانید و سر شوریده اکر مکیال ضلال و منا دانی

و کاسه غرور شیطانی بود بضرب تیغ بیباکی جدا کرده ایند و بکار دستان نید

و فرستاده مذکوره ان سر پر شور را بدرگاه سلاطین پناه اورد

و معروض کردانید که از ظهور این فتح یزدانی و وضوح قوت اقبال سلطانی

حکام و فرمان دهان سایر ولایات ان خطه سر بر خط اطاعت و بندگی

نهاده نقطه از دایره انقیاد بیرون نمی روند و الان خطبه و سکه

اکثر بلاد این مرز بیمن القاب حضرت شاه سلطانی صاحب قران مزین و محلی

است و قلوب اهالی ان دیار و حوالی از خدشه مخالفت و عصیان

باک و مرا نظم — ای صیت صولت تو بر جا عدو شکن

ریختن بروی تیغ تو از رعم نا امین — هر مرکه انجا دخلاف تو شکل ابد

دور شود راو این تو ج او ورد دیده را — و ز جنبی مطاوعت هر که سر بتافت

حبل الورید کشته کردن در شرس — و با ز فرستاده مذکور عرضه بیک

انجناب امیر الامرای ... دالیه رسانید مضمون انکه در نواحی مکه معظمه

زادها الله شرفا و تعظیما که سواد لباس کعبه قدسی سما تنش نسیج حشیم جموع

ابد نسیب و صحن حرم حرمش محل تموج بحر مغفرت و کرم احدی لولفه

خاکش درود دیرین خورشید انورست — با منتها و سینه تماشی بر ابست

انی بوده است که خلیفه مرحوم مجید هارون الرشید بتعمیر مجرای ان امر نموده

و ان اب را بان موضع جنت جناب اجرا نموده بوده و از صدمت ضعف و

حوادث اعوام و مرور دهور و ایام عمران نهر با یال فتور هر کردیده

اما آثار و رسوم ان الی الان باقیست اگر سحاب سحا و افضال سلطان صاحب

قران اشارتی بتعمیر و تجدید ان باقیست اگر سحاب بترها بنا انشاء الله الرحمن

باسهل وجهی میسر خواهد بود لعبا از عرض فرمان قضا اجرا صادر کردید که

وزرا امنا ببی صایب رای استقامت اشتما تعین نموده از محصول ... حاجات

و مداخل ممالک هند تعمیر ان نهر نمایند و اصلا تاخیر و تقصیر جایز ندارند

در همان اوان شروع نموده بتوفیق الله المنان و یمن دولت ابد پیمان ان

امر مبارک باتمام رسید و ان چشمه زلال که لایزال موجب سرسبزی اصل

و فرع این دوحه پادشاهی و همیشه سبب نضرت روضه نضرت شاهنشاهی

باد در شهور سنه ثلثین و ثمانمایه جاری کردید و بان وادی غیر ذی زرع که سرچشمه ... جمشید خو

دین و شریعت رسید و الحمد لله المجید لولفه ان بحار فضل و احسان شه

کام جو / گفت گو

چونکه شد در مکه جاری این خوش لقا   شد عیان اندر جهان بر هر زبان این

دشمن آتش پرست باد سما را بکوا   خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوا

ورد او ایلچی شهر صوفی ختم بالطو پسند شاه وعشق بن دوست نیز فرستاده از جانب

امرای پادیکر رسید و چون فوت امیر الامرای آن مملکت محمد پاشای ملقب بر

بیغلو که کار بصورت اکاسره ایران و حاکوان انصاب بعد بلدان بود در سابق

جعفر وزرای کبار صورت حال را معروض پایه سریر سلطنت و جلال

کردانیدند سلطان صاحبقران بغداد ادای کلا استرجاع ایالت آن را با

بانعلامی دیگر از زمره بندگان عالی تمام خسرو پاشا نام کردند نهان امیر الامرای

اناطولی بود عطا فرمودند وان حضرت را با وجیع فرمودند و بعد امیر الامرای

ای پاشا را که قریب بیست سال بخدمت تشریف ایام معدلت سلطانی و اقامت وظایف

اوامر خاقانی در دان مملکت چنانکه باید و سزد قیام و اقدام نموده و خدمت

او را که منصب امیر الامرای اناطولی بود با امیر الامرای قرامان قائم مقام پاشا توجیه

فرمودند ذکر فرستاده وزیر مسند ثالث بصوب اناطولی و دفع شورش

او علی جانبی از فتح حصار بغداد وزیر مسند ثالث فرهاد پاشا که بتقلیع و قمع غزالی

بجانب دمشق و آن حوالی رفته بود مرحمت شد چون بر الشام سرعت سرعت

تمام مراو آن کردید و احوال و اوضاع رعایا و حکام آن ولایت را بعرض سلطان

معدلت اوصاف مرسانید دران اثنا موجب رعایت و ظیفه امانت که با اعظم بعد و

شرایط خدمت ورزیده است از ظلم و عدوان و جور و طغیان علی بیک

بن شمس الدین بیک که با مر قید دشمنان حاکم و والی ممالک ابلستان و مرعش بوده

و سرد ان ایالت را القدر را بخرج معلوم نموده بود معروض کردانید و قبل از این هم

بعضی قضاه و وکلای آن دیار بخدمت نواب کامکار و وزرای عالی مقدار

عرض نامها فرستاده بودند وان مخالفت او بیر بعضی امور لتجاوزات

سلطانیه و ستم با اهل بلدان و رعیت شکایت نموده که بیت

پیر و جوان پر خطران کار او   شهر و ده آواره نان از او

و شمه از آن حال با مع جلادت بود و بدین سبب خاطر خطیر که بتغییر قطعی

تجویز جور و ستم بر هیچ یک از افراد امم نمی فرماید نسبت بوی متغیر کردیده

بود و مع هذا در سفر دفع غزالی که میر شیر الیه مرافقت بپاشای منکوب

مأمور بود در بعضی اوقات مجالست و مصاحبت که ارتکاب بعضی ما هی

منهی نموده الله بر حسب لسان الفتی عن عقله ترجمانه اذا زل عقل المرء زل لسانه

سخنانی که مشعر بطغیان و غرور و کفران و شرود بوده از او سر بر زده

آنچه در هشیاری بن اید بعد وقتی مستی بر زبان باشد نزا چون این

لواحق موجبات بسوابق ملحق کردید رای اشرف اعلای سلطانی که همیشه بیت

کرده یاد او بر وران باری   با ستم کاکنان ستم کاری

اقتضای رفع و دفع او فرمود و درین مقام قبل از بیان ما حاصل شاد الیه

شمه از اوایل احوال او و بدو نشو و نمایش بر لوح عرض نگاشتن و عنان
بیان اقلام را باعلام از منعطف ساختن مناسب نمود مقصد آنست که
شهسوار بیک که از احفاد و نوادهای ایل ذوالقدر بود بعد از انکه
مدتی از نهیب سطوت بعضی اعمام و اقوام خود التجا بظل حمایت حضرت
اعلای سلطان صاحب قران پادشاه دین پرور فرمانده بحر و بر شمس
فلک المعالی والمفاخر سلطان محمد خان غازی انار الله برهانه اورده بود
بیمن تقویت و تمشیت آنحضرت از جلادت بجاه ایالت و حکومت
امرا و سردار جمیع قبایل ذوالقدر و الی البستان و مرعش و توابع آن
گردید و با سلطان این کاردش کار بجائی رسید که نوبت بر سر حکام حلب
و شام بعضی بر ایشان غالب آمد و بواسطه آنکه نقود و اموال و اسباب جنگ
و قتال بسیار در آن استعداد بدست او افتاد مکنت و قوتش افزون گردید
و دماغ کبر و دماغ نخوت بر اعضاء شجیع مکدرش استیلا یافته کزیدان الاد[illegible]
لیطغی از راه استقامت و سلوک عبودیت و بندگی بر گشت با این درگاه
فلک جاه تغیر داد اما از سلطان فلک جناب بی مانند عمر ابد [illegible]
بروزهای خود اکراه [illegible] باوجود گرانی کردن باشد
[illegible] بنوع او [illegible] این [illegible] اکر برده ام
[illegible] ذکر [illegible] خود کرده ام لکن [illegible] عنایت و اهتمام [illegible]

بدو [illegible] خواص و عوام ایام کردیده [illegible] سلاطین و حکام مصر و
شام مدتها از شوکت شوکت او مجروح خاطر بودند لشکر گران بر سر او
فرستادند چون این نوبت از جانب بیگان درگاه عز و دولت با بیگ
بیافت شکست خورده از معرکه روی برتافت و بقلعه سمندره ورن
محصن شد امرای جراکسه قلعه را محاصره نمودند و آخر الامر بحیله و معاهده
کاه پراش بدست آوردند و بقاهره حضرتش برده در باب الزویله
بر چنگال عفو بتش بر آویختند بیت کسی که در خواهد شدن بادبار
کند از اهل اقبال اول کنار بعد از او برادرش علاء الدوله بیک که
سلک سعادت و دولت در زمره چاکران این آستان مندرج بود و در
مواجب خوران این درگاه منخرط بیمن عاطفت آن سلطان ملک
ملت قائم مقام برادر شد و فرمان ده و حاکم قبایل ذوالقدر گردید
جنانچه دیگر بعضی طبل خانه و اسب و طوق و علم زرین [illegible] اولاد آن
بیک منار الیه و مکلف کرامی خاصه داده شد و در یک دیوان بکی را [illegible]
تا [illegible] مرتبه خانی و دیگری برابر [illegible] ذوالقدر منصب
سرداری ترکمانی عطا فرمودند و بجلیل حکم و امرش داد در مملکت
باقدر مطلق العنان نمودند بعد از آن در زمان با امان سلطان خان
جهان مؤید دین [illegible] سلطان صاحب قران سلطان بایزید

علیه الرحمة والرضوان اگر چه ظاهرا از علاء الدوله بیک مشار الیه امری که علامت
عصیان باشد ظاهر نمی شد اما با سلاطین مصر و قوم چراکسه هم باب یکجهتی
را گشوده بود و با ایشان هم اظهار مطاوعت می نمود و بحال
بید با هر یک از طرفین اظهار تملق و چاکری می نمود و حقیقتا
بر حسب فحوای صادق الانبیاء که لا الی هولاء ولا الی هولاء
با هیچ کدام راست نبود و در بعضی اوقات انتفاع و انتقاع خود را
در اثارت فتنه و فساد دید و میان این دو پادشاه گمان میبرد
و در آن باب سعی نموده صلاح حال و خلاص خود را انعطو بال
در آن می شمرد گهی خدمت و طوع و گهی جنگ و شقاق گهی حیله و مکر
و گهی ترک نفاق بر حسب وقت روزگار میگذرانید با این اسلوب
بود تا آنکه نوبت خلافت و جهانداری و انتساب سلطنت
و کامکاری به پادشاه کشورستان و الدعالی شان سلطان صاحب
قران سلطان سلیم خان علیه الرحمة من الرحمن رسیده و حتی که
از سلطان فردوس مکان بجانب ملک ایران و دفع طغیان شاه
اسمعیل فتنه باش متوجه شد بر ذمه علاء الدوله بیک
واجب بود از تقدیم اظهار اخلاص و بندگی و اقامت وظیفه
خدمت و لشکرکشی بجای بیاورده بلکه جنابت که سالها مکنون

خاطرش بود سر بر زده بر بعضی شرذمه که از عقب لشکر ارزاق می بردند
تعرض نمود و ابواب حیله و انکار را گشوده حاصل آنکه مکر و غدر زیاده
بران که عدد پذیر باشد از وی بظهور رسید بناء علی
ذلک سلطان مرحوم مبرور بعد از آنکه عالیه مصمم از سفر
مذکور مراجعت فرموده زمستان در اماسیه قشلاق نمود و در
فصل بهار حینئذ استصباح بعزم تسخیر قلعه کماخ توجه نمود بعد از فتح
آنکه بعون واهب العطیه رهان روز وصول میسر گردیده بود رای
اعلا اقتضای دفع علاء الدوله و ایصال جزای سوء ادب او فرمود البته
و سنان پاشا را سردار عساکر و تصدی آن باب نموده بر سر شاه
فرستاد و خود هم از عقب بتأنی روان شد و هنوز رایات
فتح آیات سلطانی بدو نرسیده بود که پاشای مزبور بدو رسید
و ارکان مقابله و مقاتله قایم کردند و نسیم ظفر از جانب عسکر
سلطانی بحر و بر وزید و علاء الدوله مذکور مقتول و مقهور گردید بعد
و سر او را که وکر شاهین مکر و فتنه از افق خلاف بود با سایر ملک
بلبان از سلطان رسانیدند و آنحضرت هم آن سر را برای تخویف
و انذار سلطان مصر سلطان قانصو غوری فرستاد و علی بیک
بن شهسوار مذکور که بعد از حادثه پدرش بطلب حمایت و رعایت

سلاطین با نیدند که پادشاهان ایران زمین بودند التجا برده بود
ودر میان ایشان نشو ونما یافته وبعد از انکه بواسطه شیوع ظلم وستم
ونا راستی با سلاطین خود کرد نسلخ بن ان حالیف برخلاف متقدمین
حادث شوه بعد دولت حکام ایران شد وطایفه قزل باش او باش وترک
نموده بدان ملک سوی کردید ند علی بیک مذکور دران مملکت رخت اقامت
رفت
بربسته با یه عنایت ان سلطان مرحوم الجنان نموده بود ودر سلک حضر بلا
نکاب سعادت معز اب نموده بتخصیص درسنی بر بن حذمت فراولی وعلا ورزی
تبقدیم رسانیده بود بنا بر این حذمات جای علاء الدوله وسر داری الوس
ذو القدر را بالتمام بشار الیه عطا فرمودند و بقوه عنایت ان سلطان
عالی درایت پایه جا هش در ان حکومت باقصای غایت رسید بیت
هر که در بن راه دمی رنج برد هم بنوا امد وهم کنج برد وفی
الواقع که در مشار الیه بعضی صفات بود که اقتضای التفات سلطان
مرحوم مروت سمات نمود مانند رشد ونجابت وعقت ادراک
وفطانت وبیش بردا موری که بدو مفوض باشد اما دو صفت
مذمومه که سرشته طبیعت او بود سد رشته انتظام دولت وعافیت
را ان کف او ربود یکی عجب ونخوت ودیگر ظلم وشرت که بسبب بال
وسوء مال الحال او کردید چنانچه در او اخر بعضی احادیث تریغیه

بنو

بنی بر صلی الله علیه وسلم وارد شده که وثلث مهلکات شح مطاع وهوی
متبع واعجاب المرء بنفسه لمولفه خوا هی اکه مردم دبیر شوی
خویشی مبین تا همه دبیر شوی نیک سنم کبر و میان اب کس
کاینجه کفی بر تو همانست وبس العضه چنانچه حالیا سبق
ذکر یافت در بن ولا که فرهاد پاشا با بدر سر اعالی الطوایع واوضاع
ناهموار علی بیک مذکور را معروض کردانید وصدور اثار ظلم
وطغیانش بحد ظهور رسید دفع او بر ذمت عدالت سلطانیه
واجب کردید بیت کار جهان کرچه ستمکار نیست
دفع ستم شرط جهان داریست ورای عالم ارای سلطانی در ان
وقت عازم غزای نمدس بعد و پاشای مشار الیه را بان برای
حفظ وضبط ممالک اناطولی وسرحدهای ملک ایرانی بدان صوب
میفرستادند اتمام مهم ان دولت برکشته را هم بعهده او تفویض
فرمودند که بهر نوع که مقتضای وقت باشد ان مهم را بمقطع
رسانند ومال ان حال چنان شد که بعد از انکه پاشای معزی الیه
بسو اسد رسید جمیع بکلر بکیان وامرای ان جوانب ماموربود
ذکر
بحضور وزیر مزبور امده برای مشاوره ومعاونه جمعیت نمایند
علی بیک هم حسب الحکم المسطور بحضور ان جمعیت ماموربود باوجود ا نکه

اطوار ناهموار خود را میبد انست و بسر بر نکرنش هم مغرور کلام
انذار نکوند
با نهمه رسیع کفت که اخبار شکایت مظلومان او کرده و کفته خود
را میبدانی باین دعوت حاضر شدن از طریق حزم دور است املت زالیه
از غایت غرور که خود را رکن رکین این دولت متین تصور مینمود
و در اوایل ایام سلطنت که هنوز لعداد احتمال حرکت بود ابواب بلا
را از جانب خود مسدود می نید اشت و مفتاح فتح جور و شر را
مفقود می انکاشت فی مبالات متوجه بجمع پاشا کردید وچون بکه
رسید در مجلس اول ماخوذ مشرع باد و سیر و بکرش تعتل رسانیدند
و سرش را که از شیاطین طبوره نخوت و غرور بود با ستان رفعت و سرور
دوانیدند حاصل که بحکم قضا و قدر که اکثر اوامر این سلطان نحو زیر
موافق ان می ایدان هم بهادر عز بغی و بیدادی و حرفی کبشداله
در شان خود اعتقاد او داشت معبد نکرد بود و بیخ تقدیر کریبانش
جا نش را کرفته اند از حکومت ذو لقدر محکمه دار القضاء
والقدرش دوانید قضا دست بنج انکشت او

چو خواهد که کس کاهی برآید — دو بر چشمش نهد انکه دو بر کوش
بکی بر لب نهد کو بکه خاموش — بعد از اتمام ان امر دای عمق کن سلطان

صاحبقران انقضای ان فرمود که من بعد ایالت ممالک را بممالیک
خاص خود رجوع فرمایند بنا بر ان ولایت وادیان و قلاع را به بنج
سنجق تقسیم نمودند و امارت هر یک را با میرلوایی که از عهده آقا
مراسم معهود سلطانیه و ادامت قوانین عثمانیه توانند بیرون امدن
تفویض فرمودند و امیرالامرایی که ناصر اوضاع امرا و تعیین کننده
مواجب و تیمار سپاهیان انجا و کافل مصالح رعایا باشد تعیین
نمودند و بعضی از برزادهای ان خاندان که التجا بظل رافت
و عاطفت پادشاهی اوردند هم اعلی تقدیم ایتهم تیمار و الحاق بعضی
را که لیاقت داشتند سنجق و لوا عطا فرمودند و بعضیان سپاهیان
و سایر امرای ان طایفه را هم هر یک بدانچه سزاوار بودند از خوان
نعم تحظ اوفر و تعیین مواجب و الحاق محظوظ کشتند و رایت لطف و حمایت
رادیان ولایت هم برافراشتند
اکرچه عزم سلطان صاحبقران مظفر بدنم ان بود که بعد از انقضای
ایام شتا و دخول فصل ربیع عالم ارا که باز نعزای کفره انکروس وادی
قطایع جهاد و مقاتلت با ارذال ضالان قوم منکوس که اشد اعدای
دین اسلام والمسلمین توجه فرمایند و ان عقده معضله را بکی
بعون ملک جبار و امداد روحانیت سید ابرار علیه الصلوه والسلام

حال و فتح غایت امداد دران زمان که سلطان صاحب قران بمحاصره حصار بلغراد

و فتح ان قلعه واقع نهاد اشتغال فرموده بودند بعضی کفار فرنگ لجه دین

و فرهنگ که ساکن جزیره رودس می بودند حیا بحکم عادت ان قوم

بی سعادت بعد به بعضی کشتیهای تجار و حجاج مکرمت دنا دار خانب

مصر بدار السلطنه و سایر بلاد امد و شد مینمودند تعرض نموده

بودند و مردم اتراک اسیر کرده چون این قصه عرض ضمیر مهر پایه

سریر سینه کردید حمیت جهانبانی و غیرت سلطانی مقتضای تاخیر ان

عزم و تقدیم این رزم فرموده چرا که اهل این حصار محاج و

تجار بسیار بعدو ادا رسید شوکت ان اهل این جزیره و دفع ان کفره

قطاع الطریق از سر راه اسلام و اسلامیان اولی و احری مینمود بنا برین

ذریعت بموجب فرمان قضا امضا در اواسط فصل شتا سلیمان صیاد

والاعیان مصر نظر با احکام واجب التوقیر باسم بعضی از امرا احکام

عالم المطیعه و غیره از ولات اقالیم سلطانیه فرستاده شد مضمون انکه هر یک

با عساکری که در تحت الولیه انند برای غزا و جهاد و تقویت دین یار شوند

برحسب امر سعادت بند

لوازم سفر غزا و اسباب محاربه با اعدای ملت غرا را احضار نموده اول فصل

بهار بهر جانب که احکام قضا نافذ شرف اصدار یابد متوجه کردند

جزیره شد بهر سو که صاحب قران

بعزم غزا شد جو بیشه دیان   کند هر کسی حاضر از بهر جنگ

سلاح و دل و خود ز فولاد و هنگ   و همچنین تا بودان بموقع امیر

و حاکم سما این کوه لشکر شکوه منظر سلطان بحر و بر کردان اوان

مصطفی بیک بعد امر نمودند که یکصد و پنجاه پاره کشتی از همه

انواع ان مهیا و اماده داده و مجموع انها دا الیحی های بعد اهنگ و علاده

های سر و بین سلطلو و مشحون کردانند و بان نقضا ه ممالک

بعون الهی و انا الحوض عقد اهان و البستان لحکام و قضات ان فرستاده

شد که از این ممالک مذکوره هان کو د مجی که بضرب قدرت سما این

بحر این دادرجریان و بحر با کدا دوان میا دند تعین نموده بکار

السلطنه رسانند و تسلیم وکلای قاپودان بیک نمایند و بعضی

از ضمیر مهر شان سلطان صاحب قران و سر و وزیر صاحب دیوان

هم احدی دیگر را علم یقینی حاصل نبود که این سفر ظفر اثر بکدام جانب

خواهد بود و مانحن با رایات فتح ایات ان مطلع کدام ولایات طلوع خواهد نمود

جو بهر بر ایلسنان خواسته شد

جیب انتلخص ادانه وزکت شد   المجون اجنا با حضار عساکر نصرت

میامن وا وان ده سما این انتشار یافت کفار فرنگ از این جزیره تنک   شده

برحسب گفته صاحب اللطایف که

منطق نمودند و باب تملق و مخادعه را گشودند و حاکم جزیره و قلعه رودوس

قسطنطین نام ایلچی بدرگاه عالمپناه فرستادند که اگر نواب کامیاب خجست

مهمانیدیکی از امرای معتبر را تحف و پیشکش با بستان سعادت بنیم

و معاهد نمایم که من بعد از طایفه فرنگ کسی از ناکجیهای تجار و مسلمانان

بحار متعرض نشوند جوده و ندا قصه را عرض نمودند رای جهان آرای حسب

بیان اعجاز بنیان اعتماد و التفات نکفته کنار که کار نعز

مودند فرستاده را امر بحبس نمودند و نواب کامیاب را بتکمیل

و اتمام ما یحتاج از ظهور مرام قدر عزت تمام فرمودند و من الله التوفیق

و به الاستعانــــــــة

حکم سخن دان سنبر بین بان — چنین دهشت کوهر زدرنج بیان

که چون دهش دولت شود تنگ کام — بکام نخستین رساند بکام

شهی را که دوران یاری کند — فلک نیز داو بید یاری کند

برش بحر و بر جابکا شود — هم مشکل دهر شی اسان شود

حسامش جو انگشت معجز پناه — کشاید بید جلد حصن ما کلا

جهان فیض تیغ او و کرد بخت — بید چین کند فتح صد ملک جنبت

دگر چون کشاید کوه جود دست — شود خیزدریا درو منزه ذ ن

نمود اری از با بعدت ذین بیان — بخوان قصه فتح صاحب قران

کاو کعز را محو و مطموس کرد — بعون خدا فتح رودوس کرد

ارادت سلطانی لی تعالی و مشیت منان نوه شاه تعالی ذاته عن الاشباه

و الامثال چون تعلق بان گیرد که عنقای سلطنت بر کرسی بدولت جها نبانی

بر تقتلقات قدرت وقوت انسانی اثبات کرسی نیهای سما بیمای رفعت

دولت سبیر بر یسعادت سلطانی در اوج هوای فرمان روانی در اقلیم

گشاید طیران بد بدرد اشها و معطی الالای را محصور بر طبق کلام هدایت

انتمای اسباب تحصیل مطالب را نوعی مهیا دارد و ابواب تکمیل

ماربش بر وجهی گشاید که افکار ارباب الباب که در هر باب خرنش

را سرامد کتاب بدا النشو و فصل الخطاب میدانند از ملاحظه غرابت آن

امر عجایب آثار شده متحیر مانند و انظار نظار که خفه ادرات انقان

مهام دقایق اسرار بینا سد کمان کماه دانایی را انجلا مجلد تواناسی

بازگشاید و ندکوشند فتور عجز و قصور ادرال الحقایق نماید

در بدو تو آنوار انجم رشید ادای ان ظل اله جهان از اعمق کل صول

ذکا و رهن مانتش سها کردد و نزد برای صمصام شجاعت با تبش حسام

جلادت بتیغ کذا ان صاحب مناقب حکم محزاق لاعب کیرد هر سکلی که

نزد اصدقا و اعادی حللات از جمله محالات عادی باشد صورت

سبیل تحلیل آن درا بنیه سیف فی حیث شجاعت او روی نماید و هر بعضی که
انحلالش با هل طلب باشد انفصال عنق راس و ذنب هلال و ستون پ
نماید باسنان سنان های اسنای او بگشاید شاهی که موید الهی باشد
عالم بوجود او مباهی باشد هر لحظه رسد ز عیش این مژده بگوش
کای تیغ ما هر آنچه خواهی باشد مجلای جمال صدق این مقال ذات
بی همال اعظم حضرات صاحب قران واجب الاجلال است که همای همت بلند
نهمتش سایه التفات جز بر عظام مهمات ملک و ملت نمی اندازد و
شهباز عزم چرخ بعنانش مخالب قدرت را جز بصید طیور معالی
امور ملکی نگشاید و جهه توجه بسوی هر مطلوب که منعطف میسازد نظر خرد رسید
نظیر را بر تکمیل و تحصیل اقصای مراتب آن مقصود گماشته بکر زاد آن
عرایس ملک دلپذیر در طرز [illegible] خانه تصرف و تسخیر در میکشد که بر حسب
بیان معجز بیان سلاطین جهان با [illegible] تسلط کوشیده اند و او را
بیشتر دو اشد و کمند اشتغ تدبیر رای مهر تنویر را بر بلوغ ذروه
کاخ اموری که مقصود میکردانید که خواتین دهور از ارتقا بمدارج
آن قصور اعتراف بعجز و قصور خود باشد [illegible] عنقا عزیمت هرکز
بقصد صید غیر سیمرغ قوت و تمکین نمی گشاید و مقتضای حدیث
قد تم الاساس علی [illegible] اید

جایی که همت تو بتند چنیر جلال ور ظل سایه باند درین چرخ اخضر است
تا آسمان ز همت تو تیغ تو بر بند کین پادشاه شش جهت و هفت کشورست
و از جمله معالی اموری که در ایام دولت این سلطان منصور بعون و الحمد شکور
سمت تحقیق [illegible] یافت و انواع یسر و حصول آن بر تصور [illegible] کافه
اهل اسلام تا فتنه و جزیره دود و ست که این سلطان صاحب
قران با کمال توکل و اعتماد بر تایید ملک رحمن و انتقابت نفس کل
واعتضاد بروحانیت سید انس و جن علیه من الصلوة افضلها
و من العجایب اکملها حسن همت را مر بنیت تسخیر آن با نکخت
و بقصد حل و فتح آن مقام که مشکل ترین عقدهای اهل دین
اسلام بود صمصام مجاهده و اهتمام را آن کما استظهار بعون
ملک جبار درآویخت با آنکه سلاطین اقالیم ستان جهان از دیر
هر قرن و هر زمان از روی آن بوده که بی تحدید دلپذیر
را بکثرت جیوش ملک گیر و صرف خزاین بحر تظیر در کنار تصرف
و تسخیر کشند اما در برق شمع تیغ هیچ یک از آن شاهان عالیشان
این عروس عالی شان جلوه نموده و برقع تواری و اختفا را نکشوده
خیا بجهد در تقا [illegible] سلف شرف اسطار یافته کما کنز پادشاهان
ان منهسا [illegible] کشف قناعت را از روی این ارزوه در حیز امتناع

دانسته بملاحظه شروع درمقدمات تعرض ان هم

نموده اند وازان عزم تجنب نموده کردجناب انساب نکرده بوده اند

امابعضی دیکر که بتصور تقدیم انواع مساعی وتتمیم صناف

مساعی درتحصیل ان مطلوب نموده اند وابواب بذل مجهود را

در راه وجدان مقصود کشوده اما هیچ وجه نقاب احتجاب ان

عذرا این عذره انکشوده وکوکب ظهور ازافق توفیق سعی وقدم

طلوع شود مجمل اسامیهم فی الدین مذکوره ومجاهداتهم مرویه

کوبد ازبان حال زمان دده راوان بکوش ان طلبان این نداد

میداده که این اوج فلک مقام ماهی دکر سنه وبرخطیب نام پادشاهی دکرست

برو مطلب دست کر از حکم ازل منشور ظفر بنام شاهی دکرست

چرا که هر قفلی را کلیدی کرده اند وهر دربسته را انفتاحی کرده

اند اکرچه از افاق چرخ کبود بسیار کواکب مسعود طلوع مینماید

ونمود اما کشودن قلعه ظلمت شب دیجور را هم بود نور خورشید عالی

منشور میباید واکرچه انوار علو مرتبت انبیا ودرسل

متقدمین علی نبینا وعلیهم الصلوة من رب العالمین بر حسب کلام

مبین از افق مبین بعث وارسال جمال نمود اما فتح حصون

مصون افلاک موقوف عروج عرش ولوح ان ستوده لولاک لما است صلی الله

علیه وعلی آله وخلفائه واصحابه وازواجه اجمعین

وچون داستن اخبار وحکایات آتیه معرفت هیات ان حصن

باهیبت بسان تردست محمد هد وجلالت کمال حصانت ان قلعه

بامتانت زیاده برانست که احتیاجی بتزیین خط وحال زینت

کلام کشته باشد درین مقام کلمه چندی کما هو الواقع در وصف

ان حصار دلپذیر وان قلعه بی نظیر که کلباس اغراق واطراوزینت

استعارات وصنایع انشا تحریر واملا کرده نمیکنند نمود

کوده مذکوره وجزیره مزبوره در عراق دکن مقابل مملکت

منتش که ازجمله ممالک محمیه اسلامیه سلطانیه است واقع شده

قریب بحر بیره سفر جینا بحد مسافت مابین

میلست چنین کوینید که هوا انی بغایت دلکشها ودروح افزا بود

واب خوشکوار سلسبیل مثالجاری است بغایت وسیع وکشاده

مشتمل بربیست وچهار قریه یکبر زیاده قری وضیاع وزارع برا اتساع

ان ادر معموری وابادانی توان کفتن که مثل ونظیر نیست

وبساتین ذی رتبه واشجار نارنج بر باد شده ورباحین وازهارها دش

در جمیع فصول نقصان پذیر نیست بست درهر ضلع او روضها

ودر هر ناحیه او حدیقه هاء منجر بانواع اشجار میوه بار و مزین
بعروش و عناقید بروین آثار مشاهده ازهار جدا نقش حدیقه
ناظر ازا نورده است و ملاحظه اثمار اشجارش ضیف هنگام
ضیف و حریف ایام خریف را از هر تماشا بهشت

روضه کاهیت صد نگار درو | سرو و شمشاد بیشمار درو
شاخ نارنج و برلتارنه ترنج | نخل بندی نشانه در هر کنج
میوه دارانش از برومندی | کرده با خاک سجده پیوندی

حاصل مجمع فضایل مکان و منبع انهار حیوانی و قلعه مذکوره بر یک
گوشه این جزیره بر ساحل بحر واقع شده است چنانچه ثلثان آن
محاطست بر بحر و ثلثی دیگر بر محفوف بلطایف بساتین و غرایب
ریاض ارم آیین و از زمانی که معمار روزگار تعمیر این حصار استوار
نموده الی یومنا هذا هزار سال گذشت و درین مدت همت حکام و سلاطین
نزیل صرف فکر و فرهنگ خود را در استحکام برج و باره و البنام
دور و قصور آن نموده اند و ابواب خزاین نقود را برای تشیید
مبانی و تسدید مداخل و مخارج آن گشوده از هر سو چند مرتبه سور
و باره بر گرد وی کشیده و بخصوص حوضهای [illegible] جهانگیر بذیل
استخلاص آن [illegible] اولا از جانب بر خندقی حفر نموده اند که عمقش

بذراع بنا بیست ذراعست تا شانزده ذراع و لکن از این بیست
و عرضش هشتاد ذراعست تا هفتاد و اندرون جانب از خندق
هم از جانب صحرا و هم از جانب قلعه دیوارهای مستحکم و سدهای
مبرم با زمین برابر بر آورده اند و در بعضی مواضع که زمین آن
عابر واقع شده دیوار رخنه تا از جانب صحرا بهمان و تیره بلند
ساخته اند و در عقب سنگ و خاک انباشته چنانکه با سایر
محال یکسان کرده اما از دو جانب قلعه را که تا ساحل بحر
ممتد واقع شده دیوار خندق را هم بطریق اخذ از بحر تا ساحل بحر
اند منقسم بدو بخش کرده اند چنانچه دو خندق گردیده یکی
محیط بدیگری و عرض آن دیوار فاصل پنج ذراع فاصل است
و رفعتش اندکی از مقدار عمق خندق زیاده است و مشتملست
بر برجهای حصین و سنگ اندازهای متین که از بالا تا پایین
هم مشحون است بطوب و تفنگ و آلات حرب و جنگ بر وجهی که اگر
خصم خواهند عبور باز از مرور بر کنار آن خندق منع توانند نمود و
قریب بنهایت خندق ثانی که از جانب شهر است سوری دیگر
بر آورده اند که در عرض پنج ذراع و در بلندی ده تا ... است
و این هم باز مشتملست بر قلعهای متین و برجهای حصین و در بند

وبروج این سر اماتشان زبر تا شرفات نظام بنها و مدارج انجا بند و رون
و منفذها و روزنها بجانب بیرون ساخته اند و ترتیب داده
و در هر روزنه از انواع طوبها و تفنگ انداز و رعادهای
کوه کرد انواع اصناف الات ضرب و حرب بحصار نموده اند وانچه
محتاج الیه آن کار است مهیا و اماده داشته و انچه از طوب
و رعاده بر سر وسطح بروج است همه را بعرابها نقیب کرده اند که
مانند قوه متحرکه بهر جانبی که خواهند با دنی اشارتی زلزله
و زحمتی بگردانند و هر یکی ازان طوبها مشتمل بر چهار و پنج
حمل سنگ و اتش که علی التعاقب در انها اتش میزنند وقت انفصال
ان سنگهای حدید صاعقه مثال مانند تکرگ از سحاب غران بیرون
میریزند و چون که گو بداغ بال ملك غول حدیدی بنزد

هر طوب ازان چو اژدهای — اندر تنه کرده سیه بلای
چون مار دنه جسم سوزان — اتش ز دهان افروزان

و این سوری که حصار بچه میگویند با انکه چند ذراع از روی زمین
بلند واقع شده اما اکثر از نون شد در رفعت با دیوار انجانب است
خندق که از طرف صحرا واقع شده و تا روی زمین برابر
جا که محلی که ان شهر و قلعه بران واقعست زمینت بجانب شهر دراسته

سور رجهار کز زمین که عرض خندقست جانب صحرا ده گز بلندتر
واقع شده باشد و مقصود ازین وضع انکه هرگاه سنگ طوبها
حوالهٔ ان سور بر اشوب کرداننده مانند متواضعان خاکی نهادکم
از سنگ طعنها هلاکت نتوانند ساخت شیمی که چند از سنگ کوه کنان
بر دیوار حصار برسد یکبار عبور نموده در شهر بادند دعوت
شهر افتد و ازین حصار حصانت مبانی دمهای نهانی که بسر
از پای دیوار خندق بر میکنند ساخته اند تا در حین احتیاج
از ان راههای نهانی علاج مانند وساوس شیطانی به خندق در اید
و برای حصار بوسط با انهمه با ان این خندق ثانی که بجانب قلعه
واقع شده نخن کرده و کوچه کوچه ساخته دیوارهایی که
واصل کشید میان سور فاصل و دیوار خندقی که از طرف شهر
واقع شده ساخته اند همان مشتمل بر کنگرها و تفنگ اندازها
و در میان انها در عرض خندق خانها ساخته اند که هر یک از ان ما
قلعه ایست در غایت استحکام و نهایت سختی و انها ماکن
نگاهبانان و حارسان خندقست و در هر خانه از ان خزینه
الات محاربه مهیا داشته اند و جمیع انها برا اعمال انکها شسته
و از عقب این حصار بحیره بعد ده ذراع تقریبا حصار بزرگست

در ارتفاع از سور حصار بجای اندکی بلندتر است و در عرض هشت ذراع
مشتمل بر برجهای مشبک و کمین مملو از اسباب ضرب و طرد و آلات حرب
و کمین‌ها و در عقب این حصار حصاری دیگر همین بلندی و ستبری در عرض
شش ذراع و میان این دو حصار را که ده ذراع است نهایت بلندی
از انجا انباشته و کوفته اند چنانچه عرض مجموع هر دو حصار و خندق
بیست و چهار ذراع شد مقصود آنکه اگر بضرب طوپ کوه کوب
حصارها منهدم گردد بعد از این سنگ و زن خاک انباشته بحصار ضرر
ضرری نرسد و برجهای این هر دو سور را با دیوار اگر از ابتدا
گویند در ارتفاع برابر ساخته اند چنانچه سطح هر دو برج
متقابل از خارج و داخل واقع شده اند بنحوی که در میان
دارند مانند میدانی وسیع است که بر سر کوهی رفیع واقع شده
باشد هر یک از آن برج
گویا هست چون قلعه با استقلال بلکه چون برجهای قلعه بود
همگی دو ایوان خارج و فطر دوات زیر هر برج چه لیزی مانند مالک
متشقلان مرای درعایت تنگ و باریکی بجانب بیرون که حصار
است ساخته اند و بر هر دو جانب آن ده لیزه بود در معبر آن
حدید بغایت مستحکم و شدید ساخته که از انجا بحصار بجهه

بیرون آیند و در حین محاربه و محاصره به مدارج و معارج آن
صعود و هبوط نمایند و بان برین دهلیزی بکوفته ساخته اند
و از انجا بر فوق دردهای دهلیز تحتانی سنگ‌اندازان های باز ترتیب
داده که اگر فرضا اعدا بران درها طعن بیایند بر دخول آن در نکو
دنن و با وجود کنگرها و شرفات این حصار بند که هر یک مرتب ست
در کمال وقایه بر حصانه بان باز اکتفا ننموده جا بجا سنگهای
محکم بر بالا برده آن ترتیب نموده اند و درون آنها را با آلات حصار دیر
و مصادم از طوپ و تفنگ و ضرب زن و قسمی دیگر از بن منقول
که از آن با جلو شفه میکوبند و سنگ‌اندازهای نعاد و دیر و نوبر
آتش انداز مملو و مشحون کرده اند و سنگهای این آلات تمام
معمول و مصنوع از حدید ساخته اند در هیچ حصار بان کثرت و صنعت
کسو مثال آن ندیده و بکر نفت و قیر و قطران فی الحصار سطح
آن حصار استحکام نموده اند و قزغانهای بزرگ برای اذابه و جوش
آن مهیا کرده اند که در حین ضرورت اگر جمعی بقوت مهور انه به
پای حصار بیایند و مدافعان ایشان بطوپ و سنگ کمتر بنمایند
بلای سیاه کهای آن قزغانهای با جوش را بر فرق آن فرقه فرو
ریزند الحاصل که از جهت اسباب استحکام و آلات احکام در آن مقام

احضار نموده بودند و در رفع سود و بروج آن تعقیب کرده از جنس
حدا افزون بوده و آن حیطه تحریر اقلام بیرون و بعضی از ثقات
کتاب دیوان اعلا کنه مجملی تحقیق اوضاع آن عجایب الابداع نموده اند
چنین رقم کرده اند که در آن حین که سلطان الغزاة والمجاهدین
ظل الله سعادة الارضین لازال ظلال سلطنته و معدلته علی بسیط الارض
مبسوطة سایر الثقات به تسخیر و فتح آن حصار فلک سمات انداخته
بود و رایات مجاهدان و اقدام را برای تخلیص آن قلعه از اخته
قریب بهزار طوب و ضرب زن و امثال آن در آنجا بود و چند آن سنگ
طوب عتیق و جدید که همه معمول بود از حدید و کیسه‌های باروت عتق
و روده در مخازن موجود بود که مثلا اگر بامدت سی سال هر طرفی
را هر روز بیست نوبت انداختندی آن سنگ و باروت را هنوز
تیز داختندی و سایر اسباب و آلات محافظت آن از طعام و زاده
و غیرها ما ماده و خزاین نهاده و رجال ابطال و دلیران موافق قتال
بدین قیاس باید نمود و باقی همخانه‌های آن شهر جدا کانه حصین
رفیع و حصار و حصاری منیع محتوی سنگ اند از آنها و بر ابدان‌ها
و در همه طوب و تفنگ و اسباب جنگ احضار نموده بودند بر وجهی که
اگر چنانچه متحاصران بر حصار طوق باشند حفظ آن دور و قصور را بدید

و مرور نتوانند نمودن و بازان جمله ترتیبهای غریب که در استحکام آن
بنا نمودند بر نمودار اینست که هر سی جهل کردار دیوار آن حصار تیز سبیل
تماثیل محرف وضع نموده اند چنانچه معدا نکه آن که بجانب درون
محرف باشد معدا ای دیگر را موازی آن بجانب بیرون تحریف
نموده اند بر وجهی که در هر تحریف زاویه متوجه دو کونه حادث
شده و در هر کونه برجی و تلد بنا نموده اند و فواید این وضع هم
برای استحکام بنا و هم برای دفع ضرب طوب و سنگ و منع قاصدان حرب
و جنگ بسیار است چنانچه با اندک ملاحظه هر شجاع آن برای
تسهیل تصور طرح آن حصار فلک سمات صورت قطعه از آن سوکی
اکثر جنگ و یورش غزات طوق مشهور از آن جانب میسر بود
رسم نموده کشیده و تعبیه در مجید فتح هم از آن طرف میسر گردید
و همچنین از جانب بحر بدین وضع و اسلوب حصار بزرگ مذکور نفو حصار بحری
الحاصل
کشیده است و معتد و آلات حرب و حربیه با نظام مهیا و معد

قلعه با حصار و برج بلند … دور جهت دعد آسمان نکنند
فکر در راه فتح او عاجز … آهنین قلعه چو دین دز

و با وجود این استحکام و شتد اکر آن قلعه ملک نادر الحاصل است همیشه
از ابطال بلند لهنک و مردان جنگ کار رفتند هر ضد تقریبا می‌بودند

کهانرا باصطلاح آن قوم نمی فلاح فیلادر میکویند وهر یکی را
از ایشان هر ساله هزار تا چهار هزار فلوری فرنکی رسوم مقرر بود
و در تحت حکم هر یک از آن اهل سقر ده و پانزده تقریبا همی ماندند
می بودند که آن فیلادر هنکام حرب وکارزار استخدام ایشان می نمودند ند
وهر کدام از این ملاعنه که بیرون تا توان کشتی ایشان را
بفرنکستان برده و انواع رعایت نموده عوض او را باز مردم
جوان تنومند فرستادندی و سیصد نفر دیکر طوپچیان
کافر با هنر بودند که در صناعت طوپ اندازی و زرغاده سازی
سرآمد اهل آن دیار و سبب استظهار آن اشرار بودند هم موظف بوظایف
وافیه و سوای اینها باز در تمامی ممالک فرنکستان هر کجا کافری
در کفر و عناد متصلب و در شر و فساد متعصب بودی بزعم فاسد
خود برای ذخیره یوم معاد بقصد معادات اهل اسلام بدان مقام
آمدی و حفظ از جمله مهمات دینیه دیده اشتی و داب سعی و لجاج
در قطع طریق بر حجاج و امداد بامراز سایر مسافران و تجار بر افراشتی
و در مجموع ممالک فرنک سلاطین و حکام و سایر اغنیا و اعیان آن لیام
خذلهم الله تعالی املاک و عقار بیشمار برای خزینه مرمت و تعمیر سور
و وجوه معیشت آن اهل کفر و فجور وقف کرده بودند و بان نذر او صقعان

بیشمار از جمیع اطراف و اقطار ممالک کفر نصاری برای مستحفظان
و حارسان آن حصار می فرستادند و این را از جلایل عباد از خود
عدم می نمودند چنانچه تا کنده اعجاز دستکاه که
انشان امثال و اوراق آن قوم تباه اخبار مفتوحه است و دیکر سکان
و رعایای آن شهر که زیاده بر هفت هزار خانه است همکی مردم
جنک سان و طوپ اندازان و تفنک بردار بودند و ورزشکاران
کارزار شعار و فن کارزار خود کرده و این افعال با رجال موافقت
می نمودند و بعضی از این طوایف مذکوره بخدمت سفاین تنک
نهاد و نقل زاد و آوردن آلات محاربه و مصادره اشتغال داشتند
و همیشه سفاین اهل اسلام را بتخصیص حجاج کرام را تعقیب می نمودند ند
و در اکثر اوقات شش هفت هزار مسلمان در دست آن اهل
سعیر کرفتار و اسیر بودند و بیشتر این اسرا را علی رغمهم بتعمیر و مرمت
سور و حوش و حفر خندق در قیود و اغلال استخدام و استعمال
می نمودند و سایر کفار قطاع الطریق که بر کشتیهای مسلمانان دست
یافتندی از بیم انتقام کشتیهای سلطان اسلام که همیشه محافظت
بحر می نمایند فی الحال بدانجا شتافتندی و حصه از آن غنایم و اسرای
اهل اسلام بحکام انعام رسانیدندی و عادت فرمان دهان فرنک فرهنک

ان بود که مدبر تدبیر و بهادر تیغ امرای خود را والی ان طوایف مینمود
و حاکم ان قلعه مذکور میکرد اند و او را باصلاح ان طایفه ای صلاح
حفظ ان ماستوری میکنند و برای او تعیین می نمودند که اگرچه
بحسب دین متین ضال و ساهی بودی اما در امور دنیویه و تدبیرات
ملکیه بغایت که بزودا هی بود و او را امانی ماستوری میکنند
و هیچ کس دیگر از اعاظم امرای خود تابع ان حاکم میکرد اینند
و حکم و فرمان او را انا فی مشار الیه با مرا و فیلادان برسانید و ایشان
امتثال نموده اصلا تجاوز از امر و نهی نمودند با انکه عادت
ان طایفه ای سعادت خواست که در معظمات امور ای انکه
مشاوره با هم نمایند شروع نمی نمایند و طریق مشاوره ایشان
چنانست که چون مهمی روی می نماید و جمع میشوند هر کدام از
امرا و از عظمای طایفه فیلادان و غلولها یکی سفید و دیگری سیاه
در استین می بندند و یکی را برای اثبات و یکی را برای نفی ان امر
تعیین می نمایند و بعد از مشاوره و محاوره هر کدام بر متجر سند
و یکی را از ان غلولها در نقیه صندوق مریستی که احضار نموده می
باشند می اندازند بعد از ان ان غلولها را بیرون اورده می شمارند هر
کدام بحسب عدد بیشتر باشد بان رای عمل مینمایند مگر در وقت نزول دواهی

عظمی که ان زمان از اختلاف ارا اجتناب نموده عظمای طایفه فیلادان را
دخل نمی دهند و همین کس مکالمه و مشاوره نموده هر رایی که معالی ماستوری
استصواب مینماید بدان عمل میکنند و از اینجا کمال خدعه و تلبیس
و کتم ما فی الضمیر ان اهل سعیر مفهوم و معلوم میگردد

کار اهل دین صفا و روشنی | کار ما با کار مکر و بر فن
چون نباشد بر خدا شان اعتمید | جمله بر مکر و حیله دارند امید
مکرهاشان از خدا رسوا کند | تا کسی بر مکر و حیله کم تند

در بعضی کتب تواریخ و لخبط
چنین اعلام و اشعار نموده اند که در ایام سابقه که هنوز لوای
سیوف قاطع الظفر مال عثمانی رحم الله اسلامهم و عمر الخلافهم بر ترکی
کفر ظلمات رسوم از ممالک روم تمام منجلی نگشته بود سلطان
الملک الظاهر بعد از انکه چندین سال به تهیه اسباب و آلات
کارزار و قلعه کشائی اشتغال داشت و احضار سبب سفاین
کوه پیکر و لوازم ان سفر نموده بود عسکری شمار شیر نظیر با یکی
از امرای صاحب سیف و تدبیر بقصد اخذ و تسخیر انحصار
فرستاد

لشکری سخت کوش کینه کذار | نعره زن جو مور و تند جو مار

بعد ازانکه مدتی محاصره آن نمودند و دیدند که بحرب از منجنیق و طوب
وتسخیر ان بحرب واشوب از قبیل محالاتست بقصد حوالی و اطراف
بران قلعه که بلندی که میل قمه اش عصای کیوان بود وعقد بروج برینش
قندیل ایوان بهرام جهد و سعی فریب بسور ساختند و از انجا
طوبهای اتش بار بعد ساعته های برق کردار بر فرق اهل حصاری
انداختند و انواع مجاهده و تعب در راه ان طلب بکشیدند
تا انکه جمعی غفیر بدرجه غزات و شهادت رسیدند

نخون شهیدان در ان سرزمین   فرو ریخت گفتی شفق بر زمین

اخر الامر چون ابواب فتح از انها بکلی بسته و دامان ان دو بیژه را
از نیل دست تصرف دسته یافتند از حصول ان مامول
مایوس گشته عنان سعی از ان داعیه برتافتند

چه زور اورد پنجه دست مرد   چو بازوی توفیق یاری نکرد

تقبل الله سبحانه مساعیهم واوصلهم فی الاخرة الی مباغیهم و بعد از رفتن
ایشان حضار مجاز ان حصار سوری استواری دیگر برگرد ان برج
برافراختند وان هم سبب افزونی استحکام ان مقام گردید و موجب
زیادتی حصانت ان شد بدین شد و گویند برجی که الان بقلعه عرب
اشتهار دارد انست و بعضی دیگر گویند که یکی از مهندسان بنایان

طایفه عرب در ان حصار بتعب محبوس شده بود و کفار بد کردار عقد بیم
خلاص او را بران مقرر نمودند که قلعه رفیعی که باز دوم فلک شفیع
باشد بازدواد کرده وان قلعه کیوان ممثول اوست والله اعلم
القصه چون کفار بد فرجام توجه و قصد اهل اسلام را بدان مقام
دیدند بعد ازان در وسعت خندق و رفعت جوسق ان بنا
نموده بر سابق افزودند و اسرای اهل اسلام را بیشتر از بیشتر
استخدام نمودند و باز در ایام خیر انجام سلطان اهل ایمان باسط
امن و امان غضنفر مظفر معارک عثمانی سلطان محمد خان غازی
انار الله برهانه بعد از فتح قسطنطنیه که بذات شریف خود تصدی ان
فرموده بود بغزای بولیسه که بهرام شجاعت کدوز احمد پاشا رجوع
نموده بود سنج باشا ایلم با بسیاری از امرا و کبار بکیبان و اکثر عسکر
تیغ گذار و معظم جیوش مبادرت نمود و تمام لشکر کوچ کرده
بلشکان قلعه کبر بندیک بجزیره رودوس و محاصره ان قلعه فلک فرسا

نه لشکر بلکه بحری اهیش موج   شد از دریا و خشکی فوج بر فوج

و از طوب و تفنگ و سایر آلات جنگ قلعه انچه در بایست بود
مصحوب کرده بودند مقرر انکه جاشی بگیرد و کیفیت طرح و وضع
انرا بنظر در اورد اگر قادر بر تسخیر باشد فهو المراد و الا مراجعت

نموده انچه دین و دولت باشد معروض مسامع علیه سلطانیه کرد انکه
تدارک اسباب و ما یحتاج ان نموده خود بذات همایون صفات متوجه
اتمام ان مرام کردند چون پاشای مشار الیه مدتی محاصره ان قلعه نموده
و انواع مساعی و اقدام و صرف قدرت و اهتمام بجای اورده جمعی کثیر
از غزات صاحب سعادت شهد شهادت را نوشیدند و بالجمله
سعادت دستگاه بدرجات
بنهایت انتهای عمر رسیدند و بسیاری ازانان که بشهادت
ایشان بحکم قاضی قضاة قضا نافذ نگشته بود مجروح گردیدند
اما لمعه طغرا از افق قدر طلوع ننمود و دیر تحت ان قلعه سخت که
بفشار کوه اکبر بود بدعای ان مسیح نگشته چون پاشای محترم
دید که باره حصار فلک رسوم بر نمی اید و کوکب املش از مطلع
ان عمل نمی تابد بالضروره روی از ان داعیه بر تافت و بجانب
دار السلطنه شتافت و چون کمال هیجان اقدام غزات و قدام
باین مرتبه ملاحظه نمودند و مشاهده مینمودند که سیف لامع الـ
ساطع عثمانی و صمصام صارم و این ازوم خلافت و سلطانی
بحسب مضمون کلام عالی انتهای
بیک دم قطعه ملکی را از ممالک عباد و اعدای بی دین و داد احدا ساختند

در مسالک ممالک محمیه و اقالیم اسلامیه انتظام میدهد و هر روز حصاری
فلک شعار برا از حصون کفار و اعدای ضلالت اثار در حیطه
اقتدار در میکشد بقصد استخلاص ان مناص و بناء از اباد که
استیلا و تسلط ان سلاطین نصرت دستگاه موجب فرموده
سد ابواب تسخیر و طرق تخریب و تدمیر حصار و اهل
انرا اضعاف مضاعف اول ساختند و از جمیع قبایل اصلاد لشکر
فرنگ و انکروس و غیرهم استمعانت نمودند و وظایف تفاصل
شاهیرا اقامت کرده در احکام و وقایه ان مقام کمال تعقیدی
مبذول داشتند و حصار داخل قلعه را که ما بین ان و حصار
بزرک را آنکاه بنا نشده اندر خفایا بحفظ ش ذکر یافت بعد
از تعوض مسیح پاشا بنا نمودند و در استحکام افزودند.
در این ایام طغرا انجام که جز فتح قلعه بلغراد رسید و فزع سمع
ان قوم بی دین و داد کردید و در لوازم حزم و احتیاط کوشیدند
شب و روز در تدبیر تعمیر و تحسین رسوم تحصین از مخرج
الحاصل ان شهر کلهبند مخوف بحارهای طعب و نقل وجوهری
محفوظ در سختی و شدت سنگلاخ هابی اطرافش با نخوت
شهیدان رستم و غنچه های کلستان از سر شد خو بیش اسراف

بسته سروهای جویبارش از قد عاشقان سرو زنشان داده چشمهای
زلالش از چشم تحسر طالبان روان کشته تلهای پر وحشیش در کمال عنا و
و سرکشی و مدارج عروجش در کمال غایت تندی و ناخوش کنکره
های سورش رخنهای شود در بوارجبات کمات اندر اختنه
و متانت باروی کاخش کنار دنیا ادم و رعد اکنار فی ساختنه
با انکه کلستانی بود اما کل مقصود هیچ طالبی تا غایت در و نکشوده
بود و با وجود انکه نخلستانی بود هیچ رادی میوه مراد از وی نچیده

بعد از حصن زبرطاق کبود — طاق از ان کنش بجهر جفت نبود
شهر کنجی و سور بود اندر — حلقه بروی زده ثبان کمر
ان در هفت سر کردیدی — لیک هشتاد سر تو شنیدی
بود هر برج او سری دیکر — نی غلط کفتم اژدهی دیکر
باز بر هر سر نیش بسته دهان — اتش از هر دهان او زیران
لمعه ها هر یکی دهانی بود — ز اتش قهر او نشانی بود
فضل حق دست هر کرا کیرد — ایجنین ای بس اژدها کیرد
کیفیت کنش فضل حق شد دست میس — شاه صاحب قران و ناصر دین
سایه و افتاب جهان — تاج عثمانیان
تاج از ان شد که بر سر او است — قدرش از چرخ برتر امد است

سرو بالا و سرو در دنبنت — تیغ داد ست و کوه تمکینت
تاب تیغش اساس کفر خراب — کشت و با تاب شد بنا نمن اب
دین حق یافت و برومندی — جان اسلام یافت نومندی
برق تیغش بهر کجا افروخت — خرمن عمر دشمنان اسوخت
تا درخشید تیغ او چو ابرق — کرد ز مغرب کشوده و کاه زنشق
هیبتش کرد هد بکوه نهیب — رود از قلب کوه صبر و شکیب
تاب صمصام او بروز نبرد — برد تا لجه کبنه کرد
چون صنوبر تمام دست دعالست — کان یاقوت و لعل از و خجلست
باکفش بحر لاف زد ز سخا — ماند کف بر سر از ان تا سمان
تاج و تختش جو مهر و کردون نست — بلکه این هر دو زان دو افزون نست
تاج او نصر ملت نبوی — تخت او بسط دین مصطفوی
انجنان بهر دین کمر بستست — کان کمر را حذ مکر بستست
رای او راست همچو رایت او — نور نصر من الله ایت او
خسرو کیقباد را بود اد — صد هزاران غلام و هم جاکر
بر در او نبین و ازاد — صد جو کیخسرو است و صد جو قباد
جون برادر برا و ج ماه علم — درکشید بر ضیا و مهر فلو
صف شکافست در مصاف کمانت — کوه قانست صبر و بنات

تند و تیز است وقت رزم چو تیغ   کنج زر بست گاه بزم چو میغ
بکه صید همچو شیر بود   ببر چون کرگ شیر گیر بود
سگ صیدش چه سان گرفت آهو   نیست در ملک او جز هیچ آهو
چون نیفکنده بار بر دراج   سر طاپر نهاده در تاراج
انجم و چرخ جمله با رو بند   اسد و ثور خود شها رو بند
بر و بحرش بزیر فرمانست   فر او همچو خور درخشانست
برف و ابر بد تیغ او و عدو   چون بخندید این بگریدا او
رونق سبزه جهان ز پنست   کر بر دشمن اربحه خونینست
گرد گیتی که فتنه بار آمد   تیغ او همچنین حصار آمد
بعد میدان که بر حروز این   زاتش تیغ او بجوشتان
کوهر او و کوهر تیغش   کوهر انشان دست جود معیش
جمله عالم کرفت کوهر او   بوسه گاه در شهان در او
گرچه کوهر ز عرو از کان خاست   کوهرش کان عدل و بحر سخاست
کوهرش به ز کوهر بکتست   در کهر زانکه گوهر ملکست
گر نسب پرسی از اعوز خانیست   در حسب جمله واو جانست
دهمین لعل کان عمانیست   خاتم خاتم سلیمانیست
عدد ده که اکمل عدد است   مکر بش زکمال امد راست

عین دانش چو ده همی آمد   در خور دانش شهی آمد
کی جم و کی سکندر زادند   هردو میراث خویش بودند
جام جم جیست فکمان عدل او   بیش هر دو کون حاصل او
تیغ صافش لسان آئینه بین   رو بنظرت در آن معاینه بین

بلبل طبع اگر چه گویا شد   لیک هنگام قصه گویا شد
هست میدان مدح شاه فراخ   تو سن طبع ازان نشد گستاخ
گر عنان سخن نبود از دست   سوی مدحش بهر عنان که هست
جام مدحش بکام دل چو رسید   مست گشت و ز قصه دست کشید
باز گردم که قصه باز ماند   گرچه دل سوی فیض ساز ماند
چون گران نیست بحر مدحتی را   باز گرد آستان مدحتی را
خاتم من که رونق هر است   زورقی در میان آن بحر است
ان محیطی که نیستش پایان   زورقی چون رسد باحل آن
مگر آنکه که رونقم رونق   یا بد از التفات سایه حق
گر نسیم عنایتش بوزد   زورق من برو نقی برسد
قاسم ازرق مرو رخش پیش   هست این فضل چون ز فضل تو بیش

تو که مدح اینچنین شاهی / گوست بر اوج چرخ دین ماهی

خود گرفتم که شعر تو سحر است / ذره کی با ده درج مهر است

صفت در لا نثار باید کرد / بر دعا اختصار باید کرد

تا نقاب خفا اماطه نکنی / در کشد از رخ معانی بکر

هر زمان از عروس ملک دگر / باد در عقد شاه علا بسیر

تا روانست در ره بدر / زورق مه که هی نهی که بر

بحر اقبال شاه دین برود / بند امواج فتح باد و ظفر

باد درهای بحر سلطانی / انجم سعد چرخ عثمانی

که بدیشان منور است جهان / جز جهان بلکه جان باد شهان

مردم دیده جهان بین اند / ماه ملکند و شاه آیین اند

هر یکی چون خلیفه راست خلف / شد جهان از شرف جهان شرف

هر یکی خسروی و جمشیدی / بر سمای سعود خورشیدی

جمله در ظل ظل سبحانی / باد باقی چو فیض ربانی

همه در حفظ حضرت جبار / هر یکی از عمر و ملک برخوردار

کتار در اصدار حکم قدر اثار تنصیص عساکر کواکب تعداد ان
برابری و انعقاد زمان دمن مهین و زمان با بسط امن و امان
امیر مومنان و کبیر موحدان سرور مجاهدان مورد امر ابطال سلطان

صاحبقران لازالت اعلامه علی اعداء الدین منصوره و مجاهداته
فی اعلاء کلمة الله مشکوره بعد از معاودت سعادت اندیاد از
غزو ملعزاد در فصل شتای استراحت اقتضا داد السلطنه
جنت اسا را بقر قرار و سکون و شد شهر بستا فیروزه کون گردانید
وانوار معدلت و نصفت و آثار حسن خلافت داد در جمیع
امصار و اقطار مملکت همچنانچه همیشه منبسط میکرداند
یکشنبه اینجا و اکثر ایام دیوان عدالت مرام انعقاد یافته
وظایف انهای حقوق برایا و ابقای رعایت رعایا بر وجه
شرع قویم و مقتضای قسطاس عدل مستقیم بجا بجه داد ایا امانت
سعی باید میش معمود و گاهی برای نشاط خاطر و هنگام وصل هر آن
و گلزار رنگ رسید و افراد عساکر قرای نامیه که دیندار
استبراق قماش حلل کمر الارض فرا شاد دخواب استراحت
وارلم بوردن انتعاش بر بر کردند فراش عجایب
نشان سلطان ربیع رنگین توقیع بعزم تسخیر جهان وبیع
خیمه رفیع سمای ملک بقا بسته بر سطح چمن سراب بر افراختند
و خرگاه بدایع دستگاه غنچه را بر ت هنگام گلستان مرتب ساختند
بیرقهای برگهای لاله چو ابر رادمانه سبز صحرا از تحریک نسیم

سوی اغاز جلوه کری نهاد و شراع با ارتفاع اوراق زرین قدح با مراتب
زرین فرح فزا ان شوی نهای اخضر شعله بر ساحل جوی بیا نداز خود
عالی داد خزانه دار امانت دار طبایع اشجار بر طبق خزوم حمایتی
رسوم وان من شیء الا عندنا خزاینه وما ننزله الا بقدر
معلوم در وجه رسوم عسکریان موسم بهار ابواب خزاین
درهم و دینار اوراق ان هار را میکشاد و چون شبدیز
کوس عدل همایون شان از فغان رعد کوس خسروانی میداد
و درخشید تیغ برق یمانی چون لمعان برق تیغ سلطانی
سر بنهاد

نظم

لاله ساغر کرفت و کلها بوستان آرای شد
و نصیحت مرغ سحرخوانان ام اندر نای شد | ابر نیسان نی بجز آکوی سلطان برفت
رایت سرو از زمین تا آسمان بر پای شد | سوسن ار خط سبزه دیبا زبان بست
بر علام حضرت سلطان ملک آرای شد | الدهر بین ممسک و معین
والکاد ممسک و منبسط | والملا بین مسند ل و مکثر

فرمان قضا امضا بجنبش و تودیع عساکر ملایک سعود و جمعیت قبایل غزات بغا
وارد و حاصل کردید و امر عالی چنان شد که امیر الامرای روم ایلی احمد پاشا
در موضع ایطاله جمعیت نموده مجموع امرا و عساکر ممالک روم ایلی را
سرحدها که ایشان محافظت ثغور اسلامی مامورند در موضع مذکور جمع اشند

و بعد از جمعیت ان معبره کلی بولی بحراق دکز را کذشته در جانب
اناطولی بعسکر همایون ملحق کردند و امیر الامرای اناطولی قاسم پاشا
با امرای الویه ان دیار در حوالی شهر کوتاهیه اجتماع نموده منتظر قدوم
میمنت رسوم مواکب سلطانیه باشد اما امیر الامرای روم همان
در بعران و یوم حکومت خود که شهر سیواست جمعیت نموده ساکن باشد
و امیر الامرای قرمان به اق شهر بیاید و در ان حوالی درنگ و جمعیت نماید
و امیر الامرای دیار بکر هم بهمین اسلوب در مقام خود اقامت نموده
با امرای الویه ان مملکت را دعوت کرده جمعیت نماید و مقصود ازین جمعیتها
انکه در حین اشتعال صاحب اقبال سنجاق تبعیه مذکوره اکر جناب ازجانب
مخالفان دولت حرکتی از ادبار بظهور رسد امرای مذکوره و عساکر
منصوره بقدر احتیاج بنزها دیدن که سابقا فرستادن او بان صوب
مذکور رشد ملحق شده بنی تراخی وا هال بدفع اهل ضلال اشتغال نمایند
و همان روز که امیر الامرای روم ایلی توجه جانب ایطاله مودبود
عنایات پادشاهانه شامل حالات و الرکشته منصب جلیل القدر دیوان
قش ... منصب و خدمت او را به امیر الامرای سنجاق عنت
آتنا ایاس پاشا که از منصب امیر الامرای شام معزول شده و دار ... ما
دولت عالی انتها با ستان اقبال آشنا سعادت وصول یافته بود عطا فرمودند

وصباح روز یکشنبه پاشایان جدید سعید هر دو بشرف تقبیل انامل الطاف
کامل سرافراز گردیدند وامر الاعلی بعزم ایلچی روم غرهٔ جمادی
الاولی متوجه جانب ایلچی گردیدند ودران مقام امرا وحکام وسایر عساکر
انجم احتشام که در درگاه لوای ارومی بکشید جمع میشدند وباوامر قدر
مبانی باسم وزیر مسند ثانی مصطفی پاشا سمت صدور وانشا یافته
بود که قبل از توجه رایات خورشید سیاس یکصد وشصت قطعه
سفاین بحری از بحر باروجوته وعزرها وغیرها که در لیمان دار السلطنه
وغیره احضار شده بود وکیفیت والات قلعه کوب از بالجوه شتر وضربزن
وهوایی طوپ وجه اروی انداز منجنیق حرلوق وباروت برق ودود وامثال
مملو ومشحون گردیده بود متوجه قلعه وکوده مذکوره گردیدند ودر جزیره
مرقومه دخول نموده تا رسیدن مواکب سلطانی مانند منطقه بماتی
قلعه را احاطه نمایند وطوپهای نقبا ... شعار را بر اطراف حصار بگذارند
وان امرای معادکار مصطفی بیک میر ... وامیر لوای صاروخان وامیر لوای
ملکت اولته وامیر لوای بورسا وامیر لوای ایلیصان وامیر لوای قوجلی
وامیر لوای نیغا ودیگر عظما واعیان از سپاهیان وسوباشیان با ... هوار
مردکه ایشان اهل جنگ دریا بودند وبا طوپچیان ونقاب بان
وسایر جنرت طوبخانه وجبه خانه که ایشان را اکثر همه ... بودند گراند

ودر هزار دیگر از جوانان جلادت عسکری ظفر نمون هر ینگیچری
بجموع بحر این عساکر مذکوره موافقت ومتابعت باشاهوی الیه
مامور گردیدند وبعضی از یراق وسلاح قورخانه بحر اوصاف
والات وادوات تمام سکان که از آن جمله صد وهفتاد هزار
باروی حدید خارا انداز وانواع کلنگ ومتین که بعد از
وا زمانه حوطال حوض که از یک ذراع وده ذراع بیشتر میباشد
ودر وقت حاجت بر دیوار حصار استوار کرده عروج کلا
ودیگران بر می روند زیاده بر شماره مجموع اینها را با ... نوابد
ازق وزوائد در کشتیهای مذکوره نهادند بعد از تهیه
وتکمیل آن سفاین بتاریخ ... حسب الامر الجلیل پادشاهی مومی الیه
نصرت طلب یوم پنجشنبه رجب المرجب بکشتی مهیب وزینتی عجیب
از بغاز دار السلطنه روان شد اعلام توجه را برافراختند
واز الوان بیرقهای ارباح زحد وبر سطح بحر اخضر را مانند
گلستان ارم ساختند صدای هوش ربای دم طوب
وعاده دوچون گنبد منقش ساده در تحیر بود واوازه
ولولهٔ آن عرصه فسور ... اسماع کفار بشنیدن کرد بده
گردیده ودر آن روز بجای تلاطم امواج کشتیهای جنگ

اندواج بر سطح بحر مواج متعاقب و متراکم می‌شافتند و مضمون کلام
بهی و سخر لکم الفلك لتجری فی البحر بامره با وضح مناهج ظهور بود رواج
می یافت لمولفه   ز بسیاری کشتی و مرد جنگ
شده روی دریا سراسر نهنگ   ز موج زرها و تیغ و سنان
همی گشت امواج دریا نهان   و همان روز ایلچی حاکم رودوس
راکه بطلب صلح آمده بود و حبس نموده بودند اطلاق فرموده ود سود
داده با چاوشی مراد نام متوجه مقام خود شان ساختند تا
ان بلاد و جزایر اسلامیه اش کذا نیز بجزیه مذکوره اش
رسانند و فرمودند که هرچه دیده به ملتمان خود باز گوید
تا بجمعه و داشان بکشند از احکام قلاع و تحصین بقاع و استظهار
بانصار و اتباع بحسب کلام تهدید مضمون اجمعوا امرکم و شرکا
ءکم ثم کیدون فلا تنظرون بجای آورند و صواب عساکر ظفر مشغول
باشند و بعد از توجه سفاین طوبجا و جبه خانه خاصه که از نقالان
از دا بر با مواکب ظفر موکب سلطانی معز بدشن بعد از نقال اسکودر
بجانب اناطولی کذا ایندند هر معانه ساختند مقرر بر آنکه در صحرای
کوتاهیه توقف نموده منتظر مواکب سعادت مراکب پادشاهی باشند
و طوبجانشد دران و کلا یغبر البحر با سفاین رفته بود با نصد عرابه

طوب و جبه خانه مذکوره سوی هزار و هفتصد شتر بار که سفاین
دریا آثار در آمن بود سیصد و شصت شتر بار بود و بعد
ان شیان سردار عسکر انجم شمار ینیکچری باری آغا مامور شدکه با تمام
لشکر منکور از بحر افتاده کذ بجانب اسکودر کذ بعایدو چند
منزل بیش بیش رفته از اسعی در بندی مرضع نموده در صحرای
کوتاهیه بموکب خاص عظمت اختصاص ملحق شوند و از جمله
دفتر داران دیوان اعلی محمود جلبی را در دار السلطنه محمیه
برای ضبط مداخل و اداء دادات خزانه عامره سلطانیه باز گذاشته
و باقی دفتر داران بالخزانه عره نشانه دور و نیشراز نهوض
رایات فیروز از نقاز مذکور کذ را بیندند و یوم السبت
تاسع رجب موفق سنه ثمان و عشرین و تسع مایه سلطان
صاحبقران با وقو دسعود ذی بابان بر سمند نصرت عنان
با معه و جمیع وزرا عظام و سردارن اصناف عساکر بالو خلق
در رکاب دولت مراب بروان شرم تبرکا و تیمنا اولا زیارت
مقام منور با نوار فیوض باری مقد خالد بن زید الانصاری
المکنی بابی ایوب رضی الله عنه فرمودند و بعد از ان مراقد
منوره آبا و اجداد عظام کرام ثلثه را روح الله تعالی ارواحهم

علی الترتیب زیادت فرموده و در هر یک باستماع قرآن مجید و کلام
حمید تشرف نموده حفاظ داودی الحان بجوایز و صلات و قربات
سمات محفوظ ساختند و علی سبیل المعتاد امنای وجوه تصدقات
در هر یک ازین مزارات متبرکه اربعه سی هزار اقچه اخراج نموده
فقرا و ایتام و مستحقان آن مقام را باعطای آن نواختند
و بعد العصر باسعادات غامره ببرای عامره مراجعت فرمودند
و روز دیگر امر جهانش صادر گردید که جمیع علما و صلحا
و مشایخ و مساکین که ساکن امصار ثلثه دار السلطنه و ادرنه
و بورسه باشند هر طایفه را علی قدر رتبتها از خوان احسان
فی انتها بحظ اوفی محظوظ سازند و طلب دعای خیر نمایند
نواب درگاه فلک اشتباه هم حسب الامر العالی مجموع مدرسین
و صلحا و موالی امصار ثلثه را بعضی را پانزده هزار و بعضی
کمتر تا چهار هزار اقچه تعیین و از آن نموده فرستادند
و سوای انعام خاص باز برای عامه فقرای هر شهری جداگانه صد هزار
اقچه ارسال نمودند و تقسیم آنرا بعهده قضاة اسلام مفوض داشتند
و یوم الاثنین حادی عشرین شهر مذکور میمنت قرین هنگامی
که دزدان لاجوردی نقاب

برون آمدن درج لعلی ثیاب سلطان صاحبقران در خلوتخانه
وحدت و مقام عبادت در آمد بعد از ادای نافله میمنت آن
شب همایون وارد نصف متوجه مانند آفتاب عالمتاب رخساره
تضرع و خشوع را بر زمین نیاز و خضوع نهاده از درگاه ملک علام
تعالی و تقدس طلب نصرت دین اسلام نمودند و توسل بهمین محبوب سید
کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمودند و به نیت
غزا صمصام جهانگشا را بر میان اهتمام و اعتنا بستند و چنانچه
در هر حال و هر زمان عادت آن سلطان صاحب سعادت است
بزبان افعال و حال مضمون این مقال ادا می‌فرمودند که

میان بهر دین سخت بستن مرا ولی نصرت و فتح از ذو المنن
میان بستنم هم بتحقیق ازوست که او هیچ عزمست با فتح جو
چو همان چون ازو شد عیان ندانم چه باشم ما در میان

بعد از آن بیرون فرمود و لوای فتح التوا را کشود و چون برنو ضیا
مانند برآمد نه صدای نفیر و کوس بر اوج سپهر و خروش شیپور اندهای
طور دو رقلم نداشکوه بیحد بلکه بگوش هوش ساکنان جهان
بالای فطرت و سبحان تسبیح سبحان ذی العزة و العظمة و القدرة
رسید نظم برآمد چو صاحبقران برنوند

روان شد زمین مثل چرخ بلند   ز بس رایت انگیزی چرخ ورزد

منقش شده گنبد لاجورد   حتی برداء الملک سعید

موج نوحه الرایات والقنا   باین عظمت وجلال با مواکب کواکب

مثال روانه شده در اسکله ابین در کشتی هلال قرین جلوس وتمکین فرمودند و از بغادا اسکندر تقصیه اسکودر عبور نمودند و از ورخوالی قصبه مذکوره حضرت جنان انجام نشان گردیده و سرادقات قاف سمات جمن جنتلك ابرهیم اقا را درد ایره لحظه در کشتی بوده بکروز برای عبور سایر عساکر ظفر مقرون دران منزل توقف واقع شد و روز دیگر که بیست و سیم شهر مذکور بود اعلام نصرت را بر افراختند و کوس کوچ را نواخته پورت مالتپه سی محل ورود مواکب کواکب سعود گردید و از انجا یوم الخمیس رابع عشرین نکمور چایری حضرت اوتاد جنان نشان بود و یوم الجمعه موضع هرکه محل رفع سراپرده سر بلند گردیده واقع شد و یوم السبت سادس عشرین در نواحی قصبه ازنکمید جمن قریه جبادلو قریب بساحل منزل مواکب سلطان مجاهد مقاتل گردید ذکر امدن اخبار مسرت آثار از اطراف و اقطار چون سلطان صاحب قران ربانی تا بید

بنواحی قصبه ازنکمید باد نود اقبال نزول اجلال فرموده فرستاده امیر ولایت افلاق دنکه بولی محمد بیك میخال اوغلی رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که بعضی از کفار بدکردار انکروس قصد تعرض مردم سرحد نمودند و امیر سادالی نیبرین حال واقف گردید و امیر لوای سمندره هم با عسکر از سرحد وظیفه مظاهرت و معاونت بتقدیم رسانید و بعد از اقامت مراسم مقابله و محاربه بعون عنایت ربانیه که همیشه ناصر عساکر سلطانیه است انوار فتح و نصرت از مطلع رایات اهل اسلام و ملت شارق گشته شکست بر کفار خاکسار افتاد بعضی مقتول و وارد درکه سعیر و بعضی مغلول و اسیر حبل و زنجیر شدند و باقی منکسر و منهزم باز گشتند و فرستاده مذکور چند جزو از سرهای ان کرده کشان با خود آورده بود چون قصه معروض شده سبب که دید جزا اجزای ان کفار اشرار را بهمان رید قتل و انکسار اکتفا نموده امر قدر بجاری صادر و جاری گردید که امرای ان سرحدها بالتمام با بعضی عساکر ایلچی که در تحت الویه ایشان حاضر باشند اطراف و اکناف دار الملک انکروس را بتازند و از هر جانب نواحی و ارجا را پایمال

حول نهب وعادت سازند وبال ان حال چنان شد حکام
سرحد ها حسب الاحکام المطاعه عمل نموده وابواب نهب
و یغما را بر بلاد اعدا کشوده سالم وغانم با اصناف اسرا وانواع
غنایم مراجعت نمودند وخمس بدرکاه جهان پناه رسانیدند
رجعنا الی القصه وبان در همان منزل میمنت محل فرستاده
امیر الامرای دیاربکر خسرو پاشا رسید ونامه عرض رسانید
مضمون انکه از فرستادن فرهاد پاشا با عساکر نصرت
اساس بصوب سواحل خوی وهراس بر شاه اسمعیل زمان ده
ابدال زمین وطایفه قزلباش ضلالت قرین استیلا یافته
بتخصیص واحکام قلعه اوبیل وبایزید برداخته وبه بهانه
طوی وسور وعساکر برنز وشور خود را در ییلاق اوجان
جمع ساخته وباز مصحوب فرستاده مزبور ایلچی منوچهر که از حکام
حکام ممالک ارمینیه کبری وکرجستانست وپیشکش اسب برد
ونوعی نواب درکاه چرخ انتساب رسانید که منوچهر مذکور که
قبل ازین تابع شاه ایران بود الان بدلالت بخت بیدار
در سلک مطیعان درکاه عالم مدار منسلک شده در عداد
سایر حکام ذمی شعار خراج کذار درامد اما ازانجا بتجاوز که

حاکم ناحیه دیکر نیست وتابعیت بطایفه قزلباش مزبوره از ممالک
مذکوره احتیاطی دارد که مبادا بنابرین مخالفت جاوید بطلبد
از خود استعانت نموده ولشکر اورده متعرض دیار منوچهر
کردد بناء علی بناء ذلک حکم قضا رسوم باسم امیر الامرای روم مسطور
ومرقوم کردید که اکر خدانخواسته کسی از مخالفان دولت قاهره قصد
تعرض ولایت منوچهر نماید از امرا وعساکر روم نقد احتیاج
بمعاونت او تعین شده محافظت او را از لوازم شمارد وقت
ان ارمغان شد که ان طایفه بدمهر چون استناد منوچهر را بنیان
دولت مکان معلوم نمودند از خوف وهیبت غلامان ونیکان
درکاه عالمپناه دست از تعرض ولایت او باز کشیدند دیکر
بکرد او نکردیدند لمولفه

ظل عنایت تو حمایت اکر کند — مرسایه را ز خنجر خورشید امان دهد
از بیم پاسبان روز دهد زلف شب — حبس تو اش بپای خوش پشان دهد

اکر

روز دیکر که یوم الاحد بیست
وهفتم شهر مبارک رجب المرجب بود ازان جا کوچ فرموده
نواحی قریه جلنکلو منزل خیام ظفر قیام شد و بیست وهشتم موضع
قارغلو دربندی مخیم سرادقات سلطنت کردید وچون
مسافت دیکر بغایت بعید بود وراههای تنک شدید داشت

بعضی عساکر منصوره از مضایقه اندیشیده پیش رفتند و اعزه را
لشکریان
پیش فرستاده در صحرای ازبنق نزول نمودند و یوم التاسع و العشرین
لوای فلک را از آنجا خرامیده در منتهای صحرای مذکور در محلی که
بدلوکلو طاش مشهور است اردو و حصول فرمودند و در آن
جا جاوشی که ایلچی دودس را برده بود که بمحل خود رساند
مراجعت نموده بلطایف الحیل کافر برا از کفار آن حصار بیست
آورده برای تحقیق اخبار آن مقام بآستان سعادت قیام رسانید
و نواب کامیاب از روی استخبار نمودند آنچه از مجرد رسیدن عزم و
اهتمام کفار خاکسار در امر تشیید و تأیید آن مقام که در آن ایام
مزید و الحاق نموده بودند تقریر کرد از حیطه امکان تحریر بیرون رفت
چون رای عالی درباره سر علم ارادت عرض آن لجا نمودند
سلطان صاحب قران بالاعتقاد فرمودند که اگر کفار تحصنات حصار
اعتماد نموده اند من معتمد و معتصم بتایید حضرت کردگارم
و امیدوارم که بیمامن معجزات سید صاحب معراج اگر آن قلعه را بجای
فلک از دو اوج یافته باشد که مسخر اهل اسلام کردد لا یزال عنقریب
عیبکی لا نظم — دیدیم زیبا رز سبب الاسباب
بهر چه سعی کنی ور برون را مکانت — بقلعه که رسی ور حصار کردون نست

برای نو بکشاید مفتح الابواب — و عزم غزای شهر شعبان که هیبت
جمله اضافه تاریخ سال آن میشود بنا بر تعدد ما ذرو ذ بیشتر بتخفیف منزل
شریف آن روز اشاره فرمودند و جابر یا جوق آتاق کرد و ورناق کردید
و در آن یورت خدمت افضل الفضلا و اکمل العلما استاد البحر بن مولانا
جزالدین افندی که در آستان سلطنت ایشان بر تبه استادی و خدمت
خواجگی اختصاص دارند و فی الواقع که ذات ملک مآثر آن مخدوم
اکابر از روی تبحر در فنون فضایل علمیه از حیثیت و اتصاف بکمال
شمایل علیه بآن مکانت علیه سزاوار است و حقیقت عقل و قلبش نقش
بر عام برایا خصوصا بر طایفه علما نبابات رحمت و شفقت آن روز
سعادت مصاحب و مجالست سلطان فیروز نجانجه در بعضی اوقات
مشرف میشوند سرافراز کردیدند و از فواصل انعام و احسان
عمان نشان سلطانی حظ وافی رسیدند و هم در آن یورت
فرستاده کلن نام که از قلاع حصینه کنزه انکروس متصل بولایت
مذکوره بود بعون تایید بنده ای که مقارن دولت سلطانست
مسخر شده باقرای بیان در تحت ممالک محمیه کردیده اما یان اسرار
تقلات و عارفان روابط سلسله مکونات این خبر طرازش را
ستین و مبارک کرفته انواع نوید خواطر اهل امید رسیدند

ببنیك اختری فالفرخنده ماه و سال   که فرخ بود فال نیکو فال
و یوم الخمیس ثانی شعبان المعظم از آن مقام مکوم کوچ فرموده
اطراف رود نیکی شهر محل ورود مواکب مسعود گردید و علما و اعیان
دار الملك بورساد از آن صحرای جنت اسا بسعادت استقبال
مواکب جلال رسیدند و بعضی که رتبه شرف دستبوس داشتند
بتقبیل انامل بحر شمایل سربلند گردیدند و در آن ولا از قاضی
ولایت انلاف عرضی رسید مضمون آنکه امیر لوای آن مملکت محمد بیك
میخال یعنی کوچ انجا را کرد بنقد خراج گذاری بر وجه معتاد دزدیه
اطاعت و انقیاد داشتند به بهانه اندك مخالفتی که از بعضی
اشرار ایشان صادر شده بود بعصیان متهم ساختند و با عسکری که
در تحت لوای او بودند بر ایشان تاختند اطفال ایشان را اسیر و اموال
ایشان را نهب کرده اند این طایفه مذکوره هم بحکم آنکه   بیت
سگان از بیم چون از در ببندند   خلاص خویش در پیکار بینند
با دیگر طوایف کفار که با ایشان قرب جوار داشتند اتفاق نموده
پانزده هزار نفر کافر ناری بنا علی الغفله بر سر امیر موصی الیه ریختند
و او گریخته بقلعه که موسوم است به برکوکی متحصن شده و قاضی
مشار الیه هم بصد حیله از آن گرداب بلا بحکم قضا خلاص یافته

بدین جانب ابلاغ نمود شایسته نبابرین حکم قدر نفوذ صادر گردید که جماعتی از
چاوشان درگاه گیتی پناه روانه سازند تا تمام اسرا و اموال منهوبه
مذکوره را از طایفه افغان و توابع محمد بیك ساده معرفت امنای
پادشاهی ضبط نمایند تا در وقت محال کیفیت حال را تحقیق نموده حق
در مرکز خود را یابد و روز دیگر که ثالث شعبان مذکور بود بقرب
زاویه قدوه سالکان زاد الدرس حبل محمد و یان درگاه آق بیق
بابا علیه الرحمه نزول سعادت شمول نمودند و بزیارت آن مزار
جنت آثار رفرموده اند و بوسیله فاتحه فایحه از روحانیت آن سند
استمداد نمودند و فقرای آن گوشه را بعطایای شامله نواختند
و چون آن مقام مانند قلوب اهل فضل و هنر از ناخوشیهای فلك
دون بسوء تنگ واقع شده بود اکثر افراد عساکر و لغزوت چالها
نزدیش رفته آن منزل را در نوشتند و از بعض دشتها را هم
گذشته دو منزل کرفتند   و یوم السبت چهارم ماه دو منزل
رایکی کرده صحرای زنجیرلو قوپی مضرب سرادقات ظفر جوی گردید
و از آنجا باز دو مرحله را یکی ساختند و در صحرای ابن اوکی نام
خرگاه و خیام ملك علام را بر افراختند و یوم الخامس منزلی که موسوم است
بقزل قیا از توابع کوتاهیه مضرب سرادقات سنیه گردید و نیز

عمام خدابیکه اینجا وا فصت سراپرده کشیدک بیی با بران افراخته بودند
وبنوعی اهتمام دران مقام مزید ساخته وچون ان مقام شوق افزای
مانند کلوی بنای تنک بود ارکان دولت اهنک پیش رفتن نموده
در کنار رود جوبلو تپانوری مسهود سان ورود نمودند ویوم الاثنین
ششم ماه مبارک بعد از انکه سلطان تخت خضرا سطح بسیط غبرا
باظهار لوای بیضا بلوغ وجهان ارا سپید را بکشتیه غرب غیب
خود برولوله وشور کردانید

چه مهر یوسفی برقع برانداخت / ملیر این جهان شوری در انداخت

ما همچو رایات سلطانیه از افق صحرای کمنا هیجطالع ولامع گردید
جمیع امرای عالمدار الحلبی با امیر الامرای خود قاسم باشا فوج فوج وسنجق
سنجق برفع اسنه کمرزین بود با لوان بیرق وفنون عساکر خود را رونق
داده بودند واز دو جانب طریق سلطانی مسیر رایات ملک سمات
ایستاده وهمچنین طوایف عسکر ینکی اختری یعنی ینکی چری با سردار
خود بالحلبا که حیند چلر از پیشی روان بودند دران صحرا استقبال
مواکب جلال نمودند واز صدای تفنگ عده کوس چرخ را هم کر نمودند
چون این افواج بحر امواج بمواکب خاص پادشاهی رسیدند گوییا
زینت بر بهکام ربیع وایام تفرج با هیئت بحر زمان تلاطم وتموج

بیکجا مجتمع کرد بیکبار لطف / دشت بهمن از لوای رنگارنگ
کشت چون کارنامه از رنگ / هیئتی داده دیبه چینی باز

ریش باز داده حکم جرات وسلطان صاحبقران چون ز مبارک صفوف
صفوف عساکر مذکوره رسیدند سنت سلام را بر ان جنود دین اسلام
اقامت واتمام فرمودند ومجموع دودکان سلاطین محرابدون شرع
وباز بتقریب خرگاه ملکجاه صفها آراسته وظایف خدمت وتحیت و
تعظیم تقدیم نمودند روز دیگر که هشتم ماه معظم مذکور بود دیوان
حشمت ارکان قایم شد قاسم بیکا با جمیع امرای الوند اناطولی تقدیم رایات
وماوقت رایات پیشکشها کشیدند وبشرف تقبیل ایادی کرنملی
رسیدند وهمان روز امیر الامرای روم ایلی ایاس باشا که از
معبر کلی بولی با جمیع امرای ان طرف عبور نموده ومتوجه درگاه جهان
پناه شده بود رسید ودر جانب شرقی ان صحرا منزل کرده بود ان
مقام را کثرت خیام وقباب ایشان مماثل سطح بحر پر حباب
کردانیدند وروز دیگر که تاسع شهر مذکور بود دیوان عالی زینت
یافته امیر الامرای مشار الیه با مجموع امرای که در تحت حکومت
او بودند بشرف تقبیل ایادی کریمه رسیدند وپیشکشهای بسیار
کشیدند وبنا بر تنکی مسالک ومسارک امر عالی صادر شد که

کردید که امیر الامرای اناطولی با امرا و عساکران طرف یکدو منزل از پیش روانه
کردند و عسکر جرو ینکی چری هم با سردار خود بیش روند و در ساحل بحر
در محلی که از انجا بجزیره رودوس عبور خواهند فرمود بموکب سلطانی ملحق
کردند و عساکر دیگر روم ایلی با امیر الامرای خود یک منزل از عقب
رایات ظفر آیات سلطانی روانه باشند حسب الامر العالی ایشان که به
بیش رفتن مامور بودند همان روز کوچ نمودند و یوم الخمیس دهم
ماه مذکور اعلام ظفر اعلام سلطانی با نطلوع توجه با وفق رسمات
از ان منزل نهضت فرمودند لولغه بانغان کوس چون برخاست

شور بغوغا ز بحر و از بر خاست | چون رسیدند در کنار ره بیرون
جوش زد همچو بحر روی زمین | خیمه در خواب شد علم بیدار
شد دبیرق هوا همان کلزار | وان روز صحرای التون تلو کاهی

راه مسافت بغایت بعید است که نشته رفتنهای ان در جایی
بیگادر باشی نزول اجلال فرمودند و یازدهم ماه در موضع
معروف با یکجه اوستی که قبه خرکاه زرین با باد چرخ برین بر
افراخته بودند بساط استراحت انداختند و دوازدهم ماه صحرای
اولو صحانلو را که از توابع شهر قره حصار صاحبیت مطرح ظلال همای
سلطنت ساختند و روز دیگر از انجا کوچ فرمودند و بکنجی صحلو

راکذشته منزل جلکلو نام مقام جنام ارام کردید و دران منزل
جاوشی از جاوشان درکاه سلاطین علام جنی الدین از جانب وزیر
مسند ثانی مصطفی پاشا که مقدما با بعضی عساکر نصرت شعار از راه
دریا متوجه جزیره رودوس کردیده بود رسید و اخبار کیفیت
وصول و دخول ان عساکر بحر شمول را بجزیره مذکوره بعرض نواب
فلک جناب رسانید ذکر کیفیت وصول وزیر ثانی و محاصره
ان قلعه فلک مبانی قصه مذکور و اجمال ان بود که جون وزیر مسند
ثانی مصطفی پاشای رفیع الشان و مصطفی بیک قابودان و بعضی
امرای الویه ظفرنشان با سفاین بحر سکان سلطان اوصاف سبع
بحر افکند را بجوش جیوش نهنک اسا ذوالجناح و رفیع و اعلام ورمحی
منجنیقهای رعد اهنک و توپ و ساز سایر اسباب حرب و جنک
معرکه کرد ایند روانه صوب جزیره کردیدند جون بجزیره سفرکه
از جمله جزایر عظیمه کفار فرنک است رسیدند حاکم و فرمان رهای
ان مکان که در زمره سلاطین خراج کذار درکاه عالم مدار منسلک
وظایف خدمتکاری و ضیافت را اقامت نموده انواع هدایا
و طرف تحف که دران طرف می شد بخدمت پاشای مشار الیه
و امرا که همراه بودند کشید و مراسم انقیاد و اطاعت را بجا

باید نمود اکر دانید چون ازان محل عبور نمودند مقابل جزیره مذکوره
رسیدند برای اظهار شوکت دین اسلام مهابت در قلوب کفار
لئام ششصد و شصت و چهار قطعه سفاین با شکوه را از میان
دو کوه که خلیجی از بحر در میان انها دارد واقع است در آوردند
وان انجا بادبانها کشوده متوجه جزیره هرموس کردیدند چه
بانان کفره بی بصیرت چون کثرت ان سفاین و هیبت وان لشکر
وحشمت را از دور دیدند جزم نمودند که سلطان صاحب قران
خود بذات نصرت اقتران در دین سفاینند و ندانستند که

رجوش لشکر دلها زمین بشد نیلک
هنوز کرد شهنشاه عشق پیدا نیست   بعد از انکه ان کشتیها از ان سلک
تا برابر امده بجزیره مذکوره بپیوستند ان شب از مقابل قلعه کنک رشند
ومتصل بجزیره قریب بمحلی که با مخیم سلطان مورد نصرت لشکر لنگر
انداختند وان شب انجا مقام ساختند روز دیکر که غره ماه شعبان
المعظم بود هنکامی که فلک تیز جرعه خورشید درخشان
بقصد تسخیر جزیره زمین در بحر خضر جادمین روان شد
با شاهی دار الیه صد و هشتاد قطعه از معظم ان سفاین
کوه قرین را که مردم جنکی و طوپهای تفنکی و سایر الات و اسباب

کشتی دران بود بادبانها بر افراخته و مرتب ساخته و بهوای نصرت
دین اسلام عباد بددلی و تحاشی را از میان برداشته و این معنی را
با خود مقرر داشته که بیت   چون از هوای عشق تو امیدوار باد باد
من نیز دل بباد دهم هر چه باد باد   از مقابل حصار کدابند وار جانب
شرقی بجانب غربی شتافتند و در حین عبور سفاین با شاهی و شان الیه
برمیا و طوپ اندازان حکم نموده بود که اصلا طوپ نیندازند
و سوی نبر نکشند و خاموش و با هوش کنار نمانند و مقصود ور بر
موجب الیه انبین وضع ان بود که در الواقع این اسلوب هم موجب
القای نوعی از مهابت و خشیت در قلوب کفار بدکیش میکردد
چنانچه کفته اند
اما چون مقابل قلعه رسیدند اهل نار جحیم طوپهای کبار عظیم داشت
زده متوالی و متعاقب بجانب سفاین و مراکب انداختند و بعون عنایت
ربانیه اصلا ضربی بان مرعا بد نکرده بود و بیمن حفظ الهی هیچ
بلا بسفاین و بر هیچ یک از افراد عساکر اسلامی هم از انها نرسید
اخر روز به لیمائی که بر جانب غربی حصار واقع است وان محل با
کوه نبوی انتها دارد رسیدند کفار حصار در آن باب اتفاق قلعه

برای محافظت از لیمان با وضع اسمان برآورده اند و انرا اهل اسلام
ذکرمی قدسی سکوبیند دو سند بطوب بالجلوسقه که
میل داده برده اند انداختند چنانچه یکی از انها بر بنبکا کشتی قرخ اوغلی
که مقدم روسای سفاین بود و از این ضرب اضطراب و خوف به
بعضی مردم مستولی شده روسای کشتیها نزد باشا امده کفتند که
اکر امشب همین جا لنکر اقامت بیندازیم بیشتر کشتیها و مردم
از ضایع و هلاک میشوند اولی آنکه بعافیت جزم نموده عزم اسکله
مرمریس نماییم که در مقابله قلعه از جانب دیار اسلام به واقع است
باشای دریا دل لنکر ثبات و صبر را در بحر توکل انداخته و استظهار
باقبال سلطان کامکار نموده جواب داد که بمجرد این یکدو سند که
و شب بر دشمن کردانیدن موجب دلیری و جسارت اعدای با
میکردد بیت در این ره چون کوه دارم پای
بجنبم کر ستک باد تند جای بهرحال این امشب اینجا توقف
می‌نماییم تا صباح ببینیم که چه روی مینماید و از پس پرده تقدیر چه
صورت نقاب خفا میکشاید بعد از ان دیگر کفار نیز هفت طوب
و سنک بیند انداختند و تعرض سفاین بنزه انداختند و این صورت موجب
تعجب و حیرت اهل اسلام کردید که آیا سبب چه بوده باشد که بر همان دو طوب

اکتفا نموده بستند چون فراشان مجامع ملک لوشش کحلی خرکاه ظلام
فرو کذاشتند و شمع کافوری خورشید را از میان برداشتند بیت
شب چو نقش سیاه با روی بست روزکاران سفیدکاری رست
بعضی دلاوران غزات کافر شکار از کشتی بیرون امده در ان
حوالی تجسسی می‌نمودند اتفاقا از کفار تخت برکشته هم چند
کس برای همین کار از حصار بیرون امده بودند مسلمانان
یکی از انها را صید نمودند و یکی دیکر طوعا خود نزد غزات امده
هر دو را نزد باشای دریا دل رسانیدند و کیفیت احوال
و کمیت رجال حصار را از ایشان استخبار می‌نمودند چون از سبب
طوب بیند انداختن و اکتفا بر همان دو سند نمودن استفسار
کردند چنین جواب دادند که طوب بالجلوسقه که برای منع قاصدان
از بن لیمان با انواع جهد و اصطناع بران قلعه بالا ارتفاع کشیده بودند
و اشاره دهای کنج عافیت خود تصور نموده دیروز دو نوبت
که طوب انداختند چون بر حسب مراد ایشان کار کرد نوبت سیم هر آن
اتش انرا بیشتر نهادند و ان طوب باب از بنا ورده شق شد
و ان عمله ازمانند اکرچه انواع طوب را که در مناقب حصار تعبیه نموده
اند و بر ترتیب داده حرو غایت نیستا ما طوبی که سنک او تا این

لیمان برسد

چون منحصر در همان بود مقدر بانه که ترتیب نموده بودند عقیم افتاد و نتیجهٔ
تصورات ایشان سقیم ماند چون پاشا و سایر غزات استماع این خبر نمودند
زبان به شکر کذاری باری عمت الایه کشودند و بیکبار علامت قوت
اقبال سلطان اسلام و ادبار کفار حسادت انجام را اندر وقوع این امر
مشاهده کردند بیت — کسی را که یاری زباری بود
امورش بدلخواه جاری بود — هنگام صباح که نیر خرشید
بساحل افق رسید و رخت نور در اسیجای ظهور کشید بیت
چو گیتی در روشنی باز کرد — دگر راه و رسمی نو آغاز کرد
کارگذاران موسی و صناع مهندسین را به بستن و ترتیب اسکله باز
داشت و در یک دو ساعت اسکله عظیمی سمت تکمیل و اتمام یافت
و طوپهای قلعه کش و سایر اثقال و احمال را از عرابه برکشیدند
لما چون کذرانیدن آنها از مقابل سور بغایت دشوار بلکه غیر مقدور
بود چرا که سنکها و طوپ و تیر بخش برق اسلوب علی الاتصال مانند تکرگ
از سحاب تقلاع میبارید بمرتبه که طایر فکر را از نواحی آن مقام گذرا نبد
بنابرین پاشا و سایر امرا بتلاحق افکار و انضمام آرا تدبیری کردند به جانب
بحر خندقی عمیق بطریق مدربیح اشتغال نمودند و خاک آنرا برطرفی که بجانب
قلعه مرئی بود مینهادند تا آنکه بمرتبه رسید که ساکنان آن طرق از قلعه

مرئی نمیگردید و طوپ و سنک پاشا در نمی رسید بعد از آن مجموع اسباب
و آلات معلوم را بمقامی که برای رمی آنها موسوم بود کشیدند
و متریسهای مستحکم و ریپشوان ترتیب دادند و بضرب رعاد هاء قلعه
کوب ابواب شرور و اسعد را در قلعه نشینان کشادند و چون پاشا
و امرا دیدند که استحکام آن حصار مانند قلوب کفار زیاده برانست که
به سنک طوپ رخنه پذیر باشد و رو تاثیری باشد بتدبیر ترتیب نقب مشغول
شدند و فرستاده مذکور باز نموده که درین ولا با تمام آن مهام
اشتغال دارند و بعضی عساکر عثمانی پاشا را نهب و غارت قرای
آن جزیره فرستاده و مغانم بسیار بدست ایشان افتاده و از دو کافر
را که یکی طوعاً با اهل اسلام ملحق شده بود و دیگری را صید نموده بود تکذیر
دور از فرستاده مذکور بدرگاه گیتی پناه آورده بود چون نواب
از ایشان استخبار احوال حصار فرمودند چنین بیان نمودند که در برج
ولاکه اخبار عزم سلطان اسلام بدان مقام رسید حاکم آن حصار بدار
البوار پیوست و دیگری از فرنگستان امره بجای او نشست و آلات
جهاد بنجاه هزار نفس در آن قلعه متحصنند و چون از احوال اسرای
اهل اسلام استفسار نمودند چنین گفتند که بعد از استماع اخبار توجه رایات
کشورکشا اسرای آن کفار را رای آن بود که مجموع ایشان را که هفت

هشت

هر ان نفر هستیوند تعجیل رسانیند با خود از ان مکان باقصای رونکنان
نقل نمایند و بورود بستند و خاطران و عدم قرابت نیال سازند و باز
بعضی دیگر این رای را صواب ندیدند و گفتند که این طایفه حالیا
بر اطراف ما فاد رنشسته‌اند و غالب ظن انست که سلطان برین مکان
غالب نخواهند گردید و با ذ انها ما را برای مرمت و تعمیر حصار و حفر
خنادق و هاد آثار دیگر در خواهند بود چون اراده مفضل حقیقی
بخلاص ان اسیران متعلق گردیده بود در زمان فرح ترعیک رسم
برین رای اتفاق نموده القای ان حمایت نمودند
و بعد از لقای امر اسلحه دو ایجاد ان یکی که موجب سوق سعادت
ان لیه خود امن بود شرف اسلام رسید و با نواع احسان و عطا و تلقین بتمام
والطاس بلند گردید و عدد سکک عزات منذ شده ان دیگری را که
از قبول دین امتناع نمود مستغل تیغ تر بند و جودش را از صفحه
جهان نر دود و این صورت بر حسب طابق النعل بالنعل موافق تقوی
نمود که در بعضی رسایل ان عارف اسرار ربانی جمیع عبارات انصاری
تذبوس العزیز و اثبوت شده که ازاه از تفاوت دو راهی از یک
جایگاه از یکی نعل استور ساند و از دیگری ابنه شاه ملوک فر
یکی را به کشتی بدریای نوح یکی غرق ظلمات سازند ز دو ر

نه ذین در کهشی رسالت از اتشی نه دان دیگری بتر الا نیشی
رجعنا الی القصبه یوم الثلثا رابع عشر شهر شعبان موقر بان کوس
کوچ را نواخته و علم نصرت را بر افراخته حوالی قصبه شنجلو مستقر
مواکب ظفر موکب گردید و ان انجا بقولاق کوپی فرمودند و از انجا
بمنزلی که موسوم است به ایلی بیکاری و چون این مراحل تلکزیغات
منزلهای بعید شدید بود و شتران آتاق بیش خانه که موجب
کلام النفس و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس
با وجود حمل اثقال و احمال کبار دو منزل را بیکبار قطع میکردند مشقت
بسیار کشیده بودند یک روز دران مقام تعب سعد آو راق
فرمودند و یوم السبت هزدهم مقابل شهر کلاذقیه صحرای اوکاد
باسباب ضرب جنگ هامون ارای گردید و روز دیگر بنواحی قرنی
طوبنچی لومعکر سلطان ظفر جای گردید و ان محل چون انیلاد
گرمسیرست منزلی بود چون معرکه میادران حکم دار بغایت گرم
و بر تاب و مانند اکباد اعدای ناشاد خشک و بی ابحار گشته
دران اوان افتاب در اواخر برج سرطان بود شدت حرارت
هوا در جه از دیاد و غایت رتبه پذیرفته بود قرص مهر سپهر مقام
برای طبخ هر خام در مطبخ صنع تافته چهره افتاب مانند رخسار دلبران

برعتاب برافروخته بود و نازک طبعان نبات وگیاه چون دلهای
عشاق سوزناک در حدت بر تاب سوختن حرکت مروحه اش
هوا را برهم افروخته و طایر نفس از کمی هوای تموج پر و بال
میکشود سبوخت سلطان اقالیم عالم بالا از غایت سورت
حرارت هوا به ییلاق بروج شمالی عروج نموده بود و در
شبها از قبای زرنگار اسمانی کریبان کهکشان را کشوده

بیت

هوائی نه دوزخ جگر تاب تر
زمینی نکو کوره ای اب تر   نه مهری در او کم جز افتاب
نه ابی در او سرد غیر از سراب

بنا بر حدت حرارت سلطان صاحبقران عالی رایت بعد از انکه شب بروشنائی
مشاعل اسرا میفرمودند چنانچه شب دوشنبه بیستم ماه مذکور
چون غزالهٔ فلک دامن در محو دامن ریخت شفق ریختند و مشک
نافه او را بغربال گردان کردون برای نثار موکب همایون
نبیختند

بیت

شب از نافه خود عطرسائی کنان
جهان را بنور روشنائی کشاد   چه نطفه از شب بکذشت

باز بفروغ مشاعل روی زمین را مانند چرخ برین کرد ابنده
ان انجا کوچ فرمودند و روز مذکور بقریه قتیه صرحلق کنار

اب منزل نزول میمنت وصول نمودند و از ان مرحله باز بنور
مشعل کوچ فرموده صحرای قصبه ینکی شهر را که از توابع
مملکت ایدین ایلست بنور ما همچه اعلام روشن تر از خواطر
کرام کردانیدند و روز دیگر هم در ان مقام بر ساحل اب
منزل عزم تماشای صید فرمودند و شکار بسیار انداختند
و ان دشت را در فصلی چنان از خون جانوران شکاری
مانند لاله زار بهاری ساختند و یوم پنجشنبه بیست و سیم
بر کنار رود بوزدغان در حوالی قصبه دباز ایالت
عدو کدا ان را بر انداختند و منزل ساختند و در ان
اثنا از انجانب ونیز مصطفی پاشا جاوش سنان نام با
کاغذی معتمد رسید و خبر فتح قلعه هر کرا که از توابع
رودوس است بعرض نواب کامیاب رسانیدند ذکر فتح
قلعه هر که فرستاده پاشای سعید قضیه این فتح جدید را
که عنوان فتح قلعه رودوس بود چنان نمود که از جمله روسای
سفاین سلطانی رئیسی قرمحمود نام با جماعت خود برای
برکردن ظروف اب کشتی که متعلق بدو بود بچشمه رفته که
بقلعه مزبوره قریب بود است کفار اشراف کرد دان قلعه

بودند از سرباز و برخی طوب و تفنگ بر اردان آب ببناد
و تعرض نموده قصد منع کردند مسلمانان هم بعزت دین اسلام
در امر محاربه اقدام نموده فوجهای اب را مرز سر خود
ساختنی دست قلعه کبری از اسپین دیری اختند و عطاد
و مفاد به برد اختند و از رای متین بعضی نفقا را ابرای
اوردن کلنک و متین بجانب سفاین فرستاده احضار
ان الات نمودند و حیله کنان خود را به پای بارو رسانیدند
و کفار برگشته بخت کار را از سر غرور و سهل و بی
اعتبار انگاشتند و فتح ان حصار را بدست این طایفه
بر حسب ان هولاء لشرذمة قلیلة محال پندا شتند تا انکه
مسلمانان مردانه وار کوشیده در دو شب نقبی معتبر در زیر
ان معبر اهل سقر حفر نمودند و ده کیسه بارود از ان جمله که
برای طوب کشتیها از طوپخانه شاهی بدیشان داده بودند
در ان نقب ریختند و در انبار سنبل و اهل مستحکم ساختند
اتش در فتیل ان نهادند بیکبار از ضرب بارود برج حصار
منهدم گشته قریب سیصد نفر کافر که بران برج به نقراغ بالا
نشسته بودند مانند زاغ در هوا پران گشته زیره زیره

نشستند

بزرگان دولت همه گرد شاه نشستند چون اختران گرد ماه
جهان دار کرد از غم آزادشان بدلگرمی امیدها داد شان

و یوم الثلثاء سادس رجب مرجب از ان مقام کوچ فرموده از راه
تاتار بازاری و اختمان آوه سی توجه نموده به پنج مرحله روز
یازدهم ماه مذکور جمن دولت انجمن صوفیه مضرب اوتاد سرادقات
سنیه گردید شش روز در ان مقام خاطر افروز اقامت نمودند
و از جمله آن روز رود بو انعامهای عالی فرمودند و به بعض امرا سنجقها
عطا نمودند از ان جمله لوای کفه را به بنک باشا کرا ز سنجق موره آوه
معزول بوده احسان فرموده امیر مشار الیه را روانه آن صوب ساختند
و دفتردار آن دیوان اعلی بجمع و احصار نزل و تهیه زاد و زواده
لشکر نصرت نشان مامور گشته باقامت آن خدمت مشغول شدند
و یوم الثلثاء سیزدهم بعزم سیر ییلاق برسمند براق مساق برآمده
با جمعی از خواص بندگان و زمره از جمله مقربان قلل جبال محروسه شال
صوفیه را که از کمال لطافت آب و نزاهت هوا مورد
راید سیر فرموده سربلند و عالی مقدار گردانیدند و یوم الاربعاء چهار
دهم جبل تماشای آب گرم صوفیه که در بالای صوفیه است بهای نداند فرمودند
و از حمامیت خدایی که در شهر صوفیه واقعست قبه باصفای پر روی

انداخته وخلوتهای تنه از اطراف آن ساخته چشمهٔ ایست
مانند چشمهٔ خورشید کرم وروان وحوضش چون دل اهل صفا
در روی همچنین روشن ونمایان آبیست مانند اشک عاشقان کرم
وسوزان با آتش نهانی روانی دردمند انست بدل کرمی وموم ریاض
اکرچه اصلش از معدن نحد پیداست اما کسی از وی بجز روی
کرم ودل نرم ندیدست الحاصل حلوا بیست نی دود وازدای
مانند فیض اهل جود

خدایی چشمهٔ آن فیض سامی — روان وکرم چون نظم نظامی
برش چون سیم ناب وکنش همی — بدو هر سیم تن چون ماه و اختی
شده ماهی درو هر ماه روی — نظر را آمده آینه جوی
کسی کو صحبتش را لحظهٔ دید — ز هر جنس کدورت پاک کردید
ز جود سخت رویان درخروش او — ز شوق وصل مه رویان بجوش او
زنابش همچو خورشید بدخشان — شده چون لعل رخسار درخشان
چو شه را عزم آن که ما بر شد درست — صدای دور شد از هر طرف خاست
وشاقان سرایی درو بدند — بدان حوض وبدان چشمه رسیدند
چو شد آن حوض واقف ز امر عالی — ز دهشت شد روان از خویش خالی
چو از نزدیک شاهش جز شد — دکر بر کشت از شوق وبسر شد

ز ناپاکیت چون پرداختندش — ببستان چشمهٔ خود ساختندش
چو از نقش عزیزان کرمابه حل شد — بخوی عود وعنبر تا فلک شد
چو شه در روی شد از تندی جلالت — ز سرتا پا عرق شد از خجالت
دکر شد ز التفات شهریاری — زبانش در ثنای شاه جاری
که ای بحر عطای پادشاهی — تویی سرچشمهٔ فیض الهی
قدم را از کرم بر چشم ما نه — غبار مقدمت از توتیا به
چو شد صاحب قرانرا دل بدو کرم — ز لطف خویش کردش چشمه چون کرم
برین لاجوردی بر کمر زد — تو کفتی کز فلک خورشید سر زد
درو آمد با هزاران کامیابی — چو سلطان فلک در برج آبی
لبش چون کف پای شه ببوسید — روان از شوق در پایش بغلطید
که ما وصد چو ما هم بندهٔ تو — براه فیض وجود افکندهٔ تو
که باشم من که ای روشن جبینی — براهت رخ نهاده بر زمینی
اکر خود رایه یابت سایه افشان — شود هر قطرهٔ من درّ عمان
بدین دولت چو بخشش رهنمون شد — بقدر از چشمهٔ خود هم فزون شد
اکرچه چشمهٔ خور تاب دارد — ولیکن از کجا این آب دارد
نخواندم زین عجبتر هیچ بابی — شده عمان درون حوض آبی
چو کشت این معنیم زان حوض روشن — بخاطر آمد مرا این بیت کلشن
بیاد

که گر یک قطره را ابر سخا فی | بزودن آید از صد بحر صافی
شها تا چشمهٔ کرم درخشان | روان باشد درین طاق زر افشان
بجوی دولت فیض الهی | روان بادا بهر وجهی که خواهی

چون رای صواب اقتران سلطان صاحب قران اقتضای حرکت و نهوض
از مقام صوفیه پرفیوض نمود امر قضا جریان شرف نفاذ یافت که
عساکر منصوره بعزم ابلغ با امرا و بکلربکی دوزنه راه از بیچ بجانب
شهر بیش روان کردند وان ایجا متوجه حصار یکوید کن کردیده آن
قلعه را مرکز و ادید و این عساکر فتح آنا در میان گیرند و در تسخیر
حصار و تدبیر کفار آن دیار سعی تام و اقدام تمام بظهور رسانند
چنانچه تا رسیدن رایات ظفر ایات سلطانی می باید که بعون ملک
علام امر آن مقام اتمام یافته باشد و آنچه از طوب و تفنگ و اسباب
قلعه جنگ و رعادهای رعد آهنگ محتاج الیه آن کار بود
مصحوب امیر الامرا ایوص بود کردانید و این حصار مذکور برکنار
صاوه واقع شده قلعه ایست بغایت متین مستور بسور تحصین و
آن در زمان سلطان مجاهد مؤید حامی دین شید سلطان محمد
خان فاتح دار السلطنه قسطنطنیه انار الله برهانه و افاض علیه
رضوانه واقع شده که بعضی امرای آن سرحد برای مقر ابطال

و ملجاء مجاهدان آن ثغر بنا نموده اند و چند نوبت نیفو قرال
ضلالت مآل که فرمان ده ممالک انکروس بوده محاصره آن نموده بود
و بنیه قصد تسخیر بران گشوده و اخر الامر بخفی حنین باز گشته بود
و بدان قادر نکشته تا آنکه در ایام فترت که آن سلطان دین پناه
علیین رحلت فرمود کفار مکار انکروس دندان و بعضی انکروس
الان آن قلعه را بمال بسیار و دینار و دراهم بیشمار فریب داده آن
اهل ضلالت هم بطمع مال از تیغ مآل ناله اند بموجب فحوای کلام
تهدید بد مضمون
در شبی ظلمت شعار بعضی اشرار کفار را از برجی بالا کشیده اند
و بعضی که آن قوم منافق موافق نبودند هم طریق حزم و احتیاط را
فرو گذاشته آن حصار متین در آن شب بدست آن ملاعین افتاده بود
و در تعمیر و استحکام آن نهایت سعی و اقدام نموده بودند و حصار دیگر
در کمال حصانت بکرد آن افزوده و خندقی عمیق نموده و آنرا ابطال
اهل ضلال مملو و مشحون کرده اینچ و بنا بر قرب ما اتصالی که آن مقام بدیار اهل
اسلام داشت هر که از اشرار و اسرار از ینجانب فرار می نمود در آن حصار
قرار میکرفت و به فجار ملحق میگشت و با انکه استخلاص آن از جمله
مهمات دینیه بود اما بحسب تقدیر رب قدیر بنابر آنکه سلاطین

سابقه را امارات بر ها نهم وجه همت بعظایم امور ملک و ملت معطوف
بود عزم تسخیر آن در حیز تاخیر مانده بود چون این احوال معلوم حضرت
سلطان صاحبقران عظیم الاقبال بود بی توانی از همت خورشید آثار داد اولا بر
انتزاع و استخلاص آن مقام از ایادی کفار لئام انداختند و احمد پاشای
بکلربکی را باقامت آن خدمت مأمور ساختند و چون برحسب فرمان
جلی عساکر منصوره روم ایلی روز پنجشنبه خامس عشر رجب المعقران
حوالی صوفیه کوچ کرده روان آن صوب گشتند از غرایب اتفاقات
آنکه بعد از قطع چند مرحله که بشهر نیش رسیدند همان لحظه آتش در آن
شهر دلکش افتاده بود و نیش شعلهٔ اژدها مانند تیز تند یک بوم دگر
شهر نیش را بکلی نیست کرده اند و مردم و اهالی آنجا از اطفاء نایره قهر آن
تا در عین عجز و اضطراب مانده بود امیر الامرای مذکور چون رسید و
مشاهدهٔ آن حال نمود با عساکر دریا مثال روم ایلی بکوشش بلیغ و سعی
دریغ اکثر آن شهر را از قهر آن آتش خلاص داد و فی نفسه این موهبت
بیمن زلال معدلت و مرحمت سلطان صاحب مکرمت بود که آن عساکر را
دو روز پیش از موعد برفوض خود به پیش رفتن و از راه نیش
شدن امر فرمود ونیفذ سر الغیوب
علوه کما السهم من جیم الرمیة یرتقی بیت اذ دارک نور ان منظره دیع

امروز ناظر شوی برکار که عالم فندا ه و یوم السبت سابع عشر مذکور
خود باقبال موفور رایات توجه را بهمان جانب افراختند از صفیر نفیر
وجنبش عساکر عالم گیر با زمین در زلزله افتاد و هوا پر ولوله گردید
زمین گشت لرزان چو پشت سپاه
زوایا بر آمد چو خورشید و ماه بر آمد چو صبح از در رخش سفید
بروز ظفر داد گویی نوید وان روز بر گشت اقبال معسکر
ظفر منقش کرد بعد روز دوم تکفور بیکار مضرب اتاق شهریاری
بود و در آن منزل حکم قدر قدرت باسم امیر لوای سمندر خسرو بیک
عز صدور یافت که با عسکر خود پیش رود و نگذارد که کفار بد نهاد
وحصار اشیاء را امید مدد کرده اند و هزار نفر از عسکر نیکوچری که همه
تفنگ انداز و عدد پیدا از بود معاونت و مظاهرت امیر مشار الیه
نامزد کردند و روز دیگر از آن منزل فرخنده اثر کوچ کرده بسر مرحله
شهر نیش را که نشئه موضع طود با الله محل قیام خیام نصرت نشان گردید
وهمان روز دیوان معدلت انوزست انعقاد یافت و قبل از آن
الاغ فرستاده امیر الامرای روم ایلی را که بعزم تسخیر حصار بکوردلین
از پیش روان بود طلب فرموده بودند و آن دیوان در پایه سریر گردون
مجالی حاضر شد سلطان صاحبقران از غایت اهتمام پادشاهانه و غیرت

شاهانه در امر محاصرهٔ قلعهٔ مزبوره اشارت ملکی ارشاد فرموده بودند و طریق
تسخیر آنرا بانواع شتّی تعلیم نموده بودند و باز بتصویب عساکر مذکوره آتش
روانه ساختند و خود هم بسعادت و اقبال از عقب رایت توجه را
بهمان جانب افراختند و پیش از آن قبل از این حکم قدر قرین صادر شده بود که
دویست پاره کشتی بزرگ که بعضی را قدرغه و بعضی را بارجه میگویند
از جمله سفاین پادشاهی از بحر قارادکز به نهر طونه در آورده و به پشتی
آن کشتیها طوپهای عظیم و جبه خانه های حجیم را که عرابه گردون از کشیدن
آن عاجز و زبون میماند به پای قلعه بلغراد رسانند و دیرینه پوران
امر قضا شان نافذ گشته که در آوردن آن کشتیها بسعی و اهتمام
بظهور رسانیده و از تعرض مخالفان محافظت نمایند و روز دیگر کوچ
فرموده بدو منزل دار الامن الله حصار مخیم اتاق گردون شعار
کرده بود و روز دیگر از آنجا روانه شده در بوسته قاضی کوبی
نزول و ورود اجلال آثار عظمت و جلال واقع شد و در این منزل
دویست جوان چلدجری را از عسکر ظفر پیکر ینکچری از طویلهٔ پادشاهی اسب
داده باستعجال بجانب قلعه یکوده لن فرستادند تا آسیابهایی را
که گبرهای حصار مذکور بر نهر مسطور ساخته اند و بر کشتیهای عظیم بنا
با پانصد نفر از اندلاو و از عسکر ینکچری بجانب نهر مزبور روانه گشته

بنیاد آن نهاده همه را ویران سازند و بسوزانند تا سفاینی که با مرقدر
رفیق در مملکت آذو دینق اتمام یافته است به آسانی به پای قلعه
مذکوره تواند رسید و موجب زیادتی استظهار غزات گردد و
ایشان هم بموجب امر قضا جریان همچو آب دویده و همچو باد رسیده
آتش در آسیابها آن خاکساران نهادند و راه کشتیهای مذکوره را
گشادند

اگر قهرت آید بدریا گذر — بعون آورد آتش از آب سر

و هم در این منزل جهان هزار نفر از عسکر بلوک خلقی که برای دفع
و رفع جان بردی غزالی بد فرجام بجانب شام مصحوب فرهاد پاشا رفته
بودند رسیدند و سر دادن ایشان بسعادت پای بوس سلطانی سر
افزان گردیدند و یوم الاثنین بیست و ششم ماه مذکور بقریهٔ
الیا پیجل مضرب سرادقات حشمت سمات گردید و روز پنجشنبه
با آنکه روز پیشتر بدستور معهود اتاق فلک نطاق را سرداران
بواپان درگاه فلک دستگاه که ایشان را قاپوجی باشی میگویند
جمع برده بودند و اقامت آن خدمت نموده اما چون معروض رای
رای عمده گشای سلطانی گردید که آن راه مانند دلهای اعدای
شاه تنگ و نا هموار واقع شده و گنجایش عبور عساکر منصوره ندا

عنان یکران آسمان جولان از بغداد بصوب طایق غزا بودم معطوف
فرموده آن مرحله بغایت دور و دراز واقع شد خیا بجز اکثر احمال
و آغرق نصف اللیل بود که باردوی ظفر خوی ملحق گردید و ان
روز غزا بودم مذکور معسکر لشکر منصور بود و در آن منزل از
جانب امیر الامرای دیاربکر محمد پاشا بیگلو الامان رسیده چند
نفر از طایفه قزلباش فتنه باش را که بعضی امرای کرد سنانی در
حوالی حوان و وسطان برای زبان گیری صید نموده بودند با بند
و قید بدرگاه عالمپناه رسانیدند و اخبار شاه ایران و فکر و برا
ایشان را از آن اسیران استفسار نمودند و هم در بین بودت ولد
عمر بیگ چی بیگ نام که با مرقد رشعار بجمع عساکر بحی الحصار آیجی
بود رسید و وفور مذکوره را سر کرده رسانید چون آن حصاری
وجبال را [illegible] آن عساکر دریا مثال نبود امر قضا مثال نافذ
گردید که یک روزه راه از گرد وی جهان پوی دورتر فرود آیند
تا بهر طرف که حکم قدر شرف صادر گردد وارد گشته تاخت نمایند
و روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه مزبور در موضع رامکی نزول
عظمت شمول واقع شده در آن منزل وزیر اعظم پیری پاشا
مامور گردید که با جمعی از امرا و بیست هزار نفر سوار گزیده کذا و

و پنجاه عراب طوب نشان کردار و هزار نفر تفنگچی جری آتش بار از پیش
روان شده محاصره قلعه بغداد نمایند و تا رسیدن رایات ظفر
نهاد ماده فساد کفار بی دین و داد را از مجمله بقمعی بدهند و یوم
الخمیس میمنت اقتران که سلطان صاحب قران بسعادت و اقبال بر سمند
فلک مثال سوار شده روانه گردیدند پاشای مشار الیه بر سر راه
ورود آمده بسعادت دست بوس سرافراز شده با عسکری که بر
وفق اوامر مامور بودند روانه آن صوب گردیدند و از انجا
رایات دشمن کش بجهاد منزل از راه ساتعدیه و دابلو
یوم الاحد دوم شعبان المکرم موضع دوابه را بفر نزول همایون
رشک سطح گردون گردانیدند و از زمره عسکر صید و قهرمان
یدی غزالی سابقا بجانب شام رفته بودند با پیکبان باشی که
آقای ایشانست بعد از اتمام خدمت مذکور مراجعت نموده در آن
منزل رسیده بودند و نزدیک خرگاه فلک اشتباه از دو جانب
صفها کشیده چون مواکب کواکب مثال سلطانی نزدیک رسید جناب
عادت آن بندگان درگاه سعادت نشستند یکبار تفنگهای سرور و
را انداختند و رایت ولوله دعا را بفلک اثیر بیان افراختند و
سلطان اسلام هم سنت سلام را برای بندگان ثابت الاقدام اقامت فرمود

ز دریا و دشت و ز هامون و کوه سپاه اندر آمد کروها کروه
همه کینه جوی و همه خشمناک ز بی دشمنان تیغها کرده پاک

وهمان روز برید نوید رسید و جنین حصار بکوردلن را رسانید

کیفیت آن فتح چنان بود که

احمد پاشای امیر الامرای روم ایلی و سایر امرا و مردان میدان برنکه
با او بودند چون بقلعه مذکوره رسیدند بر حسب فرمان
واجب القبول سلطان صاحب اقبال بی تاخیر و اهمال بنیاد جنگ
و قتال نمودند و هنوز جا کرم ناکرده آتش پیکار را اشتعال دادند
و کفار خاکسار هم برمی طوب و احجار اقدام نموده آنچه مقدور
ایشان بود صرف می نمودند و چون در حوالی آن حصار بلیتمر و
درخت بسیار بود غزات ظفر سمات بساختن نردبانها و صد
پایه و نصب متاریس ها و باروتها مشغول کشتند و آن روز تا آنکه
اطراف حصار ظلمت آثار مغرب نجوی شفق رنکین شد دلاوران
روم ایلی و غیرهم بمحاربه و مصادمه مشغول بودند چون کفار نابکار
کمال اهتمام و اقدام غزات مقدام را مشاهده نمودند و مجددا دانستند که
اینها هنوز از عساکر ظفر شیوه یک قشون بیش نیستند و معلوم
نمودند که رایات نصرت آیات سلطانی با سعادت عظمی امروز و فردا میرسد

و بعد از آن راه فرار بکلی مسدود و طریق خلاص بیکبار مفقود
خواهد بود و جمعی از مرتدان و قطاع الطریق که در ایام
سابقه فرار نموده و بدیشان پیوسته بودند اعلام آن لیام
نمودند که قدرت و مکنت غلامان درکاه فتح پناه در تسخیر
قلاع مشیده و فتح حصون محصنه تا بحدی و تا بحدی غایتیست که
اکر روی بقلعه افلاک آورند تند بکشت که بروج آنرا بزیر
کره خاک آورند
اکر روی سوی بی ستون آورند بیک حمله اش سرنکون آورند
از این کفت و کو بر چسپید رعب
و هراس تمام بر قلوب مکروب آن کفار بد فرجام استیلا یافته
بود همان شب جمعی کثیر بر مخالفت دین دار موافقت نموده دروازه
نهانی قلعه را کشودند و بکشتیهای که در پای حصار حاضر نموده بودند بگریختند
سرم که جانب دار الحرب نیست کذشتند اما دین دار و زیاده بر صد
نفری دیکر از کفار و بعضی از مرتدان خاکسار بر معانده اصرار
نموده بحمیت جاهلیت در میان ماندند بعضی دیکر که تبا بتر اقبال کے
بحمیت جاهلیت در میان ماندند بعضی دیکر که تا ظلمت ادبار
حصار حصین دوار چنک شد غزات کامکار با دلهای دلیر برابر عزم رزم و قلعه

کریختکان دفع نزد یا نهان

که آن شب اتمام یافته بود به پای حصار احصار توجه بسیار و غبار دیدند
و مردانه قلعه پا کانه بالا دویدند و لاوران بیکی جری خود بر می
تپیدند و ضرب تفنگ دشمن سوز کفار بی بصیرت را مغلوب گذاشتند
که دیوار باز کنند و سر از کنگره حصار فرو کنند و اکثر بکوه از عذاب
سعادت شهادت برسید بجای او دیگری پیشتر می دویدند
مضمون این نکته را بار ابرسانیدند:

بمردی شدند زیر خاک دژ دم — به از عمر بسیار با نام کم

تا آنکه جمعی از غازیان شجاعت آثار بدرون حصار در آمدند
و تیغ خون آشام را از حصار بیام بیرون کشیدند و کفار بخت
کشته را دست از کار و کار را از دست رفته بود چند نفر را
از ایشان بیکدم به تیغ انتقام گذرانیدند

ز بس کشتگان کند نان قلعه بود — سر بیشه کشته بر کوه بود — کاندوان نز

و باقی را بادن دار بسته بحضور بکلر بکی و امرا رسانیدند و ایشان
هم همه را بعز اندر داز طعمه شمشیر آبدار ساخته به پیشوالعزاد [?]
فرستادند و برای سر دفتر کتاب ظفر سرها را با نامها با تذکار به
بدرگاه سلطنت مصیر فرستادند و روز شنبه بیستم شعبان المعظم
سلطان صاحبقران عالی علم بر سمند دولت و اقبال سوار شده با وفور

عظمت و جلال از آن منزل روان شدند و آن روز حوالی قلعه
مشهوره مذکوره منزل مواکب منصوره بود و بکلر بکی و سایر امرا
روم ایلی که اقبال توجه بودند چون رایات نصرت آیات رسیدند بدیدند
مجموع پیاده شده شرف تقبیل رکاب دولت نصاب که مرکز
بکشتاد را عالی جنابست سرافراز گردیدند و بدولت تحسین و آفرین رسیدند
بعد از نزول سعادت شمول باز با اقبال بلند بر سمند فلک مانند بر
آمده بحصار مذکور در آمدند و بیرون و درون آنرا سیر و تماشا
فرمودند با لفظ گوهر فشان فرمودند که این اعمال حصار سیکرد
اوایل ایام سلطنت فی الحصار فتح شد خراب کردن و جای
نداردند امر فرمودند که برای ازدیاد استحکام حصار سنجی دیکر
برگردان بازند و خندق عمیقی که از نهر صاف اب در آن درآید
حفر نمایند و چون در اطراف آن حصار بیشه و درختستان
بسیار بود و آن مناسب نمی نمود حکم عالی صادر گردید که چهار
پنجهزار نفر از طوایف جری خود ان که ایشان را یا یاسکو [?]
ایشان امثال این خدمات احضار نمایند تا آن بیشه
و درختستانرا که در حوالی و نواحی آن قلعه واقع است مانند اعمار
اعدای دولت قاهره از بیخ و بنیاد قلع نمایند و اطراف

از آنجون قلوب امرا از خار و خاشاک اشجار پاک ساختند
در آن هنگام بگلربیکی شاه ایلی فرصت یافته دلاوران و مجاهدان فی
را که در امر فتح حصار و عروج بر بروج فلک آثار آن آثار مردی
و دلیری بظهور رسانیده بودند عرض نموده هر یک را بعطای موسوم
ساختند و بازدیاد مواجب و مرسوم نواختند القصه بعون
عنایت رب العالمین از یمن اقبال سلطان صاحبقران ظفر قرین
این چنین حصار مشید متین در یک دفعه و نیم مسخر زمرهٔ اهل اسلام
کمین آستان سعادت نشیمن گردید و چون شایستهٔ دبیر و گمان امر این
فتح چنان بود که قبل از آنکه منهج حقیقی جل ذکره حبیب
خدا را نعم فتوحات عظیمهٔ سنیه را در ایام این سلطنت علیه بکترانید
چاشنی بکام بندگان سعادت مقام رسانید و هنوز نمکی چشانیده

نشر طشت بجاه خوان کشیدن　　نان نیستش که نمک چشیدن

اگر چه مرکوز ضمیر خورشید نظیر
سلطان صاحبقران جهان گیران بود که همان از نهر صاوه عبور
فرموده دست بدار الملک کفار انکروس که موسوم است بشهر بدون
توجه فرماید و مقدمتا و اسم غزا و جهاد را با قران [illegible]ت
مال این طایفهٔ ضال اقامت نماید الحق چون قلعه بلغراد کلید ممالک

کفرهٔ انکروس و سبب استظهار و اعتضاد آن قوم منکوس بود به نیت
تسخیر آن عزم توجه بصوب آن ناحیه فرمودند و متوکلا علی الله تعالی
رب العالمین و معتصما بمعجزات سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه و علی آله و صحبه اجمعین بجانب قلعهٔ مذکور توجه نمودند
و آن حصاریست با وجود کمال وسعت و فسحت و بلندی و رفعت
در غایت حصانت و استحکام و نهایت سختی و التیام بر ملتقای
دو نهر طونه و صاوه واقع شده و از کمال حصانت و متانت صید پلنگ وهم
آن را از پنجهٔ دست مراد بدیدن تسخیرش فارغ آمده نقش طرح بنا
اگر بر کوه بیستون کشیدی بود که فرهاد تیشهٔ تکلف بران نهادی
و دست تصرف بران نکشادی و اگر عنقای بلند پرواز برای
دست تعاف قلاعش رسیدی یا دست کوه قاف نکشیدی اگر چه قوت
مدرکه بیرنگ تیز دبان مزبایه فلک بر بام رفعتش نتواند دوید
اما طایر بلند پرواز جان از بهیج پر و بال بتصور کمال استحکامش نتواند
رسید نحو رشید لمعه با وجود ارتفاع جز بکمند شعاع بر بروج
آن بر نیاید و ابر از هوای تصاعد آن پای رفتار در ذیل عجز و لطف

فرو ماند　　حصاری سرافراخته تا فلک
زده مهر را سنگ بر جبین محک　　چو بکر بنا بوده اش دست کس

شهازاپی بوده لیکن آن هوس   و با این متانت و استحکام مغ
ابطال کفار بید فرجام و مسکن شجعان اشرار بخون اسلام بود در ممالک
کفار انکروس و غیرها هر جا دیری بی باک و سفاکی ناپاک بودی بد
التجا می فرستادند و در استحکام آن اهتمام بلیغ نموده بزعم فاسد
خود حفظ و تشید آن را از اهم مهمات دینیه می پنداشتند
و فی الواقع ضرر آن باهل اسلام و نفعش بکفار لئام زیاده بر آن بود
که شرح آن در حیز کلام گنجد از جمله آنکه هر گاه جمعی از غزات کرام
خواستندی که از این جانب بصوب دار الحرب تاختی نمایند هنوز از
جای بجنبش نکرده اشرار نجات اخبار کفار محقق نمودندی و همیشه حاضر این
معنی می بودند و اگر احیانا اعدای بی دین کین توزی قصد تعرض
بعضی نواحی دیار اسلامیه کردندی چون غازیان شجاعت رسوم
بران اشرار هجوم آوردندی و تن دیگر بآن رسیدی که دست بر
اعدا یابند ایشان بتک و پوی و بادپای خود را بدان ملجأ رسانیدندی
مانند روباه در آن گریزگاه می جستند و از چنگ غزان شیر آهنگ
می رستند و در آن مدت سالها پادشاه مجاهد دین دار و سلطان
مرابط معدلت آثار یلدرم بایزید خان افاض الله علیه سجال الرحمة
والغفران بارها بدان طرف شکوه گذشته و حریم سرم را

سرم را فرموده خواهش نمود از غازیان غضنفر فر ترک کردانیدند
و بنا بر وی جلدوا اهتمام بسی قلاع محصنه و حصون معتبره آن دیار را
بضرب حرب و قتال مسخر و پامال کرده اما بنابر ملاحظه کمال
استحکام آن قلعه و متانت سور و باروی آن هیچ باره بر تسخیر
ممالک
و تدبیر بر قصد تسخیر آن نپرداخته‌اند و بدان همچنین سلطان
پشت و پناه اهل ایمان سلطان مرادخان بن سلطان محمدخان بن
سلطان یلدرم بایزید خان روح الله تعالی ارواحهم بشآبیب الجنان
در شهور سنه اربعین و ثمانمائه غزای عظیم بجانب ممالک
انکروس فرموده اند و شش پاره قلعه محصنه از قلاع معتبره
ایشان در آن سال بعون ملک متعال کشوده فاما بتعرض قلعه مذکوره
التفات ننموده اند چه کمال حصانت و عسر فتح آن معلوم همکنان بوده

و قطعه

نزد عالی همتان عیان می نموده   صیدی که در افکنی بیفت شقت
تا آن نوبت شد مدد از و دست   و سلطان سلاطین جهان
الغازی فی سبیل الرحمن سلطان محمد خان قدس الله سره و ادام بره
بعد از فتح دار السلطنة قسطنطنیه عزم تسخیر آن حصار استوار
و تدمیر کفار نابکار فرموده اند تا می بر این جانب آبطونه و صاع   کفار

فجار را علامت غنائم و معزز و ملجائی بنا شد و در شهور سنه
با عساکر غزات ابطال و طوبهای اژدها مثال محاصره آن فرموده اند
و چندین روز بمحاربه و مضاربه و استعمال آلات قلعه گیری
اشتغال نموده اما بواسطه سوء تدبیر بعضی وزرا که بنا بر تحجر کار
و با بکها رو عدم اعتبار و اعتداد بشان آن فجار بعضی را از
عساکر مجاهدت مآثر بجانب جزیرهٔ سرم نکن از بند ندو جانب آب
دابکیتیهای تنک آهنک و طوب و تفنگ و مردان جنگ محافظت نمودند
گرفتند کار دعوی باحتیش   آثار روی بودند بخ کثیر
قرار بد فعال انگریس که مسمی بود به سنفو قرال با عساکر بیشمار
و طوبهای آتش بار بعد از نماد و زاده بسیار در کشتیها نشسته از نهر
تهو مر تهی مذکور بقلعه در آمدند و چند کشتی انکیشهای
اهل اسلام که بر روی آن آب بود تاب محاربه و مقابله با سفاین
کفار نیاورده بازگشتند و حال آنکه سعی در تسخیر
آن حیات قلعه آتش بار بی محافظت جانب آب و سد مسالک
عبور و دخول کفار خاکسار بحکم بیهودن باد بکیا لوکنبید آب
بغربال پر داشت و با وجود آن حال غازیان بلند همت دست
از حرب و قتال باز نداشتند و علم حمیت دینیه را بهوای مجاهده

پایین آمدند و با وجود این حال باقی اهل ضلال تا شب
بجنگ و مدافعه اشتغال نمودند تا آن زمان که سواد آن
لیل لیلاء بیت   سیه کرد بر شب روان راه را
فرو برد چون اژدها ماه را   کفار خاکسار را هوای انگریس خود
را از غرقاب صمصام آتش بار غزات خلاص ساختند و روانه
نهانی راکشادند و روی بر وادی و روی بر برون نهادند چون
مردان کار بر قضیه فرار اشرار مطلع گردیدند اول قطع
نظر از غنائم آن معز نموده اطراف و اکناف آن حصار را
احاطه نمودند و تمام آن کفره را با عیال و اطفال که زیاده
بر پانصد نفر بودند بدست آورده اسیر ساختند
و بعد از آن با عشام امتعه و نقود که در آن قلعه موجود بود
پرداختند و سی نفر از رجال که معتبران آن اهل ضلال
بودند بخدمت باشاء مشار الیه رسانیدند و فرستاده مذکور
باز نمود که مجموع آن رجال در سلاسل و اغلال و قید نگاه دارند
و باشاء مذکور منتظر امر مطاع مشار الیه کافی حقیده که فرستاده
با خود آورده بعد از دادن حصار بعد دست جود سلطانی
تمام آن سی نفر را بر ابراهیم آغای اورده باشی که سر خیل غلامان

سرای خاص سلطانی بود احسان فرمود و مشار الیهم مجموع ایشان را با اهل
و عیال بصوب دار السلطنه قسطنطنیه فرستاده بامر شاهی سلحداره دیگر که
تا دار السلطنه بیم نمونه را هست جای دادند تا با سایر اسرا که سابقا
از قلعه بلغراد آورده بودند و هم باغهای مزبور عطا شده بودان بیشه ها
را آباد سازند و بر بیشه عمارت و زراعت اشتغال نمایند و اولاد چند



قریه معینه در آن محل بکلی و سعی کرده مذکور مزروع و معمور شده و بان
کادی
در همین منزل از جمله قضات ممالک اناطولی شخصی تباه کاری سیاه روز
ظلم
را که معروف بود بقره قاضی بواسطه شکایات متظلمان بعد از آنکه صدور
و ستم و جور بر اصناف امم خصوصا حکم بقتل نفوس محرمه و مخالفت
با احکام شریعت مطهره و تبدیل قوانین عدالت بتعدیل و اخذ
رجوت
رشوت و برطیل اذوی و نایب و محضر باشیلوی بثبوت رسید و
ارجلهم
مدلول بر حسب حکم ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و
من خلاف شرعا و عقلا ظاهر گردید بحکم قضای لازم الامضا بانواع مذکوره
دارند
اش بردار سیاست بر آوردند و خلقی بسیار را از آن فتنه روزگار خلاص



نظم
ظالمی کز جهان نماید کار — عدل شاهش چنین کند بر دار
تا نگویی که عدل بیکار است — کآسمان و زمین درین کار است

مند
و روز خامس عشرین شهر مذکور عزیمت قرین کوچ فرموده باز بر سلحداراب
در حوالی قریه ظلم که از اعمال ایدین
ایلیت بیونما ... روایات
ظفر آیات